و اگر بعد از حولان حول هلاک شود بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف مثلا پس ساقط میشود
از زکوة بحساب آن چنانچه در صورت هلاک شدن [illegible] کل زکوة ساقط میشود
مسئله مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نماید پیش از حولان حول پس این جایز است
زیرا چه او ادا نموده است بعد از وجود سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب پس
جایز خواهد شد چه ادای واجب بعد از وجود سبب وجوب آن جایز است چنانچه اگر کفاره
دهد مجروح بعد از آنکه مجروح کرده باشد صید را پیش از آن صید زنده است و همچنین مسئله
مالک [illegible] اگر مالک نصاب پیش از حولان حول زکوة چند سال ادا
نماید یا زکوة چند نصاب ادا نماید پس این جایز است زیرا چه نصاب اول اصل است در
سببیت وجوب زکوة و زاید بر آن بمنزله تابع آنست و در این مسئله اختلاف زفر رحمه الله
[illegible] در بیان
زکوة اموال چون طلا و نقره و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل [illegible] اول در بیان
زکوة نقره مسئله در کمتر از دو صد درم زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و باید دانست که اوقیه چهل درم است مسئله [illegible]
زکوة در نقره دو صد درم است پس اگر شخصی مالک دو صد درم باشد و حولان حول از شود بر آن
پس زکوة آن پنج درم واجب میشود زیرا چه پیغمبر صلعم بمعاذ رض نوشته بود که زکوة بگیر از هر دو صد
درم پنج درم را و از هر بیست مثقال [illegible] مثقال را [illegible]
درم پس در آن زکوة نیست [illegible] چهل درم رسد و هر گاه چهل [illegible]

و نیست چیزی در دویست درم تا چهل درم یک درم واجب میگردد و در کمتر از چهل چیزی واجب
نیست و این مذهب ابی حنیفه رح است و صاحبین رح گفتند آنچه زیاده بر دویست باشد
بر دویست درم ... زکوة آن بحساب است و همین قول شافعی رح است بجهت آنکه پیغمبر
صلعم در حدیث علی رض فرموده است از آنچه زیاده شود بر دویست درم پس زکوة آن بحساب
آن باشد و بجهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت مال است و لیکن در
ابتدا شرط نموده شده است که مال بقدر نصاب باشد تا مالک مال غنی گردد بسوال
پس باید که در سوائم نیز آنچه زیاده شود بر نصاب تا آنکه به نصاب دیگر برسد زکوة آن بحساب
آن واجب شود و حال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه آن عفو است جواب مقتضای
قیاس همین است و دلیل آن عفو است بجهت آنکه اگر در آن بحساب آن زکوة واجب کرده
شود لازم می آید تشقیص اعنی ایجاب جزوی از اجزای شی صحیح که آن شی مشترک
گردد میان مستحق آن جزو و میان مالک آن شی و دلیل ابی حنیفه رح بجای این است که پیغمبر صلعم
فرموده است معاذ رض که اندک بگیر از کسر چیزی و نیز فرموده است در حدیث عمرو بن حزم که
کمتر از چهل درم زکوة نیست و دوم این است که واجب گردانیدن زکوة در کسور حرج
بلیغ است بجهت آنکه اطلاع بر آن متعذر است و حرج در شرع مدفوع است مسئله بر نقره
نصاب نقره که دویست درم است ... معتبر در آن وزن هفت است و آن این است که ده
درم از آن درمها ... هفت مثقال باشد ... معتبر بوده ...
... مسئله ... نقره غالب ...

نقره

نقره اعتبار شود یا نشود و حکم نقره دران جاری است اگرچه چیزی از غش دران باشد و هرگاه
غش بعد ازان غالب باشد پس آن نقره شمرده نشود بلکه آن در حکم متاع و زر حساب است و قیمت
آن معتبر است یعنی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت
تجارت دران باشد چنانچه این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و رخصت مگر در صورتیکه دران
بمقدار نصاب نقره باشد پس درین صورت نیت تجارت دران شرط نیست و نه اعتبار نموده
میشود قیمت آن چه درینجا نقره نیت تجارت و قیمت معتبر نیست و دلیل مسئله این است
که درهم از غش قلیل خالی نمی باشد زیرا چه نقره خالص قابل ضرب نیست چه آن نقش پذیر نمیشود
مگر وقتیکه چیزی دران غش باشد و از غش کثیر خالی می باشد پس اعتبار نموده شد غلبه
یعنی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غش غالب باشد نقره نیست و غلبه عبارت است
از زیاده از نصف باشد چه حقیقت غلبه همین است والله اعلم

در بیان زکوة طلا — در کمتر از بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن بیست مثقال
است و زکوة دران نصف مثقال است وقتیکه حولان حول شود بران بجهت حدیثی که در فصل
اول مذکور شد و باید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده درهم بوزن هفت مثقال
میشود و مثقال بیست قیراط است و قیراط پنج جو میانه — الخ هرگاه زیاده شود بر بیست مثقال
پس هر چهار مثقال از آن دو قیراط زکوة واجب میشود زیرا چه زکوة واجب [illegible] است
و دو قیراط [illegible] عشر چهار مثقال است و در کمتر از چهار مثقال که زاید شود بر بیست مثقال زکوة نیست
نزد ابی حنیفه و نزد [illegible] صاحبین هر قدر که زاید شود [illegible] دران زکوة بحساب آن

واجب نشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ابی حنیفه رح معاف است و نزد صاحبین رح در کسور آن

نیز زکوة است چنانچه در فصل [illegible] مذکور شد و وجه قول ابی حنیفه رح این است که قیمت [illegible]

ده درم است در شرع و دینار و مثقال همون آن است پس قیمت چهار مثقال طلا چهل درم خواهد بود

پس در کمتر از چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزله کمتر از چهل درم [illegible] زکوة نیست بنا بر

حدیث عمرو بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد

زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مضروب که آنرا تبر میگویند و همچنین زکوة واجب

است در زیور طلا و نقره و ظروف طلائی و نقرئی خواه مباح باشد استعمال آن چون انگشتر

نقره و غیره یا مباح نباشد و شافعی رح گفته است که در زیورهای زنان زکوة واجب نیست و همچنین

در انگشتر نقره که برای مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن مانند پارچه پوشیدنی است

دلیل علمای ما این است که سبب وجوب زکوة مال نامی است و دلیل نما در طلا و نقره موجود

است چه خلقت طلا و نقره برای تجارت است و موضوع است برای آن و این دلیل نما است

و معتبر برای وجوب زکوة دلیل نما است نه حقیقت آن بخلاف پارچه که برای [illegible] است

[illegible] دلیل موجود نیست والله اعلم

فصل سیوم در بیان زکوة متاع و رخت

زکوة واجب است در متاع تجارت هر متاع که باشد وقتیکه

قیمت آن متاع بقدر نصاب باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه بقدر نصاب طلا چنانچه اگر

[illegible] متاع تجارت زر موجود نیست که قیمت نمایند آنرا پس [illegible]

[illegible] اگر [illegible] مالک آن [illegible] برای [illegible]

نقره خواهد بود

نقره بود [illegible] که موضع [illegible] است برای آنها الزهری [illegible] لیکن نیست [illegible]
شد تا ثابت شود که آن متاع برای [illegible] موضع شد [illegible] بعد از آن باید دانست که محمد
گفته است که قیمت آن باید کرد بنقدی که نافع باشد در حق فقرا و مساکین یعنی اگر قیمت کرده شود
بدرهم بنصاب نقره رسد و اگر قیمت کرده شود بدینار بنصاب طلا رسد پس در صورت قیمت آن
بدرهم باید کرد و اگر امر برعکس باشد قیمت آن بدینار باید کرد و این یک روایت است از ابی حنیفه
[illegible] و محمد [illegible] گفته است که مالک مختار است [illegible] بنصاب [illegible] قیمت آن [illegible] جهت
طلا و نقره هر دو ثمن است و در اندازه نمودن قیمت اشیا هر دو برابر است و از ابی یوسف
مرویست که قیمت متاع باید بچیزی کرد که خریده است آن را یعنی اگر آن را بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن
بدرهم نماید و اگر بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید و این در صورتی است که آن را بدرهم و دینار
خریده باشد زیرا چه آن در [illegible] است و اگر خریده باشد از غیر درهم و دینار پس
باید که قیمت کند آن را بنقدی که رواج آن غالب است و از محمد مرویست که در هر حال قیمت کنند آن را
بنقدی که رواج آن غالب است چنانچه قیمت مغصوب نموده میشود بنقد غالب در هر حال [illegible] اگر
نصاب کامل باشد در اول سال و هم در انتهای سال پس بسبب نقصان آن در اثنای سال زکوة ساقط
نمیشود زیرا چه [illegible] کامل آن [illegible] سال [illegible] است و اما در ابتدای سال ضرورست که نصاب
کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و معنی غنا متحقق شود و همچنین در انتهای سال ضرورست
که نصاب کامل موجود باشد تا ادای زکوة واجب گردد و در اثنای سال [illegible]
آن حالت [illegible] است بخلاف صورتیکه هلاک شود کل نصاب چه [illegible] زکوة

وجه اینکه جهت انعدام نصاب فی الجمله در مسئله اولی اینچنین نیست که زیرا جزء بعضی نصاب

در آن باقیست یعنی النقاد و وجوب زکوة باقی [illegible] ضم نموده میشود

قیمت متاع در جنس طلا و نقره یعنی اگر نزد مالک متاعی باشد که قیمت آن صد درهم

و هم صد درهم باشند پس قیمت متاع مذکور را با صد درهم ضم نموده میشود تا مجموع نصاب گردد

و زکوة آن واجب شود زیرا که وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار اینست که آن مال

موضوع برای تجارتست اگرچه جهت تجارت در آن مختلف است باعتبار اینکه

جهت تجارت در متاع از جانب عباد است و جهت تجارت در درهم و دینار از جانب

شرع است [illegible] ضم نموده میشود طلا با نقره زیرا که هر دو یک جنس اند باعتبار ثمنیت و

این هر دو باعتبار ثمنیت سبب وجوب زکوة اند و بعد [illegible] باید دانست که نزد ابی حنیفه

ضم طلا بنقره میشود باعتبار قیمت و نزد صاحبین رح باعتبار اجزا و این یک روایتست

از ابی حنیفه رح نیز و ثمره اختلاف اینست که اگر شخص را صد درهم نقره و پنج مثقال طلا باشد که

قیمت آن بصد درهم میرسد پس بر شخص مذکور زکوة واجب شود نزد ابی حنیفه رح نه نزد صاحبین رح

و شان میگویند که در طلا و نقره معتبر مقدار وزن است نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود

طلا و نقره در صورتیکه وزن آن کمتر از دو صد درهم باشد و قیمت آن دو صد درهم یا زیاده از آن

باشد و ابو حنیفه میگوید که ضم یکی از طلا و نقره بدیگر بسبب مجانست است و مجانست میان اینها متحقق شود

باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس باعتبار قیمت ضم نموده خواهد شد والله اعلم

باب

در احکام

و در احکام مسئله میگوید اگر در عمارت [illegible] بدانند مرد را عاشر که کسی است که منصوب نماید از سلطان

بر سر راه تا اخذ نماید از صاحبان زکوة مال [illegible] اگر شخصی مال خود بگذرد در نزد عاشر و بگوید که

هنوز یکسال نگذشته که این مال بدست من آمده است یا سال تمام نگذشته است یا بگوید بر ذمه من دینی

است و قسم خورد [illegible] تصدیق او نماید و از وی چیزی نگیرد زیرا که

شخص مذکور منکر وجوب [illegible] زکوة است و قول منکر با قسم مقبول است و همچنین اگر بگوید که ادا

کرده ام زکوة این مال را [illegible] و داده ام آن [illegible] مستحق [illegible] زیرا که [illegible]

گرفتن زکوة [illegible] است [illegible] دعوی شخص مذکور دعوی [illegible] (اما

[illegible] در موضع آن [illegible] در آن سال عاشر [illegible] بخلاف

آنکه [illegible] سال عاشر [illegible]

همچنین اگر بگوید من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را و بفقیران آن شهر داده ام پس قول

او مقبول است زیرا که صاحب مال [illegible] ادای زکوة مال [illegible]

[illegible] از شهر خود بیرون آید [illegible] مال نزد عاشر [illegible] ولایت گرفتن زکوة مر عاشر

را [illegible] ماحصل آنکه در

چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است و همچنین قول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است

در صورت اول و دوم [illegible] نیست اگر چه قسم خورد [illegible] زکوة [illegible] داده ام

در شهر خود [illegible] مقبول نیست زیرا که [illegible]

[illegible] گرفتن زکوة سوایم مر سلطان را [illegible]

چون سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر زیرا که از اموال باطنه میگویند که ادای زکوة آن بجهت
مالی معوض شده و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که در … زکوة فرض همان اول است
که صاحب مال از آنجا داده درست و باز دیگر گرفتن عاشر از وی جهت سیاست است و بعضی گفته اند
که همین زکوة فرض است و آنچه اول داده است نفل میگردد و همین صحیح است و بعد از آن باید دانست
که در صورتیکه قول صاحب مال مقبول است آیا در آن شرط است که خط برات و رسید آورد یا نه در …
بعد … باید باشد یا نیست پس محمد رح در جامع صغیر شرط آن نکرده است و در مبسوط شرط نموده است
۱۹ از او همین روایت حسن رح است از ابی حنیفه رح و وجه آن این است که صاحب مال دعوی برات
کرده است و بر صدق این دعوی علامتی است پس لازم است که ظاهر کند آن را و وجه روایت جامع صغیر
این است که خط مشابه بخط میشود پس آن اعتبار علامت اعتبار نموده نمیشود مسئله در چیزیکه
قول مسلمان مقبول است پس در آن قول ذمی نیز مقبول است زیرا که گرفته میشود از ذمی دو چند آنچه
گرفته میشود از مسلمان پس شرط کرده شد در مال مسلمان … در مال ذمی نیز رعایت …
خواهد شد تا که دو چند گرفتن زکوة متحقق بشود مسئله اگر حربی بمال بگذرد بر عاشر
مسلمان پس باید که عاشر مذکور بگیرد از وی آنچه گرفته میشود از حربیان … قول او عمل کند در
صورتها یکه در آن قول مسلمانان و ذمی معتبر است اگر چه قسم خورد مگر در حق کنیزان او اگر بگوید که
این کنیزان امهات اولاد من اند و در اموال دیگر قول او قبول … است زیرا که …
بشود … زکوة نیست بلکه آن بجهت حمایت گرفته میشود …
…

مرد رقی

٦ مسئله اگر ذمی با خمر یا خنزیر بگذرد بر [illegible] نصف قیمت ما ابل بی نماید

عاشر [illegible] عشر گیرد از خمر او نه از خنزیر او و مراد از گرفتن عشر خمر آن است که

نصف عشر از قیمت خمر بگیرد نه از عین خمر و این فرق که مذکور شد میان خمر و خنزیر بر ظاهر روایت است

و امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که اگر بگذرد با خمر و خنزیر عشر بگیرد از هر دو قیمت

و امام زفر رحمه الله گفته است که عشر نگیرد از هیچ یک از هر دو [illegible] برابر است نزد ایشان و امام ابو یوسف

رحمه الله گفته است که اگر بگذرد [illegible] و خنزیر [illegible] همراه ذمی مذکور باشد حکم [illegible]

ابو یوسف در این صورت خنزیر را تابع خمر گرداند [illegible] گفته است که اگر یکی از خمر و

خنزیر تنها همراه او باشد پس از خمر عشر گرفته می شود نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت یکی این

است که قیمت شی از ذوات القیم بمنزله عین آن شی است و خنزیر از جمله ذوات القیم است و قیمت

شی از ذوات الامثال بمنزله عین آن شی نمی شود و خمر از جمله ذوات الامثال است و دوم

این است که حق گرفتن عشر مر عاشر را بجهت حمایت است [illegible] مال را [illegible] که حمایت و

محافظت خمر خود نماید برای سرکه ساختن پس همچنین جایز است و برای حمایت کند ذمی را

و [illegible] مسلمان را اگر حمایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکه اگر مسلمان شود ذمی که [illegible]

خنزیر است پس واجب است بر او که رها کند خنزیر خود را و بگذارد آن را [illegible] مسلمان حمایت و

محافظت نمیکند خنزیر خود را پس همچنین حمایت نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حمایت نمیکند

خنزیر ذمی را ٩ مسئله اگر حربی با زنی از بنی تغلب [illegible] مال خود بگذرد نزد عاشر پس [illegible]

[illegible] و از زن مذکوره بگیرد آنچه گرفته میشود از مرد تغلبی بنابر آنچه مذکور شد [illegible]

سوم مسئله اگر شخصی صد درم بگذرد نزد عاشر و خبر دهد عاشر را که [illegible] در خانه او صد
درم دیگر است و حولان حول بر آن شده است پس [illegible] عاشر [illegible] که [illegible] عاشر [illegible] از صد
درم که همراه این شخص است و [illegible] زیرا که [illegible] خانه وی است [illegible] اول قلیل است [illegible]
در خانه وی است در حمایت عاشر نیست که داخل نیست مسئله اگر شخصی بگذرد نزد عاشر
مع دو صد درم ربح داده او بطریق بضاعت است پس نباید عاشر را که ازو بگیرد زیرا که شخص مذکور
[illegible] مالک مال مأذون نیست باداء زکوة آن و همچنین اگر آن مال نزد او بطریق مضاربت
باشد و همین قول صاحبین رح است و ابوحنیفه رح در اول میگفت که عاشر ازان شخص زکوة بگیرد
به قوت حق مضارب حتی که رب المال را نمیرسد که باز دارد مضارب را از تصرف کردن بعد [illegible]
مضاربت اگر آن مال از قسم عروض باشد پس مضارب را بمنزله مالک دانسته شود و بعد ازان رجوع
نموده است بسوی قول صاحبین رح و وجه آن این است که مضارب نه مالک مال است و نه نایب
مالک است در اداء زکوة پس [illegible] زکوة مال مذکور گرفته نخواهد شد هرچند که در آن مال النقد ربح [illegible] باشد
که نصیب مضارب مقدار ازان بمقدار نصاب رسد پس در این هنگام زکوة آن مقدار از وی گرفته خواهد
شد چه او مالک آن است مسئله اگر عبد ماذون دو صد درم بگذرد نزد عاشر بنده ماذون که مشغول به دین
نیست پس زکوة آن گیرد ازو باید دانست که ابویوسف رح گفته است که معلوم نیست که ابوحنیفه
رح ازین قول رجوع کرده است و قایل شده است باینکه زکوة از بنده مذکور نگیرد عاشر چنانکه رجوع
نموده است [illegible] رجوع او در حق مضارب بسوی قول صاحبین رح که زکوة مال [illegible]
گرفته نمیشود [illegible] آن است که در حق بنده مذکور نیز قایل است باینکه زکوة مال [illegible] گرفته نشود

چه بنده

[illegible] بدون [illegible] آن مال [illegible] است بلکه مال [illegible] از خواجه [illegible] است و چون این [illegible] است روپیه [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] و بعضی در میان زرِ میان بنده مذکور و میان مضاربت گفته

[illegible] مذکور [illegible] آن مال [illegible] بود [illegible] آن [illegible] است و آنچه در [illegible] بنده آن

[illegible] از خواجه خود بلکه [illegible] نمود [illegible] آن [illegible] چنین [illegible] او

[illegible] است و [illegible] مضاربه [illegible] او [illegible] مال مضاربه بطریق نیابت [illegible]

[illegible] بنده آن [illegible] مال محتاج [illegible]

این زر [illegible] بنده مذکور و میان مضاربت [illegible] در حق [illegible]

[illegible] مال مضاربت [illegible] در حق بنده مذکور [illegible] مال

مذکور [illegible] باید گرفت [illegible] از خواجه بنده مذکور [illegible] باشد پس

صورت [illegible] این مال [illegible] خواجه مذکور [illegible] است پس [illegible] این مال

[illegible] بنده [illegible]

[illegible] خواجه مذکور [illegible] ماند [illegible]

بمال مذکور متعلق نمی شود [illegible] از [illegible] مال خود [illegible]

[illegible] پس تاجر مذکور [illegible]

[illegible] بعد [illegible] او خواهد [illegible]

[illegible] رفته بود [illegible] آنجا [illegible]

در بیان معادن و رکاز بدانکه کنز عبارتست از مالیکه دفن کرده باشند آن را بنی آدم در زمین
در زمین و معدن آنکه آن را آفریده است خدای تعالی در اثنای زمین [illegible] و رکاز بمعنی مرکوز
بطریق حقیقت است و بر کنز بطریق مجاز مسئله اگر یافته شود در زمین خراج یا عشر
معدن طلا یا نقره یا ارزیر یا آهن یا روئین پس در آن خمس است نزد علمای ما و شافعی
گفته است در آن هیچ واجب نیست زیرا که آن مباح است که دست یابنده اول بوی
رسیده است پس آن مانند صید است پس در آن چیزی واجب نخواهد شد ولیکن اگر طلا و نقره
برآمده باشد از معدن آن پس در آن زکوة واجب شود و حولان حول شرط
نیست بنابر یک قول زیرا که حولان حول را شرط نموده اند است برای نما و آن نمود
عین نما است پس حاجت حولان حول نیست در آن برای نما و دلیل علمای ما ایضا این
است که پیغمبر صلعم فرموده است که در رکاز خمس است و لفظ رکاز معدن را نیز شامل است و
دوم این است که این معادن در دست کفار بود و در دست مسلمانان بزور و غلبه رسیده
است پس آن غنیمت است و در مال غنیمت خمس واجب است بخلاف صید چه صید در دست
کسی نبوده سوال اگر معادن مذکور مال غنیمت است پس باید که تقسیم نموده شود میان جمیع غازیان چرا
دست جمیع غازیان به معادن مذکور حکما ثابت است باعتبار ثبوت دست آنها بر ظاهر زمین
[illegible] کسی که یافته است آن را حقیقة بآن رسیده است پس [illegible]
[illegible] خمس [illegible] نموده شد زیرا که آن حکمی است و دست یابنده آن در [illegible]
[illegible] حقیقی است لهذا چهار خمس آن برای او گردانیده شده مسئله اگر یابد کسی

[illegible] این کلام حربی است چه این قول مسموع است و مقبول نیست [illegible] اگر او را [illegible]

[illegible] فرزند من است پس این اقرار صحیح است پس عشر [illegible]

[illegible] اقرار او نافذ نیست [illegible] چه او امین نیست و لو شهادت بر ثبوت [illegible] است پس درین

حکم نیز الا مال [illegible] باشد و گرفته نمی شود چیزی از مال [illegible] از و گرفته نشود از مسلمان تاریخ

[illegible] مال او و از ذمی نصف عشر و از حربی عشر بروایه عمر رضی [illegible] امر کرده بود عاشران خود

مسئله ۵ اگر گذر کند حربی بر عاشر و همراه آن حربی پنجاه درم است پس [illegible]

چیزی گرفته نشود [illegible] حربیان [illegible] از مسلمانان از مال پنجاه درم پس درین هنگام از حربی

گرفته نشود از مال او پنجاه درم است زیرا که گرفتن از حربیان بطریق مجازات است [illegible]

بخلاف مسلمان و ذمی چه آنچه گرفته می شود از ایشان زکوة است یا در معنی زکوة پس ضرورت است که

مال ایشان بقدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است و در کتاب الزکوة از مبسوط مذکور است که اگر

همراه حربی مال قلیل باشد [illegible] کم از نصاب پس از و چیزی گرفته نمی شود اگرچه ایشان از مسلمانان میگیرند

از مال قلیل چیزی [illegible] زیرا که مال قلیل همیشه عفو است [illegible] مال قلیل محتاج نیست بسوی حمایت چه قدر قلیل

از مال همراه میدارد مسافر برای زاد راه و دزدان بسوی مال قلیل التفات نمی کنند [illegible]

مسئله ۶ اگر حربی بر عاشر بگذرد و همراه او دو صد درم باشد و معلوم نباشد که ایشان از مسلمانان از

مقدار مال چه قدر میگیرند پس [illegible] عشر گرفته می شود از حربی مذکور [illegible]

[illegible] که عاشران [illegible] از مسلمانان [illegible] میگیرند [illegible] خواهد شد [illegible]

[illegible] که ایشان از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند پس [illegible]

شود زیرا که اهل اسلام مالک مال ایشان نمی‌گردند پس عشر مسلمانان را باید که از ایشان [illegible]

این مقدار چیزی نگیرند لیکن اگر معلوم شود که ایشان از مسلمانان [illegible] ایشان نگیرند

هیچ نباید گرفت [illegible] اگر ایشان [illegible] از تاجر مسلمانان و بجهت [illegible] ماه [illegible]

نمی‌نمایند از مسلمانان هیچ نگیرند پس مسلمانان را باید که هیچ نگیرند از ایشان تا تاجر مسلمانان [illegible]

سزاوارتر که موصوف باشند به مکارم اخلاق مسئله اگر حربی بگذرد نزد عاشر یک بار

و عاشر عشر او را از وی بگیرد و بعد از آن اگر بار دیگر بگذرد نزد عاشر پیش از گذشتن سال دیگر از او

عشر نگیرد مگر بعد از گذشتن حول بجهت آنکه به سبب گرفتن عشر بار بار دیگر [illegible] استیصال

مال لازم می‌آید یعنی مال باقی نمی‌ماند و حق گرفتن آن نیست مر عاشر را مگر برای محافظت

مال و بجهت آنکه حکم امان اول باقی است در آن سال تا آنکه سال دیگر درآید و بعد از در

آمدن سال دیگر امان جدید [illegible] می‌شود زیرا که حربی را گذاشته نمی‌شود زیاده

از یک سال اقامت نماید در دار اسلام پس بعد از گذشتن سال دیگر بار دیگر عشر گرفته خواهد شد

از وجه به سبب این استیصال مال لازم نمی‌آید و آنکه مذکور شد در وقتی است که حربی مذکور به دار حرب

برگشته باشد بعد از گرفتن عشر و اگر بعد از گرفتن عشر به دار حرب رود و بعد از آن مراجعت

نماید به دار اسلام پس در این صورت بار دیگر عشر گرفته می‌شود از او اگرچه حربی مذکور در روزی که

عشر [illegible] همان روز به دار حرب رود و بعد از آن همان روز مراجعت نماید به دار اسلام

به سبب انقطاع [illegible] زیرا که در این صورت مراجعت نموده است به دار اسلام به سبب امان جدید و

نیز به سبب [illegible] بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دار حرب استیصال مال لازم نمی‌آید [illegible]

بدار حرب

[illegible] از خانه خود پس در آن هیچ واجب نمی‌شود نزد ابی حنیفه و نزد صاحبین رحمهما [illegible]

[illegible] معدن مطلق است و شامل است مر انها

معدن را [illegible] و دلیل ابی حنیفه رحمه الله آنست که معدن [illegible] اجزای زمین است و متصل است

بآن در اصل خلقت و در هیچ از اجزای زمین مملوک چیزی واجب نیست پس همچنین در ها

واجب نخواهد شد در جزو مذکور که معدن است زیرا که جزو متصل بکل نمی‌شود بخلاف کنز

زیرا که آن متصل نیست بزمین در اصل خلقت بلکه نهاده است در آن کسی [illegible]

[illegible] معادن علاوه در زمین مملوک خود که سوای خانه است چنانچه باشد آن

زمین یا خراجی پس [illegible] از ابی حنیفه رحمه الله دو روایت است یکی این است [illegible]

نیست هیچ چیز واجب نمی‌شود مانند خانه و این روایت مبسوط است و دیگر این است که در زمین

خمس واجب است و این روایت جامع صغیر است و وجه آن این است که زمین خانه خالی

است از مؤنت و در آن چیزی واجب نیست حتی اگر در [illegible] نمی‌باشد

که چند [illegible] از [illegible] نمی‌شود در آن هیچ چیز واجب نمی‌شود بخلاف زمین دیگر چنانچه

از عشر و خراج خالی نیست پس همچنین واجب خواهد شد خمس نیز در [illegible] باید [illegible]

مذکور [illegible] مسئله اگر یابد شخصی رکاز را یعنی کنز واجب می‌شود در آن خمس باجماع [illegible]

[illegible] مذکور شد [illegible] اطلاق نموده می‌شود بر کنز نیز [illegible]

[illegible] باید دانست [illegible]

[illegible] علم [illegible] مثلا [illegible] حکم آن مذکور [illegible]

الملتقط و اگر جدا لقطه غریب اهل جاهلیت باشد چون لقطه موروث است مثل [illegible] غریب [illegible]

بر حال بنا بر وجهی که مذکور شد و بعد از ان باید دانست که [illegible] پس چهار

خمس ان برای کسی است که یافته است از جهت انکه [illegible] اظهار او و احراز از ان نموده است [illegible] الا

دیگری را بر ان اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین حکم است اگر یابد

ان را در زمین مملوک خواه مملوک او باشد یا مملوک غیر و این نزد ابی یوسف است رحمه

الله [illegible] بسبب [illegible] او است و احراز نموده است از انکه یابنده آن و نزد طرفین

چهار خمس ان مر کسی راست که مالک ان زمین گردانیده است او را امام در وقت اول

فتح ان دیار و او را مختط له می گویند و وجه ان این است که ید ان زمین اول دست او

رسیده است بخصوص پس او بسبب ان مالک خواهد شد هر چیزی که در باطن آن زمین است اگر چه دست

او بر ظاهر ان رسیده است چنانچه اگر شخصی شکار کند ماهی را که در شکم او دری است پس ان

شخص مالک ان در میشود اگر چه دست او بر ظاهر ان رسیده است و او نمیدانست که در شکم ان

دری است همچنین درینجا نیز و بعد از ان باید دانست که اگر مختط له فروخته زمین مذکور را ان

[illegible] ملک او بیرون نمی رود [illegible] کنز چیزی است که نهاده شده است بخلاف معدن

چه ان از اجزای زمین است پس بسبب فروختن زمین داخل میشود در ملک مشتری و بعد

[illegible] است و باید دانست که اگر مختط له معلوم نباشد که کدام است پس درین صورت بنابر

انچه فقها گفته اند داده میشود آن چهار خمس مر کسی را که اقصای [illegible] مالک الان است در عهد اسلام

اعنی شخصی که [illegible] از ان مالک ان زمین کسی معلوم نیست و اگر [illegible] باشد [illegible] الله [illegible]

شود

... که ضرب اهل اسلام نیست بلکه ضرب اهل جاهلیت است پس آن کنز در حضور ... [illegible] رکاز ...
[illegible] یا ... نشانه [illegible] در این زمانه قدیم شده است پس اگر شخصی امان گرفته
داخل ملک ... دار الحرب شد پس باید که [illegible] بعضی از آنها رکاز را خواه معدن باشد یا کنز باید که والیس ...
... اگر با اهل آن ... عهد شکنی لازم نیاید زیرا که آنچه در آن دار است بر صاحب آن است بخصوص
... که با شخص مذکور رکاز را در حوالی آن رکاز ... زیرا که این رکاز در دست کسی
نیست بخصوص پس گرفتن آن از عهد شکنی شمرده نمیشود و در آن خمس لازم نیست چه آن مال غنیمت
نیست ... شخص مذکور ... در زمین غیر محارب ... مسئله خمس واجب نیست در فیروزه
یا ... که از ... در کوه زیرا که فیروزه سنگ است ... و همچنین ... موجود ... در ... خمس نیست
مسئله در سیماب خمس است نزد ابی حنیفه رح بنابر قول آخر وی و همین قول محمد رح است
قول ابی یوسف رح و در مروارید و عنبر خمس نیست نزد ابی حنیفه و محمد رح و ابو یوسف رح میگوید
که در آن و در هر زیوری که از دریا برآورده میشود خمس است زیرا که عمر رض خمس گرفته است از عنبر
و دلیل طرفین رح [illegible] این است که بر قعر دریا قهر و غلبه واقع نشده است پس آنچه گرفته شود
از قعر دریا مال غنیمت نخواهد شد اگرچه آن عنبر طلا یا نقره باشد و آنچه مروی است از عمر رض که او
عنبر خمس گرفته است پس آن در صورتی بود که دریا از بر ... انداخته بود و در صورت ...
نیز قایل اند بآنکه در آن خمس است مسئله اگر یابد کسی در زمین ... متاع دفینه متاع ...
... پس آن مرکب ... است ... یابد از او در آن خمس است زیرا که آن غنیمت است ...

[illegible] والله اعلم بالصواب

در بیان زکوة غله زراعت و ثمره — مسئله هر چیز که از زمین حاصل شود در مال او عشر است

نزد ابی حنیفه رح خواه قلیل باشد خواه کثیر [illegible] خواه نصیب [illegible] کرده شده باشند آن چیزی

را آب نهرهای جاری چون جیحون و سیحون یا آب باران سیراب نموده باشند نزد اصحاب ابی

[illegible] هیزم و [illegible] نی و گیاه چه در این چیزها عشر نیست و صاحبین رح گفته اند که عشر واجب

نمی شود مگر در چیزی که ثمره آن باقی ماند پس در آن عشر واجب می شود بشرطیکه آن پنج

وسق باشد و وسق عبارت است از شصت صاع بصاع رسول خدا صلعم و در سبزیهات عشر

واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد که اختلاف میان ابی حنیفه رح و میان صاحبین

رح در دو موضع است یکی در اشتراط نصاب که پنج وسق است دوم در اشتراط ابقاء

دلیل صاحبین رح در موضع اول این است که پیغمبر صلعم فرموده است که در کمتر از پنج وسق

زکوة نیست و دوم این است که عشر صدقه است پس برای وجوب آن نصاب شرط نموده حکم

شد تا غنا متحقق شود و دلیل ابی حنیفه رح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر چیز که حاصل

شود از زمین پس در آن عشر است و این حدیث مطلق است و در آن تفصیل مقدار نیست

و جواب صاحبین رح این است که آنچه روایت کرده اند از صاحبین رح پس تاویل آن این

است که مراد از آن زکوة تجارت است یعنی زکوة تجارت است در آن [illegible] واجب نشود که

مقدار آن پنج وسق گردد زیرا که مردمان میفروختند از حساب وسق و قیمت وسق چهل

درهم بود در آن زمان پس قیمت پنج وسق دو صد درهم میشود و وجوب عشر در خراج زمین متعلق

است بحاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا واجب می شود عشر در غله زمین وقف [illegible]

چگونه

حکم به اعتبار نموده‌اند چنانچه پوشیده نیست مالکیت نصاب است بعد از حولان حول [illegible]
[illegible] بعد از حولان حول برای نما است و غله پس هر نما است بود دلیل واجب [illegible]
در موضع دوم این است که [illegible] است اینکه غلات صدقه نیست و
مراد از صدقه عشر است چنانکه مذکور شد زیرا که [illegible] واجب است و دلیل
ابی حنیفه رحمه الله این حدیث است که ذکر کرده شد برای او و در موضع اول وجه [illegible]
این است [illegible] و [illegible] مراد از آن صدقه است [illegible]
از [illegible] قابل است [illegible] صدقه از [illegible] و دوم این است
که [illegible] می‌شود زمین چیزی که باقی نمی‌ماند چون خربزه و خیار و این نمای زمین
است و سبب وجوب عشر زمین نامی است و [illegible] می‌شود [illegible] فراخ [illegible] هیزم و
[illegible] این چیزها [illegible]
[illegible] برای این چیزها [illegible] از آن مقصود [illegible]
[illegible] واجب شود [illegible]
و اگر [illegible] عشر واجب است زیرا که
این چیز از غله زمین است و مقصود [illegible] درخت خرما و [illegible]
[illegible] از آن دانه پیدا می‌شود چون درخت [illegible] مقصود از آن ثمره و دانه
[illegible] آن نبات [illegible] سیراب نموده شود [illegible]
می‌گویند [illegible] و [illegible] آن نصف عشر است [illegible]

نزد صاحبین تابع اند و صاحبین ذکر آن شرط بعد از آن چیز باقی ماند و بعضی پنج وسق است نزد

ابی حنیفه رح این شرط نیست و [illegible] مسئله این است که [illegible] در کار

بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود [illegible] باب [illegible] آنکه سیراب

کرده میشود و بعض ایام سال باب باران و بعض ایام آن به دلو است پس معتبر در آن اکثر

ایام سال است یعنی اگر در اکثر ایام سال سیراب نموده شود باب باران پس در آن عشر است

و اگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود به دلو پس در آن نصف عشر است و ابو یوسف

گفته است در چیزی که پیمانه نموده نمی شود مثل زعفران و پنبه پس در آن عشر واجب

است بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت پنج وسق باشد از ادنی چیزهائیکه پیمانه نموده میشود مثل جو یا

ارزن و در این زمانه زیرا که چیزهائیکه بوسق پیمانه نموده نمیشود در شرع پس اندازه نمودن نصاب

بحساب وسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار نموده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع

تجارت و محمد رح گفته است که عشر در آن واجب است بشرطیکه پنج عدد رسد از اعلی چیزیکه

بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس معتبر در پنبه این است که پنج حمل باشد و هر حمل سه صد من

و معتبر در زعفران این است که پنج من باشد زیرا که زعفران اندازه نموده میشود به درم و استار

و رطل و من و اعلی از این اینهم من است پس پنج عدد آن اعتبار نموده خواهد شد زعفران

و وجه قول محمد رح این است که اعتبار وسق نیز است در گندم و غیره از جهت آنکه وسق اعلی [illegible] است

که بآن اندازه نموده میشود نوع آن پس بمعنی اعتبار نموده خواهد شد در غیر آن نیز اعلی چیزیکه

بآن اندازه نموده میشود نوع آن [illegible] در شهد عشر واجب است در صورتیکه گرفته شود از

زمین

زمین عشری و [illegible] واجب [illegible]

[illegible] ابریشم [illegible] است [illegible]

عشر [illegible] و [illegible]

است [illegible] عشر واجب [illegible] ابریشم [illegible] خراجی

آن [illegible] واجب [illegible]

نزد ابی حنیفه رح قلیل باشد [illegible] و از ابی یوسف رح روایت

است که [illegible] قیمت [illegible] از ابی یوسف رح

36 که در ان هیچ واجب نیست [illegible] بمقدار [illegible] ان

است که [illegible] مقدار [illegible] از ابی یوسف

رح مروی است [illegible] نزد محمد رح [illegible] هیچ [illegible]

رطل است [illegible] ازان چیزها [illegible]

و مانند گندم و [illegible] بمقدار

هیچ [illegible] حاصل شود ازان [illegible]

[illegible] ظاهر روایت است و از ابی یوسف رح مروی است که در ان هیچ چیز واجب نیست [illegible]

[illegible] این است که [illegible]

از زمین [illegible] حاصل [illegible] در صورت مذکوره موجود است [illegible] حاصل شود از

زمین عشری [illegible] از مجموع [illegible]

که حقیقت خراج همه معلوم علم کرده است بتفاوت واجب شد بسبب تفاوت مؤنت

و مؤونت که در زمینی که سیراب کرده میشود باسبب [illegible]

زمینی که به آب باران [illegible] میشود [illegible]

نه بلکه [illegible] مؤونت [illegible] مسئله در زمین عشری از تغلبی دو چند

عشر گرفته میشود زیرا چه بران اجماع صحابه رض است و از محمد رح مرویست که در زمین

عشری از تغلبی خریده باشند آنرا از مسلمان یک عشر است زیرا چه نزد محمد رح وظیفه زمین

از عشر و خراج متغیر نشود بسبب متغیر شدن مالک آن مسئله اگر خرید کند ذمی

از تغلبی زمین [illegible] از ان دو چند عشر گرفته میشود پس حکم آن بردستور سابق باقی

میماند یعنی دو چند عشر گرفته میشود از ذمی مذکور نیز و این نزد جمیع علمای ما است زیرا چه

[illegible] گرفتن از ذمی [illegible] است لهذا از ذمی با مال تجارت که گذر کند نزد عاشر گرفته

میشود از وی دو چند آنچه گرفته میشود از مسلمانان و همچنین حکم زمین مذکور بر دستور سابق

باقی میماند در صورتیکه خریده باشند آنرا مسلمان از تغلبی یا مسلمان گردید تغلبی که مالک آنست

و این نزد ابی حنیفه رح است خواه آن زمین در اصل ملک تغلبی باشد یا خریده باشد

آنرا تغلبی از مسلمان و در هر صورت حکم آن گرفتن دو چند عشر است و باقی میماند چند

صورتیکه خرید کند آنرا مسلمان زیرا چه این مضاعف گرفتن وظیفه آن زمین گردیده

است نزد ابی حنیفه رح پس آن زمین در صورت مذکوره هم وظیفه آن منتقل [illegible] بسوی

مسلمان میشود [illegible] همچنین حکم زمین خراجی است و ابو یوسف رح گفته است که در صورت مذکوره

درامی

چنانچه زمین مذکوره عشری و واجب است در وی دو چند عشر و ایشان از مسلمانان که [illegible]
[illegible] مذکور بالاتر ازان زمین و آن زایل است و در [illegible] گفته است
که همین قول محمد رح است [illegible] این است که در صورت مذکوره
قول محمد رح موافق قول ابی حنیفه رح است و در باقی ماندن وظیفه زمین مذکوره که عبارت
است از گرفتن مضاعف عشر و بدل [illegible] محمد رح در صورتی است که زمین مذکوره ملک
اصلی تغلبی باشد زیرا که در صورتی که خریده باشد زمین مذکوره را از مسلمان ازان عشر گرفته
میشود نزد محمد رح نه مضاعف [illegible] وظیفه زمین نزد او متغیر نمیشود بسبب متغیر
شدن مالک مسئله اگر مسلمان بفروشد زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغلبی
نیست و قبض کند او را نصرانی مذکور پس ازان خراج گرفته میشود نزد ابی حنیفه رح زیرا که
خراج لایق حال کافر است و نزد ابی یوسف رح دو چند عشر گرفته میشود ازان و صرف
نموده میشود در مصرف خراج چنانچه گرفته میشود از تغلبی و صرف نموده میشود در مصرف
خراج و این آسانتر است بنسبت تبدیل عشر بسوی خراج و نزد محمد رح زمین مذکور عشری
است بدستور سابق چه عشر مؤنت آن گشته است پس متغیر و متبدل نخواهد شد مانند خراج
بعد ازان باید دانست که عشر صرف نموده میشود نزد محمد رح در مصرف زکوة و این یک
روایت است از محمد رح و روایت دیگر این است که صرف نموده میشود در مصرف خراج
باید دانست [illegible] اگر بحق شفعه بگیرد آن زمین را مسلمانی از نصرانی مذکور یا [illegible] داده شود
زمین مذکوره بایع آن که مسلمان است بسبب فاسد شدن بیع پس در هر دو صورت زمین مذکور

عشری باشد همچنین مستمر شود بر سابق اما در صورت اولی پس بجهت آنکه عقد بیع تمام نشد پس گویا که مال
مذکور از ملک مشتری بیرون نشد پس چنان شد که گویا او خرید [illegible] از او اما در صورت [illegible]
آنکه سبب [illegible] آن زمین [illegible] کرده [illegible] منع الا از اسلام متحقق
نشده بود و بجهت آنکه خریدن بسبب بیع مشتری فاسد حق مسلمان مذکور منقطع نشده است چه
در صورت رد آن بیع واجبست پس زمین مذکور درین صورت عشری باشد بدستور
سابق مسئله اگر مسلمانی [illegible] تا آن [illegible] سرای خود را که ملک قدیم وی است اعنی او
منتقل است پس بر او عشر در آن لازم نمی آید و چنین سیراب کند آن را بآب عشر و اگر
سیراب کند آن را بآب خراج پس بر او خراج آن واجب شود زیرا چه زمین مذکور در اصل نه
عشری باشد و نه خراجی و در حق زمین مدار مؤنت آن برآب باشد مسئله بر مجوسی بجهت
سرای [illegible] چیزی از عشر و خراج واجب نشود زیرا چه عمر رض مسکن را عفو کرده است و اگر مجوسی سرای
خود را بستان گرداند پس بر او خراج آن واجب شود اگرچه سیراب کند آن را بآب عشر زیرا چه
ایجاب عشر بر او متعذر است چه در آن معنی قربت و عبادت است و کافر اهل آن نبود
پس خراج در حق او متعین است و آن لایق حال وی است بجهت آنکه آن عقوبت است و بنابر
همین [illegible] قول صاحبین رح عشر بر او واجب شود [illegible] سیراب کند آن را بآب عشر [illegible]
ولیکن نزد محمد رح یک عشر و نزد ابی یوسف رح دو عشر [illegible] مذکور شد مسئله
بدانکه آب باران و آب چاه ها و چشمه ها و دریاها که در زیر [illegible] نیست عشری است مسئله
آب نهرها که کنده اند از پادشاهان عجم [illegible] خراجی است مسئله [illegible]

خوارزم

همانند که از راه جبر ایشان میکویند عشری است نزد محمد رح و همچنین است نهر ترک که از اسپیجون میکویند
همچنین [illegible] که از راه [illegible] میکویند و همچنین است نهر کوفه که انرا [illegible] میکویند زیراچه
این نهرها [illegible] ماند دریا ها است و نزد
ابی یوسف رح خراجی است زیراچه بر این نهرها پل بستند [illegible] از کشتیها و این پل بستن تصرف است
بران است مسئله حکم زمین صبی و زنان از قوم تغلب حکم زمین مردان ایشان است یعنی دو زمین
عشری یا دو عشر است و در زمین خراجی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بر دو چندان عشر
صدقه نه بر دو چندان کردن مونت محض و خراج مونت محض است [illegible] صبی و زنان مسلمان عشر است
پس دو چندان که گرفته خواهد شد از صبی و زنان و قبیله از قوم تغلب باشند مسئله در چشمه قیر یا
کوکرد و چیزی واجب نیست و قیاس آن چشمه در زمین عشری باشد زیراچه قیر و کوکرد از روئیدگی
زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه بر آید و بر مالک چشمه مذکور خراج است در صورتیکه چشمه
مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی و اما این [illegible] فرض است که حریم آن صالح زراعت باشد زیراچه
خراج متعلق است باینکه صاحب آن قادر باشد بر زراعت نمودن دران والله اعلم

باب

در بیان مصرف زکوة یعنی کسیکه دادن زکوة باو جایز است و در بیان کسیکه دادن
زکوة باو جایز نیست مسئله باید دانست که مصرف زکوة در اصل هشت نوع است اول فقیر
دوم مسکین و سیوم عامل تحصیل زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم مکاتب [illegible]
[illegible] رقبه او تا آزاد کرده و پنجم مدیون بشرطیکه مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل الله

وهفتم ابن السبیل و هشتم مؤلفة القلوب [illegible] است پس [illegible] مصرف زکوة [illegible]
انکه این هشت نوع [illegible] قرآن مجید مذکور است بلا حصر [illegible]
[illegible] نکره برای فقرا و مساکین و عاملین [illegible] و مؤلفة القلوب و فی الرقاب
والغارمین و فی سبیل الله وابن السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست ولکن [illegible]
مؤلفة القلوب بعد از زمان رسول خدا صلعم ساقط شده است زیرا که رسول خدا صلعم زکوة باینها
میداد تا اینها بطمع مال [illegible] مسلمانان [illegible] و چون
حق تعالی اسلام و اهل اسلام را قوت داد [illegible] مسلمانان را از مؤلفة القلوب [illegible]
[illegible] اجماع صحابه رض منعقد شده است و باید دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل
کم از مقدار نصاب [illegible] باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی نداشته باشد و این تفسیر فقیر و
مسکین مروی است از ابی حنیفه رح و بعضی علما [illegible] گفته اند [illegible]
فقیر و مسکین [illegible] باشد [illegible] مسئله [illegible]
امام عامل [illegible] را باید داد از زکوة بقدر [illegible] کند [illegible]
و برای [illegible] زیرا که آنچه میگویند [illegible]
زکوة هشت نوع است یکی از آن عامل [illegible] و دلیل [illegible]
است که استحقاق گرفتن زکوة مر عامل را [illegible] است بجهت عمل [illegible]
نیست [illegible] عامل مذکور حق خود را میگیرد از زکوة [illegible] غنی باشد [illegible] عامل مذکور
عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق صدقه [illegible] صدقه [illegible]

ثانیهم

مستثنی شده‌اند زیرا که قرابت ایشان با اقربای پیغمبر صلعم از شبهه خوردن مال زکوة که چرک است محفوظ مانند
و از بنابر آنکه پیغمبر صلعم بجهت تعظیم و کرامت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم و کرامت اند و یعنی برابر اینها
نیست فقرا مستحقان کرامت پس شبهه مذکور در حق او اعتبار نموده اند و باید دانست که
لفظ فی الرقاب که در قرآن در باب بیان مصرف زکوة مذکور است از آن مکاتب
مراد است و این منقول است از پیغمبر صلعم و مجتبی ایشان است نزد [illegible] در قرآن در این باب مذکور
شده یعنی آنکه مراد است [illegible] غارمین است مراد از آن کسی است که تحمل غرامت
و تاوان نموده باشد برای اصلاح ذات البین و برای اطفای آتش فتنه میان دو گروه
و باید دانست که دو کس میان اینها با یکدیگر [illegible] باشند اظهار از ذات البین میگویند
[illegible] و مراد از لفظ فی سبیل الله که در قرآن مذکور است منقطع الغزات مراد است نزد
ابی یوسف رح و باید دانست که منقطع الغزات آن ملوک اند که از میان غازیان بسبب فقر
باشند و بسبب آنکه اسبابی برای رفتن جهاد نتوانند و دلیل ابی یوسف [illegible]
لفظ فی سبیل الله منقطع الغزات متبادر است و در نزد محمد رح لفظ مراد از آن
منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست که شخصی شتر خود را تصدق نموده برای فی سبیل الله
عز و جل پس پیغمبر صلعم فرمود که سوار کنند بر آن شتر حاجیان را و معنی منقطع الحاج و الله معنی
منقطع الغزات قیاس باید کرد و باید دانست که نزد علمای ما زکوة داده نمی‌شود بغازی مگر که غنی
باشند [illegible] مصرف زکوة نیست مگر فقیر آن و باید دانست که مراد از ابن السبیل کسی است
که مال او در وطن باشد و او در مکان دیگر است و در آنجا [illegible]

هفت گروه که ذکر کرده شد همینها مصرف زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد نقل تمام
داده میان این هفت گروه باین طور که هم گروه چیزی بدهد و اگر خواهد اکتفا نماید [illegible] و علی [illegible]
نزد علمای ما است و شافعی رح گفته است که [illegible] ادای زکوة جایز نیست مگر باین طور که
به سه نفر از هر گروه چیزی بدهد و دلیل شافعی رح این است که در قول خدای عز و جل انما الصدقات
للفقراء الآیة اضافه صدقه بحرف لام است و آن برای استحقاق و تملیک است و دلیل علمای ما
این است که معلوم است که زکوة حق و ملک الله تعالی است نه حق دیگری پس آن اضافه بحرف
لام برای بیان مصرف است نه برای استحقاق و تملیک و برای مصرف شدن اصناف هفت گانه
مذکوره برای زکوة علت نیست مگر فقر که حاجت فقر در آنها مختلف باشد و باید دانست که مذهب
علمای ما روایت از عمر و ابن عباس رض است مسئله دادن زکوة بذمی جایز نیست زیرا چه
پیغمبر صلعم معاذ رض را فرمود که بگیر آنرا از اغنیای مسلمانان و بده آنرا بفقرای مسلمانان مسئله
سوای زکوة صدقه دیگر داده میشود بذمی نیز و شافعی رح میگوید که آن داده نمیشود بذمی
مانند زکوة و این یک روایت است از ابی یوسف رح نیز و دلیل علمای ما این است که پیغمبر
صلعم فرموده است که تصدق نمائید باهل ادیان و علمای ما میگویند که حدیث معاذ رض [illegible]
[illegible] دادن زکوة را نیز بذمی [illegible] مسئله اگر از مال زکوة مسجد بنا کنند یا کفن [illegible]
زکوة ادا نمیشود زیرا چه رکن در ادای زکوة این است که تملیک آن نماید مسکین را و آن [illegible]
یافته نمیشود مسئله اگر از مال زکوة ادا نموده شود دین میت زکوة ادا نمیشود [illegible]
[illegible] اعتاق غیر نمیشود [illegible] و تملیک [illegible] مسئله [illegible] زکوة

اگر [illegible] بنده خریده آزاد کند ادای زکوة نمی شود و امام مالک [illegible] میگوید که [illegible] درست زکوة

ادا [illegible] اند او هم میگوید که مراد از لفظ فی الرقاب که در قرآن [illegible] است پس آن

که بنده خریده آزاد کرده شود و دلیل علمای [illegible] است که آزاد کردن بنده اعتاق [illegible] و تملیک

نیست [illegible] دادن زکوة باعتبار [illegible] زیرا که حکم معلوم درست که [illegible] صدقه حلال نیست

بر بنی هاشم و شافعی [illegible] تجویز نموده [illegible] داین حدیث بسبب اطلاق

محبت [illegible] براو و همچنین [illegible] مذکور شد [illegible] مالک

جایز نیست که زکوة دهد [illegible] یا جد خود [illegible] و همچنین جایز نیست و نیز (۱۶۵)

که زکوة دهد بفرزند خود یا بفرزند فرزند [illegible] زیرا که منافع ملک [illegible] انها بالکل و مال را

آنها متصل است [illegible] مال [illegible] کامل [illegible] یافته نمی شود

[illegible] مالک را [illegible] که زکوة دهد [illegible] زیرا که منافع [illegible] زن و شوهر [illegible]

از روی عادت و همچنین جایز نیست مرزن را که زکوة مال خود دهد بشوهر خود نزد ابی حنیفه

و [illegible] زوجه مذکور شد [illegible] گفته اند که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا که

زوجه عبدالله بن مسعود [illegible] سوال کرد [illegible] صدقه دهد بشوهر خود [illegible] جواب داد

[illegible] دو اجر است یکی اجر صدقه دویم اجر [illegible]

[illegible] مراد از صدقه [illegible] صدقه نفل است

[illegible] نیست که زکوة مال خود [illegible] خود یا بعد [illegible] یا به ام ولد خود [illegible]

[illegible]

در مال مکاتب او پس تملیک او مراورا تمام بی سود مسئله جایز نیست مالک
حاصل نشود که زکوة با بنده خود دهد زیرا که جمیع اجزای آن بار او ... مکاتب ... جمیع
شرح زیرا چه بنده مذکور ... و بمنزله ملک ... نشود ... زکوة دادن بنده
مذکور جایز نیست زیرا چه بنده مذکور ... شان ازاد ... نیست مسئله جایز نیست
زکوة دادن بمملوک ... زیرا چه اگر تملیک الا موده شود بنده مذکور پس آن مملوک
خواجه او میگردد ... و تملیک زکوة مراورا جایز نیست و همچنین جایز
نیست دادن زکوة بفرزند غنی و ... فرزند مذکور ... چه فرزند مذکور غنی شمرده
میشود بمال پدر بخلاف آنکه فرزند غنی ... فقیر باشد چه او غنی شمرده نمیشود بمال پدر
اگرچه نفقه او ... بخلاف زوجه غنی ... غنی شمرده میشود
بمال شوهر ... نفقه ... زکوة دادن بنی هاشم جایز نیست زیرا چه
... در باب بنی هاشم ... الله تعالی حرام گردانیده است در حق ... اوساخ ... مال
... و در عوض آن ... گردانیده است خمس خمس را از مال غنیمت و مراد از مسائل
در این حدیث زکوة مال است ... جایز نیست بر بنی هاشم بخلاف صدقه نفل ...
بمنزله آب مستعمل است که استعمال کرده شود برای اسقاط فرض ... ملوث میگردد
... بخلاف صدقه نفل چه او بمنزله آب ... مستعمل ... باشد
... و باید دانست که
بنی هاشم ... آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث بن عبد المطلب ...

[illegible] حاجی

[illegible] مروت [illegible]

از جواب [illegible] برای جواب سؤال [illegible]

معلوم [illegible]

[illegible] اعتبار نموده [illegible] سقوط [illegible]

[illegible] موافق [illegible] و اطلاق آن

[illegible] معلوم شد [illegible] فقط [illegible]

و [illegible] زکوة مال خود [illegible] زکوة [illegible] و بعد از آن

معلوم شد که شخص مذکور [illegible]

[illegible] که شخص مذکور [illegible] آن مراد

واجب [illegible]

[illegible] شخص [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] بعض [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

[illegible] و بعد از آن [illegible] ظاهر شود [illegible]

[illegible] نیست که در روایت نه دلیل بر خود بودن حق زکوة مال [illegible]

[illegible] که بعض [illegible] از آن جمله این [illegible]

مذکور [illegible] است [illegible] نیست [illegible]

که اطلاع بر احوال آن شخص [illegible] نشود [illegible]

پس بنا نموده خواهد شد بر احوال شخص مذکور بر آنچه [illegible] در آن کس [illegible] معتبر [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] و از [illegible] روایت [illegible]

[illegible] کرده ادا نمی شود ولیکن ظاهر روایت بحال است که اول مذکور شد و این که مذکور شد

نیست اگر آن کس زکوة داده باشد بشخص مذکور بسبب آنکه بعد از تحری ظن [illegible] که شخص مذکور [illegible]

زکوة است و اگر تحری نکرده باشد یا بعد از تحری [illegible] باشد و در آنکه شخص مذکور مصرف زکوة

نیست یا بعد از تحری ظن نموده باشد که شخص مذکور مصرف زکوة نیست پس در صور مذکوره زکوة ادا

نمی شود [illegible] بعد از آن معلوم شود که شخص مذکور [illegible] مصرف زکوة نیست و همین حکم است

اگر زکوة داد کسی به شخصی و بعد از آن معلوم شد و پدر آن شخص [illegible] وی است یا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شخص مذکور [illegible]

[illegible]

مالکم

الشیئین از لوازم [illegible] بحث الزیادة [illegible] فعل و منع [illegible] بدل و فا در [illegible] بالجمله بحث آنکه شخص مذکور

فقیر است [illegible] زکوة [illegible] از جهت آنکه اطلاع بر حال انسان آنکه حقیقة محتاج [illegible]

است پس مدار احکام بر دلیل واجبست و عدم [illegible] مسئله اگر کسی

بیک شخص واحد نقد [illegible] زکوة [illegible] پس این مکروه است ولیکن حاکم

و در صحیح [illegible] غنای آن شخص مقارن ادای زکوة می شود

(۱۶۱) پس لازم می آید [illegible] غنای آن شخص از ادای زکوة

۱۱۶ است و در صورت مذکوره پس غنای او [illegible] زکوة [illegible] خواهد شد به مقارن ادا [illegible]

در صورت مذکوره حصول غنا [illegible] زکوة است پس [illegible] مکروه [illegible]

صورتیکه [illegible] الحنفیه [illegible]

نزد [illegible] این است [illegible] آن قدر زکوة [illegible] فقیر [illegible] سوال مستغنی کردن مسئله

نقل [illegible] زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است [illegible] مستحقان [illegible] آن شهر داده

[illegible] حدیث [illegible] اغنیا [illegible] جایز است مگر انکه نقل

کنند برای اقربای خود یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهری [illegible] در صورت [illegible]

است و در صورت عدم [illegible] برای غیر ایشان نقل کردن زکوة [illegible]

دیگر اگر [illegible] ادای زکوة [illegible] فقرا اند [illegible] والله اعلم

باب

در بیان صدقه فطر مسئله صدقه فطر واجب است بر مسلمان آزاد [illegible] مالک [illegible] نصاب [illegible]

که نصاب [illegible] باشد از مسکن و دوحاجتهای ادوات است و اسب [illegible]
و بنده اما وجوب صدقهٔ فطر [illegible] ثابت [illegible]
عید الفطر و موجود که بدهد از هر آزاد و [illegible] صغیر باشد یا کبیر نصف صاع از گندم یا یک صاع
از جو یا یک صاع از جو و این حدیث را روایت کرده است ثعلبه بن صغیر عدوی یا
صغیر عدوی و [illegible] این حدیث که از احادیث احاد است وجوب ثابت میشود
نه فرضیت و باید دانست که شرط نموده اند حریت تا متحقق شود تملیک و شرط نموده
اند اسلام تا متحقق شود [illegible] است و عبادت است و شرط نموده شد که مالک نصاب باشد
زیرا که [illegible] است که صدقه داده نمی شود مگر از پشت غنا و شافعی گفته
است که صدقه فطر واجب است بر کسی که مالک نصاب زیاده باشد بر قوت یک روز
خود و عیال خود [illegible] واجب است بر او و باید دانست که [illegible] اعتبار نموده شده است [illegible]
نصاب [illegible] اندازه غنا [illegible] با آن [illegible] ولیکن [illegible] این نصاب از حاجت اصلی
زیاده باشد [illegible] مشغول باشد بحاجت اصلی [illegible] شرط
نیست و باید دانست که این نصاب [illegible] حرمت صدقه [illegible] وجوب قربانی
و [illegible] وجوب صدقه فطر [illegible] صدقه فطر واجب است بر انسان [illegible]
[illegible] روایت کرده است [illegible] صدقه فطر [illegible] بر انسان [illegible] مسئله
بر انسان واجب است که صدقه فطر ادا نماید از اولاد صغار خود زیرا که سبب [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] ولایت [illegible]

مقدار

[illegible] و [illegible] شخص [illegible]

[illegible] [illegible] الفطر [illegible] که فطر وقت

است و [illegible] مشهور [illegible] اجنبی شخص با وجود [illegible]

[illegible] وجوب [illegible] فطر [illegible] و ولایت او

[illegible] حواله بود [illegible] انکه او ولی [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] جمله [illegible]

(42)

[illegible] فطر از [illegible] ولی [illegible] و [illegible]

مذکور [illegible] کفایت [illegible] باشد و اولاد [illegible] باشد

[illegible] اتفاق [illegible] نموده [illegible]

[illegible] انسان [illegible] فطر [illegible] نفقه [illegible]

[illegible] انسان واجب [illegible] فطره از زوجه [illegible]

[illegible] در ولایت [illegible] زوجه [illegible] زنان [illegible]

مگر در حقوق نکاح [illegible] حقوق نکاح [illegible]

[illegible] در روایت [illegible]

[illegible] انسان واجب [illegible] فطره [illegible] اگر [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] انسان [illegible] فطره [illegible]

زوجه [illegible] از روی [illegible]

بر انسان واجب نیست که صدقهٔ فطر ایشان را ادا نماید از انکه ایشان بسبب اسلام واجب و همچنین زن بالغه [illegible]

نیست [illegible] ادا [illegible] مسئله واجب نیست [illegible] که صدقه فطر

ادا نماید از پدر و مادر و ولد خود [illegible] مسئله بر انسان واجب نیست که صدقه

فطر ادا نماید از بنده و کنیزی که برای تجارت است و در شافعی رح مذکور بود که صدقه فطر واجب است بر بنده

و کنیزی که برای تجارت است و ادای آن نماید خواجه و زکوة آن واجب است بر خواجه [illegible]

صدقه فطر بنده و کنیز مذکور [illegible] است و وجوب زکوة آن بر خواجه [illegible] سبب این هر دو [illegible]

است و هرگاه چنین باشد پس سبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه در یک سال لازم

نمی آید و نزد علمای ما [illegible] صدقه فطر نیست [illegible] بر خواجه [illegible] زکوة آن نیز بر خواجه

و هرگاه چنین باشد پس سبب وجوب هر دو لازم می آید بر خواجه که در یک سال [illegible] صدقه

واجب شود و آن جایز نیست [illegible] مسئله [illegible] بنده مشترک صدقه

فطر واجب نمی شود بر هیچ یکی از دو خواجه زیرا که [illegible] خواجه [illegible]

همچنین در بنده های مشترک صدقه فطر واجب نیست بر هیچ یکی از دو خواجه نزد ابی حنیفه [illegible]

گفته اند [illegible] بر یکی از دو خواجه صدقه فطر واجب می شود آن مقدار [illegible]

[illegible] بنده [illegible]

[illegible] بر یک از ایشان [illegible] بنده واجب [illegible] صدقه [illegible]

نزد ابی حنیفه [illegible] جاری نیست [illegible] و نزد صاحبین رح جاری است [illegible]

[illegible] نیست [illegible] صاحبین [illegible] قول ابی حنیفه رح است زیرا که [illegible] مشترک

ساخ نموده باشد و هر یک جزء از جزءهای بنده است پس نسبت بوده آن پس بوده است شکر برای جمیع آن

در رضا و حج ندهد پس بر تمام است مسئله بر مسلمان واجب است که صدقه فطر ادا نماید از بنده کافر حدیث است

مقابله عدد وی که در بابی نوار رسید است یهودی [illegible] و تقیید بمسلمان است اگر مسلمان باشد و بر

اگر وجوب نیست اما ابطال عمل آن حدیث است که پیغمبر صلعم فرمود که صدقه فطر ادا کنید از هر بنده یهودی باشد یا آن

بنده با نصرانی و یا مجوسی و حجت ایشان است و وجوب آن در صورت نیز مختلف است و خواجه اهل و مریب آن

و امام شافعی رحمه الله میگوید که در صورت صدقه فطر واجب نیست زیرا که وجوب صدقه فطر بر بنده است نه بر خواجه و 113

بنده مذکور اهل است آن مدار وجوب او کافر است و اگر بنده مسلمان باشد و خواجه کافر پس در صورت صدقه فطر

واجب شود بالاتفاق مسئله اگر فروشد کسی بنده خود را با این طور که خیار باشد مر یکی از بایع و مشتری را در روز

عید الفطر پس صدقه فطر آن بنده واجب است بر کسی که آن بنده [illegible] او شود بالاخره و نزد امام شافعی بعد

آن واجب است بر صاحب خیار زیرا که ولایت آن بنده مر او راست و نزد امام شافعی صدقه فطر واجب

بر کسی است که ملک آن است بالفعل و آن کس در صورت مذکوره مشتری است [illegible] دو وجه نزد امام شافعی [illegible]

مهتدی که از احکام ملک است نفقه و ولایت علمای ما ایشان [illegible] موقوف است و اگر

صاحب خیار فسخ نماید بیع را پس آن بنده در قدیم ملک بایع خود خواهد بود و اگر بیع را نافذ گرداند

خیار دار پس مشتری را خواهد شد از وقت بیع و هرگاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد ماند چیزی که بر آن مبنی است

بجز قدرت نفقه آن برای دفع حاجت بالفعل [illegible] بر این مسئله که موقوف ماند در باید دانست که اگر بنده مذکور

مال تجارت باشد پس حکم زکوة آن بنده اختلاف مذکور است والله اعلم فصل

در بیان مقدار صدقه فطر و بیان وقت وجوب و وقت ادای آن مسئله مقدار صدقه فطر از

گندم و آرد و سویق آن و از مویز نیز نصف صاع است و از خرما و جو یک صاع نزد صاحبین

نیز چنین است و از مویز [illegible] بمنزله [illegible] است این قول امام ابی حنیفه رحمه الله

و آنچه اول مذکور شد روایتیست [illegible] در شرح کنز گفته است که مقدار صدقه فطر

از همه آنچه مذکور شد یک صاع است بجهت آنکه ابو سعید خدری رضی الله عنه گفته است که

ما ادا میکردیم در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقه فطر از هر جنس [illegible] صاع و ادا میکردیم

و دلیل علمای ما حدیث ثعلبة بن صعیر است که سابق مذکور شده است و همچنین جماعتی

از صحابه رضی الله عنهم مثل خلفای راشدین و غیره موافق مذهب علمای ما است و حدیث

ابو سعید خدری رضی الله عنه دلیل [illegible] محمول است بر زیاده از مقدار واجب [illegible]

میداده اند بطریق نفل و دلیل صاحبین رحمهما الله بر اینکه مویز [illegible] آن است که مویز و

خرما در مقصود متقارب است پس مویز بمنزله جو خواهد بود چنانچه خرما مانند جو است و

دلیل ابی حنیفه رحمه الله این است که مویز و گندم متقارب است در معنی زیرا چه فقیر [illegible]

اگر گندم را [illegible] پس آن را همچنین [illegible] مویز را [illegible] بخلاف خرما چه آن

مانند جو است بجهت آنکه انداخته میشود [illegible] آن چنانچه [illegible] جو و

[illegible] کرد آرد جو مانند جو است و [illegible] در آرد گندم [illegible]

[illegible] قدر [illegible] قیمت [illegible] احتیاطا اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] قدر و قیمت [illegible] اگر [illegible] نصف صاع

[illegible] گندم [illegible] قیمت نصف صاع گندم باشد پس [illegible] نصف صاع [illegible]

وگرنه کفایت نمیکند و همچنین در آرد جو و آرد [illegible] در بجای صاع معتبر نیست بحیث انکه اگر

قیمت آرد کم از قیمت گندم و جو نیست شود بلکه باید قیمت آرد از قیمت گندم و جو

زیاده نباشد و باید دانست که در آن قیمت معتبر است و همین صحیح است نیز باید

دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر است بنابر آنچه مرویست از ابی حنیفه

رحمه الله و از محمد رحمه مرویست که از روی کیل معتبر است [illegible] از گندم اولی است از

گندم و هم اولی است [illegible] و بنابر آنچه مرویست از ابی یوسف رحمه و همین مختار فقیه ابو جعفر

رحمه است زیرا چه آرد [illegible] زیاده دفع حاجت [illegible] و از آرد [illegible] دفع حاجت بیشتر میشود باز قیمت

گندم و جو در آن حاجت آرد ساختن [illegible] و مرویست از ابو بکر اعمش رحمه [illegible] گندم

افضل است از آرد [illegible] زیرا چه [illegible] و دادن گندم [illegible] در فطر [illegible] و در جو [illegible] آرد

و در هم اختلاف شافعی رحمه [illegible] نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما هشت رطل

است هر رطل عراقی و ابو یوسف رحمه گفته است [illegible] رطل [illegible] و همین قول شافعی رحمهما

است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است [illegible] ما [illegible] جاهای دیگر و دلیل طرفین رحمهما

این است که مرویست [illegible] رسول خدا صلعم [illegible] بمد [illegible] دو رطل است و حاصل مکرر در صاع

که هشت رطل و همچنین [illegible] صاع [illegible] است [illegible] صاع هاشمی و

مردمان استعمال میکنند [illegible] صاع هاشمی مسئله وجوب صدقه فطر متعلق است بوقت

طلوع فجر روز عید الفطر یعنی شرط وجوب آن وقت مذکور است و شافعی رحمه گفته است

که وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز آخر رمضان و فایده [illegible]

اضافت است به اسلام کرده پس یا فرزندی متولد شود که پیش از [illegible] شب عید الفطر
پس صدقه فطر از او دادن لازم شود بسبب آن نزد علمای ما و نزد شافعی رح واجب
نمی شود و اگر مرد در شب مذکور پیش از اولاد یا از کنیز و عبد ای شخصی پس صدقه فطر از آنها
واجب می شود نزد شافعی رح و نزد علمای ما واجب نمی شود و دلیل شافعی رح این است
که صدقه فطر بفطر اختصاص تعلق دارد چنانچه اضافت صدقه مذکوره بسوی فطر دلالت میکند
بر آن و وقت غروب آفتاب در روز آخر رمضان وقت فطر است و علمای ما میگویند
اختصاص آن اضافت بفطر است و اختصاص فطر بروز است نه بشب بعد از آن یوم الفطر گفته
میشود و لیلة الفطر گفته نمی شود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد شد بصبح روز عید الفطر
نه بشب آن [illegible] مستحب است اداکنند مردمان صدقه فطر را روز عید الفطر پیش
از آنکه متوجه شوند بسوی عیدگاه برای نماز عید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین میکرد و بجهت آنکه
امر باداء صدقه فطر برای آن است تا فقرا بسبب آن از سوال مستغنی شوند و بخاطر جمع مشغول
شوند بنماز عید و این مقصود حاصل میشود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نماز عید ادا نموده
شود و اگر مقدم ادا نمایند صدقه فطر را از روز عید جایز است زیرا که ادای واجب بعد از
تحقق سبب آن جایز است مانند اداء زکوة پیش از حولان حول بعد از تحقق نصاب و در اینجا
نیز سبب وجوب صدقه فطر متحقق است و باید دانست که در [illegible] پیش از عید فطر روز عید تفصیل
نه نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز است و همین صحیح است مسئله
اگر موخر اداکنند صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه فطر ساقط نمی شود

علما باید که بعد از زوال صبر [illegible] جهت وجوب [illegible] جهت تعیین [illegible] و این

امر معقول نیست و اما پیش بعد از [illegible] روز عید نیز باقی می ماند پس ضرورت نیست بعد از گذشتن

روز عید مذکور [illegible] بجماعت فوت شود [illegible] بعد از گذشتن ایام که

[illegible] خود [illegible] نمودن [illegible] در ان [illegible]

[illegible] بجماعت [illegible] بعد از گذشتن ایام [illegible] نمودن در

والله اعلم

در بیان روزه. روزه بر دو نوع است یکی فرض و واجب دوم نفل [illegible] 5

[illegible] مثل روزه ماه رمضان [illegible] و این روزه جایز میشود از

نیت آن باید از شب [illegible] نیت [illegible]

[illegible] آن باید [illegible]

نیست [illegible] نیت آن از شب باید [illegible] روزه [illegible]

که روزه ماه [illegible] فرض است بجهت [illegible] در قران مجید [illegible]

[illegible] روزه ماه رمضان و هم بر آن اجماع امت است [illegible] منکر آن کافر میگردد [illegible]

و روزه نذر واجب است بجهت [illegible] در قران مجید باتفاق نذر امر کرده است و باید دانست

سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا اضافت [illegible] بسوی ماه رمضان [illegible]

میشود [illegible] شدن ماه رمضان [illegible] هر روزه از ماه رمضان [illegible] روزه [illegible]

[illegible] نذر است [illegible] نیست [illegible] روزه [illegible]

دبیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی او مثل مذهب شافعی رحمه الله براینکه نیست روزه از نیت خود

است یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که روزه نیست مر کسی را که نیت آن نکند از شب

و دویم این است که اگر از شب نیت نکند بعد از صبح نیت کند آن تمام جزو آن روز

صحیح نمی شود سبب آنکه در آن نیت یافته نشده پس صحیح نخواهد شد جزو باقی نیز بعلت آنکه

روزه یک چیز است واحد است و تجزی نیست یعنی منقسم نیست که جزوی از آن صحیح باشد و جزو دیگر

غیر صحیح و این حکم روزه واجب است نزد شافعی رحمه الله بخلاف روزه نفل چه آن صحیح است نزد

او به نیتیکه بعد از صبح یافته شود زیراچه روزه نفل نزد او تجزی است و دلیل علمای ما این

است که هر گاه در روز شک بعد از طلوع آفتاب اعرابی گواهی داد بر رویت هلال رمضان

نزد پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی نخورد و هر که

چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد و حدیثیکه شافعی رح آورده است مراد از آن

نفی فضیلت است یا مراد از آن این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت نیت نه

از وقت شب پس جایز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه تمام از شب اگرچه بعد از صبح نیت

کرده باشد حتی که اگر نیت روزه کند پیش از نصف النهار از وقت نیت نه از وقت صبح

روزه او صحیح نمی شود نزد علمای ما و دویم این است که روزه ماه رمضان معین است برای

روزه رمضان و معیار آن است پس امساک در اول روز رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت

مانند چیزیکه معلق باشد بر دیگران مانند نفل یعنی اگر آن نیت یافته خواهد شد بعد از آن پس آن

امساک روزه خواهد شد و گرنه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه [illegible] واحد

دیگر لاشب [illegible] صبح تا شام و نیت [illegible] آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت مقارن
نشود با کسی که روزه [illegible] پس [illegible] اراده خواهد شد جهت تحقق آن را و تحقق شرط خواهد شد بخلاف
نماز [illegible] زیرا که آن مشتمل است بر چند رکن پس [illegible] است در آن که نیت مقارن باشد
بلکه شروع آن تا آن نیت در جمیع ارکان معتبر شود بخلاف روزه قضا چه در آن نیت از
شب [illegible] است زیرا چه آن روز [illegible] برای روزه قضا متعین نیست بخلاف روز
رمضان برای روزه رمضان متعین است بلکه روزهای دیگر سوای ماه رمضان برای روزه
نفل است بخلاف روزهای ماه رمضان [illegible] روز فرض است و اصل در روزهای دیگر روزه
نفل است و گردانیدن آن برای قضا [illegible] پس موقوف خواهد بود بر آنکه نیت قضا
نماید از شب تا آن روزه گردد [illegible] نفل [illegible] از اصل برای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر
نیت روزه کند کسی بعد از زوال چه این نیت مقترن نیست [illegible] روزه پس در این صورت
[illegible] عدم تحقق روزه [illegible] وارد بود [illegible] هرگاه در روزه رمضان
و روزه نذر [illegible] آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح تا وقت زوال مذکور است
در مختصر قدوری و در جامع صغیر مذکور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل نیم روز
و همین اصح است [illegible] یافته شود نیت [illegible] اکثر روز تا قائم مقام کل شود و نصف
روز [illegible] عبارت است از صبح صادق تا وقت استوا [illegible] که نیت روزه یافته شود پیش از
وقت استوا تا نیت متحقق شود [illegible] اکثر روز [illegible] در این حکم مسافر و مقیم صحیح
السلام [illegible] برابر است زیرا چه تفصیل نیست در آنچه مذکور شد از دلایل [illegible] مکتوب

کرد رخص مسافر و بیمار واجب نیست که نیت [illegible] مشکل [illegible]
متعلق است بزمان معین چون ماه رمضان روزه رمضان بهر روزه که نیت کند ادا میشود به نیت مطلق روزه
و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزه دیگر که واجب است یعنی اگر در رمضان مثلا نیت
مطلق روزه نماید و تعیین فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر از واجبات غیر روزه
رمضان نماید پس مقصود همان روزه رمضان ادا میشود و آن روزه رمضان
ادا میشود و شافعی رح در صورت نیت نفل گفته است که [illegible] نماید [illegible]
یعنی با آن نیت روزه نفل [illegible] روزه فرض و در صورت نیت مطلق [illegible] از شافعی
رح دو قول است یکی موافق علمای ما و دوم آنکه در آن صورت روزه رمضان ادا نمیشود
و دلیل علمای ما این است که [illegible] زمان متعین است و سوای روزه رمضان روزه
دیگر در آن مشروع نیست پس نیت مطلق روزه بر آن منطبق خواهد شد چنانچه اگر شخص
واحد در خانه باشد و کسی بگوید که در این خانه انسان است پس اسم انسان که مطلق است بر آن شخص
منطبق میشود و همچنین اگر نیت روزه نفل کند در رمضان یا نیت واجب دیگر نماید
در آن حال روزه نذر مطلق پس در هر دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود
زیرا که در نیت مذکوره نیت اصل روزه است مع وصف زائد و آن زیاده لغو است
پس باقی ماند نیت مطلق روزه و باین نیت روزه رمضان ادا میشود چنانچه مذکور شد
و باید دانست که در این حکم مسافر و مقیم و صحیح البدن و بیمار همه برابر اند نزد صاحبین [illegible]
[illegible] روزه در حق مسافر و بیمار [illegible] عذر [illegible]

مسافرت و بیماری تحمل مشقت روزه نمی توانند زود و هرگاه نیت روزه نفل یا روزه دیگر نمایند
غیر از غیر معذور و مسافر و مریض خواهند کرد پس حکم غیر معذور را بر ایشان جاری خواهد شد و ابو حنیفه گفته
است که هرگاه مسافر نیت روزه دیگر کند که واجب است چون روزه نذر مطلق یا قضا پس آن
روزه دیگر ادا میشود زیرا چه او در نفس خود وقت مذکور را از برای امر اهم است زیرا چه روزه
مذکور بر او واجب است با نفل [illegible] روزه رمضان بیمار و مسافر [illegible] تا آن زمانیکه
قضا [illegible] نیست روزه نفل از [illegible]
[illegible] و بیمار [illegible] این است که روزه نفل صحیح میشود و از روزه رمضان نمی شود
زیرا چه هرگاه او [illegible] رمضان [illegible] روزه رمضان [illegible] و جایز است لیکن [illegible] رمضان
در حق [illegible] ماه شعبان [illegible] مذکوره روزه
رمضان واقع میشود زیرا چه او هرگاه نیت روزه نفل کرد پس [illegible]
[illegible] است از روزه رمضان [illegible] نوع دویم از روزه واجب [illegible] آن وقت
متعین نیست چون روزه قضای رمضان و روزه نذر پس برای آن نیت از شب ضرورت است
و تعیین نیت از شب جایز نمی شود زیرا چه وقت آن متعین نیست [illegible] ضرورت که از ابتدای آن معین
نموده شود [illegible] روزه نفل مطلقا جایز است به نیتی که [illegible] شود از صبح صادق تا قبل نصف
روز و امام مالک [illegible] در روزه نفل نیز نیت از شب شرط میکند بنا بر حدیثی که دلیل شافعی
[illegible] در غیر روزه نفل چون آن حدیث مطلق است و شامل است هر روزه نفل را [illegible] دلیل علمای
ما [illegible] است که پیغمبر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزه نفل میکرد و میفرمود

۴۴ [illegible] القرآن روزه را یوم [illegible] ایمان است که بعد مشروع شد [illegible] رمضان [illegible] روزه [illegible]
چنانچه مشروع شد در رمضان روزه فرض است پس امساک [illegible] رمضان و [illegible]
روزه شدن موقوف [illegible] نیست اگر چنانچه امساک در اول روز رمضان موقوف [illegible]
و نیت متاخر [illegible] نیت روزه بعد از زوال صحیح نیست اگرچه روزه نفل باشد
شافعیه میگویند که نیت روزه نفل بعد از زوال جایز است و از وقتیکه نیت روزه
نماید ثواب [illegible] روزه را میبرد چه روزه نفل نزد ایشان متجزی است زیرا [illegible]
آن بر نشاط [illegible] است و نشاط گاه بعد از زوال حاصل شود ولیکن شرط آن این
است که از اول روز امساک یافته شود و نزد علمای ما در صورتیکه نیت روزه نفل کند
بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار نموده میشود از اول روز [illegible]
روزه عبادت است و غایت آن شکستن نفس اماره است و این متحقق نمیشود مگر با امساکیکه
ممتد باشد از صبح [illegible] تا شام پس باید که نیت آن مقارن شود با اکثر [illegible]
نصف

فصل در بیان دیدن هلال رمضان

مردمان را باید که در تاریخ بیست و نهم شعبان برای دیدن هلال رمضان [illegible]
نمایند پس اگر ببینند از این تاریخ [illegible] نیت روزه [illegible] روزه رمضان دارند و اگر
در تاریخ مذکور بسبب ابر یا غبار مطلع هلال مخفی [illegible] سی روز شمار نمایند و بعد از آن
روزه رمضان شروع نمایند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هلال رمضان را دیده روزه رمضان
دارید و هلال عید را دیده افطار نمایند و روزه موقوف کنید و اگر [illegible] است و [illegible] بسبب ابر

به روز غبار مطلع هلال صاف نباشد پس شعبان را سی روز تمام کنند و جهت آنکه اصل بقای ماه شعبان است تا
یقین به زوال آن حاصل شود یعنی معلوم نیست و نه روز بقیه ماه شعبان و ابتدای ماه رمضان باعتبار نموده
نخواهد شد مگر به دلیلی که آن عبارت است از رؤیت هلال رمضان و آن در صورت ابر و غبار یافته
نشود مسئله روزه روز شک که آن روز سی‌ام شعبان است روزه بدارد و اشهر مکروه بنیت نفل
نمی‌دارم ... و روز شک روزی است که احتمال آن دارد که از ماه رمضان باشد
بنیت روزه نفل ... و در این روزه پنج صورت است یکی آنکه نیت روزه رمضان
کند و در آن ... این مکروه است بجهت حدیثی که مذکور شد و جهت آنکه در این مشابهت است
با اهل کتاب چه ایشان بر روزه خود یک روزه زیاده می‌نمایند و لیکن در صورتی که روزه
داشت و ظاهر شود که آن روز غره رمضان است پس این روزه از روزه رمضان واقع می‌شود و اگر
ظاهر شود که آن روز روز سلخ شعبان است پس این روزه مرد نفل ...
است ... آن روزه را ... قضای آن بر او لازم نیست چه او در آن ابطال عمل شروع نکرده
بلکه شروع کرده است در ابطال ... و صورت دوم آنست که نیت روزه دیگر
کند که واجب ... و این نیز مکروه است بنا بر حدیث مذکور و لیکن کراهیت در این صورت کمتر است
به نسبت کراهیت در صورت اولی و در این صورت نیز اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان است روزه
مذکوره روزه رمضان می‌شود ... و در این صورت نیت اصل روزه یافته شده است و اگر ظاهر شود
که آن روز سلخ شعبان است پس در این صورت اختلاف است بعضی گفته‌اند که این روزه نفل می‌شود
... چه روزه در روز مذکور منهی عنه است پس روزه واجب ادا نخواهد شد بروزه مکروه و بعضی گفته‌اند

باین طور که تردید کند ما بین نیت روزه رمضان و ما بین نیت روزه دیگر و این [illegible]

صورت نیست بلی اینکه تردید نماید ما بین نیت روزه رمضان و ما بین ترک روزه

و نیز واجب نیست بلی در [illegible] که بگوید که فردا اگر غره رمضان باشد روزه رمضان

خواهم داشت و اگر سلخ شعبان باشد پس فلان روزه که بر من واجب است از او

خواهم [illegible] و این کار درست نیست زیرا چه او در تردد است نیت جزم با ما بین [illegible]

[illegible] مذموم است و لیکن اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان است پس آن روزه روزه

رمضان ادا میشود [illegible] چه او در اصل نیت تردد نیست و اگر ظاهر شود که آن روز

سلخ شعبان است پس آن روزه واجب دیگر ادا نمیشود زیرا چه جهت آن متعین

[illegible] و مطلق نیت برای ادای آن کافی نیست پس آن روزه نفل میشود و لیکن اگر

[illegible] آن را [illegible] واجب نمیشود چه او در این نفل ابتدا شروع نکرده است بلکه

در ان بگمان آن شروع کرده بود که آن روزه ادای واجب خواهد شد و دوم آنکه

تردید نماید در نیت ما بین روزه رمضان و ما بین روزه نفل باین طور که بگوید که

فردا اگر غره رمضان است روزه رمضان خواهم داشت و اگر سلخ شعبان است روزه

نفل خواهم داشت و این نیز مذموم است زیرا چه او در بعضی صورت نیت روزه رمضان

نموده است [illegible] و لیکن از این باید دانست که در این صورت اگر ظاهر شود که فردا غره رمضان

است پس آن روزه روزه رمضان ادا میشود چه در او در اصل نیت روزه تردد نیست

و اگر ظاهر شود که فردا سلخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل بنیت مطلق

[illegible]

حج شود و لازم کی به روزه نفل باشد پس قضای آن بر او واجب نیست چون نیت از مقصود او کجا

بس ... واجب نیست پس اگر با عذر الا بر فعل ... و اگر نیت ... مسئله اگر شخصی

تنها ببیند هلال رمضان را پس باید ... روزه دارد اگرچه امام ... وی را قبول نکند زیرا که

پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است که روزه دارید و ... ببینید هلال رمضان را و افطار کنید وقتیکه ببینید

هلال شوال را و شخص مذکور ظاهرا هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن بر او واجب

است ولیکن باید دانست که این در صورتی است که مطلع صاف نباشد و در صورتی که مطلع

صاف باشد پس ... روزه داشتن بر او لازم نیست نزد علمای ما چه در صورت

... غلطی افتاده است او نزد شافعی ... است نیز بر او لازم است که روزه دارد و در صورت

افطار اگر روزه را بشکند شخص مذکور ... بر او لازم است کفاره نزد شافعی ...

کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را به جماع زیرا که او افطار کرده در روزه رمضان حقیقة و

حکما اما حقیقة پس ... که وی را یقین است که روزه ... رمضان است و اما حکما

پس ... که روزه رمضان بر او واجب است با جماع و دلیل علمای ما این است که قاضی گواهی

او را رد کرده است به دلیل شرعی که ... است ... غلطی و این صورت شبهه است پس

در صورت مذکوره کفاره لازم نخواهد شد زیرا که این کفاره ... شبهه ... و اگر شخص

مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه رد کند قاضی گواهی وی را در این صورت در لزوم

کفاره اختلاف است ... نزد بعضی لازم است و نزد بعضی لازم نیست و اگر شخص مذکور

سی روزه تمام دارد ... ببیند هلال شوال ... او و اگر ... روز دیگر افطار نکند ...

روز بلکه امام افطار کند تو چه مجرد ابتدای رمضان وجوب ستر روزه بر شخص مذکور بنا بر [illegible]
ولیکن از روا شنیدن حجت مذکور احتیاط در تاخیر افطار است و معهذا اگر چنین کند [illegible] اداى
مستحب روزه [illegible] نماید کفاره آن بر او لازم نمی آید بنا بر آنکه [illegible] گوید عرض
سوال [illegible] حقیقت نزد آن شخص ولی حقیقت نزد او معتبر است [illegible] تاریخ
است [illegible] اطلاع هلال [illegible] ثابت نباشد پس در صورت امام را باید که گواهی
یک شخص عادل [illegible] هلال رمضان قبول نماید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه آزاد باشد
یا بنده [illegible] هلال رمضان امر دینی است نه حکمی است اند وجوب روزه رمضان با آن تعلق
دارد پس گواهی مذکور مانند روایت حدیث است و چنانچه [illegible] در کار نیست
روایت یک شخص عادل در باب حدیث مقبول است [illegible] آن شخص از آن جنس است
در قول [illegible] سوال از بین طحاوی که الفت است در باب دیدن
هلال رمضان [illegible] مقبول است عادل باشد آن کس یا غیر عادل جواب تاویل قول طحاوی
این است که مراد از غیر عادل [illegible] قول [illegible] مستور الحال است و باید دانست که در باب دیدن
هلال رمضان گواهی محدود در قذف نیز مقبول است بعد از آنکه او توبه کرده باشد و همین ظاهر
روایت است زیرا که گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه خبر است از امر دینی و از این جهت
مقرر است که گواهی او در این باب نیز مقبول [illegible] چه این خبر گواهی نیست و وجه آنکه
[illegible] مذکور واجب نمی شود [illegible] حکم قاضی [illegible] قول شافعی [illegible] این است که در باب
گواهی [illegible] هلال [illegible] دو گواه شرط است و آنچه مذکور شد در دیدن هلال رمضان امر دینی

دو گواه

و نیز و بعد [illegible] از آن مقبول است [illegible] بر او و نیز روایت صحیح آمده است که [illegible] در

هلال رمضان [illegible] یک کس مقبول داشته است و بعد [illegible] باید دانست که هرگاه مقبول کنند

گواهی یک کس را در دیدن هلال رمضان و بحساب آن مردمان سی روزه داشتند پس بعد

از آن باید که افطار نکنند و این روایت حسن بن زیاد است از ابی حنیفه رح و این بنابر احتیاط است

و نیز بنابر این است که هلال عید الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس و نیز محمد رح مرویست

که بعد از آن افطار نمایند و عید فطر ثابت میشود بنابر ثبوت رمضان بگواهی یک کس اگرچه

عید فطر ابتداء ثابت نمیشود بگواهی یک کس چنانچه استحقاق میراث ابتداء ثابت نمیشود از

گواهی یک کس و ثابت میشود بنابر ثبوت نسب بگواهی یک کس که قابله است مسئله اگر مطلع

هلال صاف باشد از ابر و غبار و مانند آن پس درین صورت گواهی چند کس در هلال رمضان مقبول نیست بلکه

شرط است که بینند جماعت کثیر که خبر ایشان مفید علم یقینی باشد و گواهی یک دو کس مقبول نیست زیرا چه

دیدن یک دو کس فقط درین صورت محل تهمت غلط است پس در قبول [illegible] گواهی [illegible] و کمی توقف

[illegible] بخلاف آنکه اگر مطلع هلال صاف نباشد

[illegible] گواهی یک کس نیز [illegible] که عادل باشد زیرا چه درین صورت

امکان [illegible] هلال [illegible] آن سبب [illegible] دور شدن ابر از آن

موضع [illegible] بعض مردمان بر آن می افتد و آن بعض

فقط می بینند [illegible] اختلاف [illegible] که نیز [illegible] است

است از ابی [illegible] که [illegible]

امام بقول عدول باید و الا نسیتند در حکم ... اهل شهر ... ولیکن نظر در آن و ارادت دست ندارند نکنند
از بخبر وی عدل ... بعد ... شرع ... حکم ... در روز ... اشتباه کرده ... که کسی در صورت
شهادت ... قبول ... شرط ... آن ... از ... قول ... باشد ... و بعضی قول
... موافق ... هلال ... بودند ... آنچه ... است و عبارت کتاب
... آن ... باید ... و همین حکم ... و ... بعد ... اهل ... ماه رمضان
... قول ... مسئله اگر شخصی تنها ببیند هلال عید را نباید ... اگر افطار
... روز ... و ... کند ... و ... مسئله
رمضان را احتیاط ... آن ... روز ... بعد ... روز ... رمضان ... مسئله
... ماه رمضان ... مطلع هلال ... باشد پس ... گواهی ... نیست
هلال ... دو مرد ... باشند ... بعد ... حقوق عباد ... هلال
هلال عید ... افطار ... ظاهر ... حقوق عباد ... گواهی
حقوق عباد ... شرط است و باید ...
تا ببیند عید الفطر ... ظاهر ... روایت ... هلال
روایت ... از ابی حنیفه ... هلال ... ماه
و ... ظاهر ... است که هلال ... آن ... گواهی
... قربان ... مسئله ... هلال ... الحجه ... گواهی
... گواهی ... کثیر ... علم یقینی حاصل ... مذکور شد مسئله

در شب [illegible] منفعله تحقیق طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب بجهت آنکه خدا تعالی
در قرآن مجید [illegible] که بخورید و بیاشامید اجیعو در شبهای ماه رمضان تا آنکه ظاهر گردد
خط ابیض از خط اسود و بعد از آن تمام کنید روزه را تا اول شب و خط ابیض عبارتست از
سفیده بعد از آن یعنی صبح صادق و خط اسود عبارتست از سیاهی شب یعنی صبح کاذب
[illegible] صوم یعنی روزه در شرع عبارتست از ترک خوردن و نوشیدن و جماع از طلوع
صادق تا اول شام مع نیت بدرانچه لفظ صوم که در قرآن مذکور است بمعنی امساکست در
لغت یعنی باز ایستادن و در شرع نیست مراد آن را باید بمعنی شرعی است تا الیه ان عباد بنده آنکه
بجا آورده شود مسئله روزه مخصوص بروز است بجهت آنکه از آن کرده شد و هر وقت آنکه
[illegible] یعنی شب و روز روزه داشتن مشروع نیست [illegible] آنکه [illegible] است [illegible]
[illegible] روز شک متعین نشود برای آنکه روزه در رمضان اولی است [illegible] آنکه [illegible] اشتیاق [illegible]
[illegible] مسئله [illegible] شرط
[illegible] والاعتبار [illegible]
[illegible] مسئله آنکه [illegible] از راه [illegible] [illegible]
[illegible] مستحب است [illegible] روزه
[illegible] از خوردن و نوشیدن و جماع کردن [illegible]
روزه [illegible] روزه [illegible] چنانچه نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] مستحب آن است که [illegible]

در مسئله اگر کسی را بار اکراه و فراموشی اکل و شرب نموده بود [illegible] بر روزه خود و [illegible] تعالی [illegible]

حرام ابدی است و [illegible] و هرگاه [illegible] نخواهند شد که [illegible]

جماع [illegible] فراموشی [illegible] روزه نخواهد شکست زیرا که ترک جماع رکن روزه است چنانچه ترک اکل و

شرب رکن آن است [illegible] اگر چه بفراموشی باشد زیرا چه حالت [illegible]

دارند [illegible] پس نسیان [illegible] در [illegible] غالب نخواهد شد و حالت روزه موجب یاد

دارنده آن [illegible] پس نسیان و فراموشی [illegible] و در آن غالب خواهد شد و باید دانست که در حکم مذکور

روزه فرض و نفل هر دو برابر است زیرا که حدیث [illegible] باب وارد شده است در آن فرق مذکور

نیست مابین روزه فرض و نفل [illegible] اگر شخصی در روز رمضان بخورد یا بنوشد به سبب خطا چنانچه

در حالت مضمضه [illegible] آب در حلق فرو رود [illegible] از صوم [illegible] بخورد یا بنوشد به سبب اکراه

پس روزه او بشکند و قضای آن بر او لازم می آید و شافعی رح میگوید که در این صورت نیز روزه

نشکند چنانچه [illegible] فراموشی [illegible] و اکراه بر نسیان و فراموشی محمول

نیست بجهت آنکه خطا و اکراه [illegible]

نسیان [illegible] روزه [illegible]

غیر صاحب حق [illegible]

عذر [illegible] آن نماز را [illegible]

[illegible] بود آن را [illegible]

[illegible] اگر روزه دار [illegible]

زبود [illegible]

[illegible] روزه نمی شکند اگر چه [illegible] رجعت [illegible]
باشد [illegible] از انزال [illegible] سبب
ملاعبت [illegible] روزه دار [illegible] انزال
انزال شود [illegible] احتلام [illegible] در صورت [illegible] چنانچه
روزه [illegible] جماع [illegible]
مبالغه [illegible] انزال [illegible]
گفته اند [illegible] در صورت [illegible] بدل روزه
بدل روزه می شکند [illegible] منافی روزه [illegible]
[illegible] رجعت [illegible]
[illegible] مسئله روزه دار اگر [illegible]
[illegible] انزال [illegible] جواب
[illegible] روزه [illegible] اگر غسل [illegible]
[illegible] روزه [illegible] مسئله [illegible] روزه
[illegible] انزال [illegible] منافی روزه [illegible]
[illegible] رجعت [illegible] انزال [illegible] رجعت بعد از طلاق رجعی
[illegible] رجعت [illegible] بنا بر
[illegible] ان شاء الله تعالی مسئله روزه دار اگر [illegible]

سبب آن انزال شود پس روزه باطل شود و قضای آن لازم است اما کفاره نیز هیچ

در صورت مستحق [illegible] مباشرت روزه معنی یافته میشود و جماع و مباشرت اگر چه معنی باشد

برای وجوب قضا کافی است احتیاطا و اما وجوب کفاره پس آن موقوف است بر کمال

جنایت است چه کفاره جزا است و مندفع میشود بسبب شبهه مانند حدود و قصاص مسئله

روزه دار را بوسه گرفتن یا معانقه نیست بشرطیکه او را اعتماد باشد بر ذات خود که

جماع یا انزال نخواهد کرد و هر گاه این اعتماد نباشد پس در این حال وی را بوسه گرفتن

مکروه است زیرا چیزی که شکننده روزه است و لیکن قابل بحث باشد یا آلوده باشد

جماع یا انزال میشود و از شکننده روزه است پس اگر آن شخص را اعتماد باشد که از جماع

انزال محفوظ خواهد ماند پس در حق او عین بوسه اعتبار نموده میشود و از لازم کرده

میشود در حق او و اگر وی را این اعتماد نباشد پس اعتبار نموده میشود در حق او آنچه انجام کار

است پس مکروه داشته میشود بوسه گرفتن در حق او و شافعی را این تفصیل نزد وی نیست

بلکه گفته است که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت و دلیل علما

که نزد او رسیده حجت نیست برای او مسئله مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد ابی حنیفه

بنا بر ظاهر روایت و مروی است از محمد که مباشرت فاحشه مکروه است زیرا که مباشرت فاحشه

غالبا از فتنه خالی نمیباشد و آن مباشرت است از اینکه زن و مرد هر دو برهنه شده معانقه نمایند

اینطور که ظاهر فرج هر یک مس کند ظاهر فرج دیگری را مسئله اگر کسی در راه بود در حلق او [illegible] غبار

روزه نمیشکند بنا بر استحسان و مقتضای قیاس آن است که روزه او بشکند زیرا چیزی که سبب آن

روزه را باطل نمیکند و اگر [illegible] اصح آنست که [illegible] بی اختیار [illegible] باید تا [illegible]

در [illegible] بی اختیار [illegible] و بلعیدن آب دهان [illegible] از آن احتراز

[illegible] ممکن نباشد [illegible] و [illegible] مسئله [illegible] آن باید [illegible]

[illegible] اختلافست و اصح آنست که روزه را باطل نمیکند چه احتراز از آن

[illegible] مسئله چیزی که میان دندانها باقی مانده بود [illegible]

اگر آنچه باقی مانده [illegible] روزه باطل نمیکند لیکن [illegible] مسئله آنکه [illegible] قلیل باشد

و اگر کثیر باشد [illegible] روزه را باطل میکند [illegible] مقدار نخود [illegible]

روزه باطل میکند [illegible] الباب [illegible] روزه باطل نمیکند

و دلیل [illegible] قلیل از آن [illegible] و در این خلاف نیز

[illegible] مقدار نخود کثیرست و کم

از آن قلیل و آنچه مذکور شد [illegible] روزه باطل نباشد

اگر [illegible] بیرون آورد و [illegible] بخورد باید که روزه را باطل کند چه از خارج در جوف [illegible] چنانکه

[illegible] اگر [illegible] از میان دندانهای خود [illegible] روزه باطل نمیکند

[illegible] اگر دانه کنجد [illegible] از خارج [illegible] روزه باطل میکند و اگر آن را بخاید روزه باطل نمیکند

چه آن دانه [illegible] بر لب [illegible] چیزی از آن با [illegible] حلق نمیرود

مسئله [illegible] در صورتی که بخورد [illegible] میان دندانها [illegible] مذکور

مقدار نخود باشد قضا لازم است [illegible] کفاره نزد ابی یوسف [illegible] کفاره نیز لازم

می باید پیرا چه آن علما تعبیر [illegible] از نصف [illegible] اند بر وزن دلیل الی یوسف و ابن کاشف [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن کراهیت می‌کنند پس هر دو آن مخصوص [illegible] مسئله ۱۴ اگر در

روزه دار بسبب غلبه عطش [illegible] بی اختیار [illegible] روزه [illegible] می‌کند [illegible]

[illegible] بی اختیار [illegible] لازم [illegible] قصد استئناف [illegible] لازم می‌آید و

[illegible] مسئله ۱۵ اگر روزه دار [illegible]

[illegible] روزه [illegible] کنند نزد ابی یوسف

[illegible] از [illegible] ولد الجنب [illegible]

[illegible] در جوف [illegible]

[illegible] روزه [illegible] از جا [illegible]

[illegible] فاسد می‌شود [illegible] افطار [illegible] فاسد نمی‌شود [illegible]

[illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]

با جماع [illegible] افطار [illegible] مسئله ۱۶

[illegible] روزه [illegible] می‌کند [illegible]

[illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]

روزه [illegible] نزد ابی [illegible] نزد او [illegible]

روزه او فاسد می‌شود [illegible] مسئله روزه دار اگر

عمدا [illegible] کفاره لازم نمی‌آید

[illegible] پس [illegible] روزه [illegible]

[illegible] یا [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] روزه [illegible] کفاره [illegible]

[illegible] روزه

[illegible]

[illegible]

5 [illegible] روزه [illegible] مذکور شد [illegible] روزه [illegible] زیرا [illegible]

از روی فراموشی شد چه او قصد را نکرده [illegible] مسئله ۱۸ روزه دار اگر فرو برد

[illegible] یا بجسته خرما را یا پاره آهن را روزه او شکسته [illegible] افطار یافته شد و کفاره

لازم نمی آید [illegible] از قبیل غذا است یا از

قبیل دوا یا غذا [illegible] مسئله ۱۹ روزه دار اگر جماع کند [illegible] قضای آن روزه هم

می آید [illegible] روزه [illegible] جماع [illegible] کفاره نیز لازم می آید [illegible]

[illegible] جماع کردن [illegible] لازم [illegible] قضا [illegible] کفاره [illegible] شرط نیست زیرا [illegible]

[illegible] کفاره لازم

خواهد شد [illegible] قضای [illegible] انزال [illegible]

[illegible] جماع نمود [illegible] کفاره لازم نمی آید [illegible]

[illegible] لازم نیست [illegible] کفاره لازم نمی آید [illegible]

بلکه بسبب قضای شهوت است مسئله ۱۱ اگر شخصی جماع کند مرده را یا جنابت را یا بهیمه را بالجمله بر فاعل

لازم نمی آید اگر انزال نشود یا بشود و نزد شافعی رحمه الله در این صورت نیز کفاره لازم می آید و دلیل

علمای ما این است که سبب وجوب کفاره جنایت کامل است [illegible] و در جماع مرده

یافته نمی شود چه کمال جنایت بسبب قضای شهوت در محل مشتهی شمرده می شود و مرده و بهیمه

محل مشتهی نیست و بعد ازین باید دانست که چنانکه نزد علمای ما بسبب جماع کفاره لازم می آید

بر مرد همچنین لازم می آید بر زن نیز اگر زن بطوع و رضامندی تمکین نموده باشد و قول شافعی

رحمه الله این است که کفاره بر زن لازم نمی آید زیرا چه وجوب کفاره متعلق است بجماع و جماع فعل مرد

است و جز این نیست که زن محل آن فعل است و قول دیگر این است که کفاره بر زن نیز

لازم می آید لیکن [illegible] باید مرد از جانب زن کفاره را ادا کند و مراد از

تحمل [illegible] نه روزه کفاره و این بنا بر آنست که غسل جنابت واجب می شود بر زن

نیز [illegible] آب واجب می شود بر مرد و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است هر که

افطار کند در روز رمضان پس لازم می شود بروی [illegible] بر ظاهر [illegible] موافق حدیث شامل

است زن و مرد هر دو را و دوم این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع جنایت است

که عبارت است از فساد روزه [illegible] زن شریک مرد است در جنایت مذکوره و کفاره

تحمل جاری نیست زیرا چه کفاره عبادت است یا عقوبت و در هیچیک ازین دو تحمل جاری

نیست مسئله ۲۱ اگر شخصی بعد از نیت روزه روزه رمضان را بشکند باین طور که بخورد یا بنوشد

چیزی را که [illegible] پس بر وی قضا و کفاره هر دو لازم می آید و شافعی [illegible] گفته است که بر وی

کفاره نیست نماز را بعد وجوب کفاره در شرع بسبب جماع بخلاف قیاس است بعد وجوب کفاره
برای جنایت [illegible] و حکم این سبب توبه حاصل می شود پس از روی قیاس لزومی کفاره جنایت
نیست و هر گاه که وجوب [illegible] جماع بخلاف قیاس است پس قیاس چیزی دیگر
مثل اکل و شرب بر آن متصور نیست و دلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره در صورت
جماع جنایت است که عبارت است از افطار روزه رمضان بر وجه کمال و این سبب در صورت
اکل و شرب نیز متحقق است و هر گاه که سبب کفاره این گناه در صورت جماع اتفاق شده و ثابت است
پس معلوم شد که توبه مطهر این گناه نیست چنانچه شافعی رح زعم کرده است مسئله کفاره
شکستن روزه ماه رمضان مثل کفاره ظهار است بجهت حدیثی که الی مذکور شد و بجهت حدیث
اعرابی که نزد پیغمبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله صلعم هلاک شدم و هلاک کردم این پیغمبر صلعم پرسید
که چه کرده‌ای پس گفت اعرابی که قصداً جماع کردم بزن خود را در روز روزه رمضان پس فرمود پیغمبر صلعم
بنده آزاد کن گفت که من مالک بنده نیستم پس فرمود پیغمبر صلعم که دو ماه پی در پی روزه دار
گفت که این چیز را نمی توانم پس فرمود پیغمبر صلعم که شصت مسکین را طعام ده
گفت که این قدر طعام نزد من نیست پس امر کرد آن سرور صلعم که خادمان خود را که زنبیل فرق
بیارند بعضی گفته اند که آن شانزده رطل می باشد و بعضی گفته اند که آن دو
رطل است و بعضی گفته اند که سی رطل و بعضی گفته اند که شصت رطل ... خرما و هر آید بدهید
فرمود که آن را بدهید [illegible] گفت اعرابی یا رسول الله نیست در میان مدینه کسی
محتاج تر از من و از عیال من پس فرمود پیغمبر صلعم که بخور این را تو و بخوران عیال را تو کفایت نیست خواهد کرد

و اما در کفاره بعضاً مخصوص است به ادای فرض رمضان و در غیر آن کفاره نخواهد بود و در باب آنکه [illegible] علیحده

کفاره نیست [illegible] در جهت شبهه مذکور است و اوست سبب وجوب شبهه مذکور [illegible] شافعی [illegible] کفاره [illegible]

[illegible] از [illegible] چیزی [illegible] زیرا که [illegible] ترتیب [illegible] و تجربت

[illegible] زیرا که در [illegible] مذکور بآن نص است مسئله ۲۳ اگر شخصی

جماع کند در غیر قبل و در دبر [illegible] پس روزه او شکسته و قضای آن بر وی لازم می آید

به سبب آنکه جماع معنی از وی یافته شده است و کفاره آن بر او لازم نمی آید زیرا که جماع صورة در این

صورت یافته نشده است مسئله ۲۴ به سبب شکستن روزه غیر رمضان کفاره لازم نمی آید زیرا که شکستن

روزه رمضان جنایت عظیم است پس شکستن روزه دیگر بآن ملحق نخواهد شد مسئله ۲۵ به سبب حقنه

نمودن روزه می شکند و همچنین به سبب دوا انداختن در بینی و گوش به جهت آنکه [illegible]

[illegible] در داخل جسد [illegible] رسانیدن بدن روزه می شکند و همچنین اگر در این صورت [illegible]

معنی افطار [illegible] یافته است [illegible] چیزی که در آن اصلاح بدن است در جوف بدن [illegible] صورت

مذکوره کفاره لازم نمی آید زیرا که صورت افطار که عبارت است از [illegible] بدن [illegible] در صورت

مذکوره یافته نمی شود مسئله ۲۶ اگر روزه دار در گوش خود آب داخل کند یا آب از خود داخل شود

در گوش او پس در این هر دو صورت روزه نمی شکند زیرا که در این هر دو صورت اصل یافته نمی شود

صورة و معنی بخلاف آنکه اگر در گوش روزه دار روغن در آید چه در آن اصلاح بدن است

مسئله ۲۷ اگر بر سر شخصی جراحتی باشد که در جوف سر رسیده باشد یا بر سر او جراحتی باشد که در [illegible]

او رسیده باشد آن شخص مذکور دوا انداخت [illegible] خود را [illegible] برسد در جوف یا در دماغ او پس

[illegible] او را نشکند نزد ابی حنیفه رح و مراد از دوا [illegible] دوای [illegible] است [illegible] دوای خشک چه

آنکه [illegible] پیوسته [illegible] صاحبین رح گفته‌اند که [illegible] بر خورده او بشکند زیرا چه [illegible]

معلوم نیست [illegible] و [illegible] است [illegible] انکه [illegible] نیست [illegible]

[illegible] سبب دوای تر [illegible] دوای خشک نشکند و دلیل ابی حنیفه رح

این است که [illegible] و [illegible] جراحت [illegible] است [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] بخلاف دوای خشک [illegible] جراحت [illegible] جراحت

[illegible] مسئله ۱۳۶ اگر [illegible] خورد چیزی [illegible] [illegible] پس [illegible] بشکند نزد

[illegible] قول محمد [illegible] و [illegible] ووجه قول

ابی [illegible] اوایل [illegible] اران [illegible]

[illegible] ووجه قول ابی حنیفه رح موافق [illegible] بلا [illegible] حاصل

[illegible] اگر [illegible] طعام

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] احتیاط

[illegible] مسئله ۱۳ [illegible]

طفل [illegible] طعام [illegible] ووجه [illegible] این است

[illegible] سابق [illegible] طعام برای طفل

خود [illegible] برادر [illegible]

مسئله ۱۲۱ به سبب خاییدن علک روزه باطل نمی‌شود اگر چیزی از آن به حلق نرسد
و بسیار خاییدن آن مکروه می‌شود و اما علک ملون چون قند و غیره روزه را می‌شکند زیرا که اجزای
آن در حلق فرو می‌رسد و بعضی گفته اند اگر ... نباشد ... می‌شکند اگر مرکب باشد چه اگر مرکب
نباشد بعض اجزای آن در حلق می‌رسد و بعضی گفته اند که به سبب خاییدن علک سیاه روزه
می‌شکند اگرچه لب باشد زیرا که علک سیاه به سبب خاییدن گداخته شود و در حلق می‌رسد و باید
دانست که در اصل به سبب خاییدن علک روزه نمی‌شکند خاییدن آن مکروه است مر روزه‌دار
را جهت آنکه در آن احتمال فساد روزه است و جهت آنکه آن منافی تهمت افطار است و
باید دانست که خاییدن علک مر زنان را مکروه نیست وقتیکه روزه‌دار نباشند چه آن قائم
مقام مسواک است مر زنان را و بعضی گفته اند مر مردان را خاییدن علک بغیر علت مکروه
است اگرچه روزه‌دار نباشند زیرا که در آن مشابهت با زنان است مسئله ۱۲۲ روزه‌دار
را سرمه در چشم کشیدن و روغن بر بروت مالیدن مضایقه نیست چه این نوعی از انتفاع
است ... منافی روزه نیست به منزلهٔ ... و باید دانست که پیغمبر صلعم ترغیب داده است در
روز عاشورا ... و همچنین ... اکتحال یعنی سرمه در چشم کشیدن در چشم و در حالت روزه داشتن
و باید دانست که سرمه کشیدن در چشم مردان مضایقه نیست اگر بقصد ... باشد
نه بقصد زینت و همچنین روغن مالیدن در بروت نیز مستحب است اگر بقصد زینت
نباشد چه روغن مالیدن بمنزلهٔ خضاب است و مرد را نباید که روغن در ریش بمالد تا ریش
دراز شود وقتیکه ریش او بمقدار مسنون باشد و مسنون بمقدار قبضه است مسئله ۱۲۳ روزه‌دار

بلا اجماعی مسئله اگر شخص روزه دار مسواک [illegible] باب [illegible] دلیل روزه خواه در اول

زیرا چه حدیث [illegible] میان قضیه‌های بر روزه دار را استعمال مسواک سنت و

این حدیث مطلق است [illegible] میان خشک و تر و میان اول روز

و آخر روز و نزد شافعی رحمه الله گفته است که روزه دار را استعمال مسواک بعد از زوال مکروه است

زیرا چه بسبب آن بوی دهان که نشود اثر روزه زایل می‌شود و آن عبادت است مانند بوی که

[illegible] دور از حادث می‌شود بسبب روزه و این بوی مانند خون شهید است که زایل

آن نباید کرد و علمای مذهب حنفی جواب میدهند و میگویند که بوی از عبادت نیست بلکه اتفاقی

[illegible] است بخلاف خون شهید چه آن اثر ظلم است والله اعلم بالصواب

مسئله اگر شخصی در ماه رمضان بیمار شود و بترسد از آنکه اگر روزه خواهد داشت بیماری

او زیاده خواهد شد پس جایز است او را که روزه ندارد و بعد از آن قضا کند [illegible]

و شافعی رحمه الله گفته است که بیمار را افطار کردن در روزه رمضان جایز نیست مگر وقتی که

بترسد بهلاکت یا خوف تلف شدن عضوی از اعضا باشد مانند ما و علمای ما میگویند

که [illegible] زیادتی بیماری و امتداد آن گاهی موجب هلاکت می‌شود پس احتراز از آن واجب

است [illegible] اگر روزه داشتن [illegible] پس افضل این است که روزه دارد

و [illegible] اگر [illegible] جایز است زیرا چه سفر خالی از مشقت نمی‌باشد پس [illegible] عذر

[illegible] شد بخلاف بیماری چه در بیماری گاهی بخفت شود بسبب روزه [illegible]

[illegible] شد که موجب ضرر باشد و شافعی رحمه الله گفته است که مسافر را روزه ناداشتن

افضل است از خواندن [illegible] حالت سفر روزه داشتن [illegible]

این است که ماه رمضان افضل است به نسبت ماه های دیگر پس [illegible] رمضان

ادا خواهد شد و حد [illegible] آورده است [illegible] این است که اگر روزه داشتن

[illegible] سبب [illegible] مشقت باشد پس روزه داشتن نیکو نیست [illegible] بیماری [illegible]

اقتدا کنند بعد از گذشتن ماه رمضان [illegible] و بعد از آن بیمار [illegible] پس قضای روزه

رمضان بر او واجب نیست و همین حکم مسافر است زیرا چه خدای تعالی در قرآن مجید [illegible]

در روزه ماه رمضان [illegible] مسافر پس باید که [illegible] روزه رمضان را قضا نماید [illegible]

و مسافر [illegible] یافتند [illegible] اگر بیمار بعد از گذشتن ماه رمضان صحت یابد

یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد قضای روزه رمضان بر ایشان لازم می آید بقدر ایام

صحت و اقامت چه ایشان آن قدر از ایام [illegible] را یافتند و باید دانست که فایده این وجوب قضا

بر بیمار و مسافر مذکور این است که بر ایشان واجب است وصیت کنند پس [illegible] را باید که عوض هر روزه

نصف صاع از گندم یا یک صاع از جو وغیره مانند صدقه فطر به فقیران بدهد و باید دانست که

[illegible] گذشته در این اختلاف است میان ابی حنیفه و ابی یوسف [illegible] و میان محمد

و آن اختلاف این است که نزد شیخین [illegible] قضای جمیع روزه ماه رمضان [illegible]

[illegible] روز صحت یابد بعد از گذشتن ماه رمضان و نزد محمد [illegible] لازم می شود [illegible]

روزه [illegible] بقدر ایام صحت و این صحیح نیست بلکه ایشان متفق اند بر اینکه لازم نیست [illegible]

[illegible] بقدر ایام صحت پس وصیت کرده [illegible] همان قدر روزه ها [illegible]

مسئله اول نیست از اهل وجوب میان انکه بیمار باشد و مسافر تمیز در صورتیکه بعد از آن ایشان
یک شخص مذکور بکند هر قدر روزها که از ماه فوت شده است را و بعد از آن در آن ماه بمیرد لیکن اگر یک روز
بعد از بیماری صحت یافته و بعد از آن بمیرد پس بر شخص مذکور لازم می آید مر او را که
وصیت کند بفدیه دادن برای روزهای ماه مذکور و بر شخص مذکور لازم است مر او را که وصیت
کند دادن فدیه دادن برای فدیه ما بیان قدر روزها که در آن صحت یافته شود و دلیل شیخین
وقتیکه شخص مذکور سبب وجوب روزه تمام ان ماهست پس در وجوب شدن مذکور اثر آن
ظاهر خواهد شد هر چند خلف آن فدیه است بخلاف قضای روزه رمضان چه قضای روزها
ان قدر روزها که بر او لازم است که در آن صحت یافته بود و بعد از ماه رمضان زیرا چه در صورت
سبب وجوب قضا یافتن ایام دیگر است پس هر قدر ایام دیگر که حاصل شده قضای روزه
بمقدار آن واجب خواهد شد مسئله قضا روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن
در پی هم شرط نیست بلکه قضا کننده مختار است اگر خواهد متفرق قضا کند آنها را و اگر خواهد پی در پی
قضا کند زیرا چه نصیکه دلالت میکند بر وجوب قضا مطلق است و دو نوع را شامل است ولیکن
مستحب این است که پی در پی قضا کند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود مسئله ۶ اگر
شخصی قضا نکرد روزه های رمضان را که فوت شده بود و حتی که رمضان دیگر رسید پس باید که اول
بگیرد روزه رمضان موجود زیرا چه وقت آن موجود است و بعد از آن قضا کند روزه رمضان گذشته
زیرا چه آن وقت قضا است بر شخص مذکور و سبب تاخیر قضا رمضان اول تا رمضان دیگر فدیه بر او واجب
نمیشود زیرا چه وی را تاخیر آن جایز است و لهذا وی را جایز است که بعد از گذشتن رمضان اول روزه

تفطیر را روا کرده اند مسئله ۸ زنان حامله یا شیر دهنده صغیر را اگر بسبب روزه داشتن خوف
هلاکت باشند بر [illegible] انها یا فرزند صغیر انها پس ایشان را جایز است که افطار کنند [illegible]
از ان روز و قضا کنند آن [illegible] بر انها [illegible] افطار
نموده اند بسبب [illegible] فدیه لازم نیست [illegible]
لازم [illegible] انها را [illegible] بر شیخ فانی قیاس نموده
است و علمای [illegible] احتیاط [illegible] مذکوره [illegible]
هلاکت فرزند [illegible] شیخ فانی [illegible] را خوف هلاکت خود است و روزه
بر او واجب است [illegible] عاجز شده است بسبب خوف [illegible]
زنان مذکوره [illegible] خوف هلاکت فرزند است و روزه واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
مسئله شیخ فانی که [illegible] روزه داشتن قادر نیست جایز است و را که افطار کند و بجهت هر روزه
نصف صاع گندم یا یک صاع از جو و خرما بدهد بمسکینان چنانچه کفاره میدهد و دلیل این مسئله نص قران
است چه خدا تعالی در قران مجید فرموده است که فدیه [illegible] واجب است بر کسانیکه طاقت روزه
نمیدارند مسئله ۹ اگر شیخ فانی بعد از ادای فدیه قادر شود بر روزه داشتن پس حکم فدیه او
باطل میگردد و روزه داشتن بر او واجب میشود زیرا که فدیه بر دادن [illegible] خلف
[illegible] خلف شدن آن این است که او از اصل عاجز باشد [illegible] مسئله اگر کسی [illegible]
[illegible] پس بر ولی او لازم است که از [illegible] فدیه [illegible] بدهد [illegible] نصف
صاع گندم یا یک صاع از جو و خرما است و [illegible] این فدیه دادن از جانب [illegible]

لازم نیست که وصیت کرده باشد بآن و دلیل مسئله این است که شخص مذکور در دنیا خود عاجز شده
از ادای آن پس چنانچه لیس ایمان شیخ فانی گشت و بعد از آن باید دانست که برای لازم شدن فدیه
بر ولی او وصیت شرط است [illegible] و علمای ما و نزد شافعی رح شرط نیست و بنای اختلاف
نیست و در زکوة اعنی شخصی که ادای زکوة بر او واجب شده است اگر بی ادای زکوة بمیرد
پس نزد علمای ما ولی وی را لازم نیست که از جانب او زکوة ادا نماید لیکن بشرطیکه وصیت کرده
باشد بآن و نزد شافعی رح ولی او را باید که زکوة از جانب او ادا نماید و وصیت برای
آن شرط نیست و دلیل شافعی رح این است که فدیه روزه و زکوة حق مالی است که در وی نیابت
جاری است مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای فدیه روزه و ادای زکوة
عبادت است پس ضرور است که از اختیار مکلف باشد و اختیار او یافته نمی‌شود مگر باین طریق که
وصیت نماید بآن زیرا چه ارث جبری است نه اختیاری و بعد از آن باید دانست که وصیت مذکور نیز
صحیح است و از ابتدا معتبر از ثلث مال جاری نموده شود و باید دانست که در فدیه نماز مانند روزه
است و حکم فدیه از روی استحسان و هر نماز بمنزله یک روزه است و همین صحیح است مسئله
جایز نیست که ولی میت روزه دارد و نماز گذارد از جانب او زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که هیچ کسی روزه نه دارد و نه کسی نماز گذارد از جانب کسی مسئله اگر شخصی شروع نماید
در روزه نفل یا در نماز نفل و بعد از آن فاسد گرداند او را پس بر او قضای آن لازم شود و شافعی رح
میگوید که لازم نیست شخص مذکور را قضای روزه و نماز نفل که او را فاسد گردانیده است
بلکه او را لازم نیست که وی قضا نماید پس مستحب است و دلیل علمای ما این است که [illegible] گردانیده است

نفل را بعد از شروع نماید [illegible] عبادت و عمل ملک است پس اتمام باقی برای محافظت آنقدر
واجب است پس مرویست که باقی را تمام نرساند تا آنقدر که پیش او رسیده است باطل نگردد چه ابطال
عمل نیک ممنوع است و در شروع در نماز احرام باقی واجب کند [illegible] که آن قضا لازم خواهد
شد مستشعر الترخیص در روزه نفل بعد شروع نماید پس او را پیش از زوال بی عذر افطار کردن لیکن بی عذر
جایز و مباح نیست بنابر ظاهر روایت جهت آنکه در آن ابطال عمل نیک لازم می آید و لیکن باید دانست
که بسبب عذر روزه افطار کردن پیش از زوال مباح است و باید دانست که ضیافت عذر است
زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است در حق کسی که صاحب روزه نفل است و او را کسی ضیافت نمود که
افطار کن و عوض آن بعد روزه قضا کن [illegible] اگر صبی بالغ گردد یا کافر مسلمان شود در روز
ماه رمضان پس باید که در باقی آن روز امساک نماید و چیزی شکننده روزه بعمل نیارد و برای قضای
ادای حق وقت بمشابهت روزه داران و بعد از آن افطار نماید و در باقی روزه مذکور پس برای قضای
آن لازم نمی آید زیرا که روزه داشتن در آن وقت واجب نیست بر آنها و بعد از آن روزه در
روز دیگر باید که روزه دارند زیرا که سبب وجوب روزه و اهلیت آن بعد متحقق شد و لیکن
قضای روزه های گذشته واجب نیست و قضای روزه آن روز را در آن بالغ یا مسلمان گشت
و نه قضای روزه های گذشته سوای آن چه آنها بان مخاطب و مکلف نبودند بخلاف نماز که اگر صبی
شود بالغ [illegible] مسلمان شود در آخر وقت نماز پس بر او قضای آن نماز واجب می شود زیرا که سبب وجوب
نماز [illegible] متصل باداء است و در صورت مذکوره اهلیت نماز نزد آن جزو یافته می شود
و سبب [illegible] رمضان جزو اول هر روز است و در صورت ثانی بالغ شدن صبی با

[illegible] کار و روزه رمضان البته ادا باشد [illegible] اول آن [illegible] شود و از آن [illegible]
روایت [illegible] فی بالی [illegible] پیش از زوال [illegible] در صورت [illegible] قضای
روزه آن روز لازم است [illegible] ادا [illegible] صورت وقت نیت را یافته و آنچه اول مذکور
شد ظاهر روایت است و وجه آن این است که روزه متجزی نیست چنانچه ادای
آن متجزی نیست و در صورت مذکوره ادا را البته وجوب نیت در اول آن روز ولیکن
[illegible] البته در صورت [illegible] بالغ شود پیش از وقت زوال جایز است او را اگر نیت روزه
نفل نماید در آن روز و اگر کافر مسلمان شود پیش [illegible] زوال [illegible] جایز نیست [illegible] نیت
روزه نفل نماید در آن روز زیرا که کافر را اهلیت روزه نفل نیست [illegible] اول [illegible]
اهلیت روزه نفل بود [illegible] اگر مسافر [illegible] باشد [illegible] داخل شود در
شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه [illegible] جایز است خواه روزه نفل باشد
خواه [illegible] زیرا که [illegible] اهلیت [illegible] مشروع در روزه نفل
بلکه اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود در شهر خود واجب است بر او که نیت
روزه رمضان نماید زیرا که [illegible] جایز نیست زایل
[illegible] پیش [illegible] وقت نیت [illegible] اگر [illegible] مقیم باشد در اول روز رمضان
و بعد از آن [illegible] مسافر [illegible] بعد از [illegible] مباح نیست پس [illegible]
مسافر مقیم گردد پیش [illegible] در [illegible] افطار [illegible]
[illegible] افطار [illegible]

افطار مسئله ٦ اگر شخصی رمضان را در معنی امید روزه داشت پس هوش او زایل شد پس او را واجب است قضا نمودن روزه آن روز که در آن بی‌هوش شده ... اند و صحیح است بجهت آنکه ظاهر حال آنست که شخص مذکور نیت روزه ... نموده باشد الحاصل که بانیت روزه یافته شد و پس حقیقت روزه نیست و قضا کند روزه روزها که بعد آن روز است چه در روزهای دیگر نیت یافته نشده است و اگر شخصی بی‌هوش شود در شب اول از رمضان پس قضا خواهد کرد تمام روزه‌های رمضان را مگر روزه غره رمضان را چه ظاهر است که نیت روزه در آن شب کرده باشد و امام مالک رح گفته است که بر او قضای روزه‌های دیگر سوای یک روزه نیز واجب نیست زیرا چه روزه تمام رمضان بیک نیت ادا میشود نزد مالک رح چنانچه اعتکاف یکماه بیک نیت جایز میشود و نزد علمای ما برای هر روزه رمضان نیت علیحده ضرور است زیرا چه هر روز عبادت علیحده است بجهت آنکه میان هر دو روزه ماه ... میشود زمانه که وقت روزه نیست بخلاف اعتکاف یکماه چه آن عبادت واحد است بجهت آنکه میان اعتکاف هر دو روز فاصل نیست زمانه که قابل اعتکاف نباشد مسئله اگر بر شخصی حالت اغماء یعنی بیهوشی در تمام ماه رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد زیرا چه اغماء از قبیل امراض بیماری است که بسبب آن قوای انسانی ... و عقل او زایل نمیشود پس ... که عذر ... لهذا تاخیر روزه را جایز میشود نه که بسبب آن روزه ادا ساقط میگردد مسئله اگر شخصی دیوانه شود در ماه رمضان و در تمام ماه دیوانه باشد ... قضای ... امام شافعی میگوید که قضا ...

برادر واجب نیست چنانچه در صورت ابقا واجب نیست بخود قضای آن و دلیل علمای ما این است

که موجب صوم قضا [illegible] بتمام ماه ثابت نمی‌ماند علاوه‌ی ما اجماع

لازم نمی‌آید پس در واجب گردانیدن [illegible] در صورت اجماع حرج لازم نمی‌آید و جنون در دیوانگی

در تمام ماه ثابت و برقرار نمی‌ماند پس در این صورت بسبب واجب گردانیدن قضای روزه

رمضان بر او حرج لازم نمی‌آید ۱۹ اگر دیوانه هوشیار شود در بعضی ایام رمضان پس واجب

می‌شود بر او قضای روزه‌های گذشته و زفر و شافعی می‌گویند که بر او ادای روزه‌های گذشته

واجب نیست بسبب عدم اهلیت پس قضای آن نیز بر او واجب نخواهد شد چه وجوب قضا

فرع وجوب اداست و این دیوانه مانند آن دیوانه است که در تمام ماه دیوانه باشد و دلیل

علمای ما این است که سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است و آن متحقق است

و در او اهلیت این دارد که بر ذمه او چیزی واجب شود و در وجوب [illegible] روزه

[illegible] دیوانه در کم فایده است و آن این است که روزه [illegible] بطور

حرج لازم نشود در ادای آن بخلاف دیوانه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اگر روزه رمضان

بر او واجب شود حرج لازم می‌آید و وجوب روزه پس در حق او فایده نیست [illegible]

است [illegible] و بعد از آن باید دانست که جنون اصلی و جنون عارضی برابر

است در آنچه ذکر کرده شد [illegible] این ظاهر روایت است [illegible] از امام محمد روایت است که میان

اصلی و عارضی فرق است [illegible] در حکم صبی است پس او

مکلف نیست بخلاف [illegible] بالغ شود [illegible] عقل [illegible] بعد از آن دیوانه

در دو جا او طالب [illegible] واین مقدار یعنی مقدار این است مسئله اگر شخصی در ماه رمضان

امساک نیت نکند در روزه نیت [illegible] لازم است و

زفر رح گفت نیت کرد ادا میشود روزه او و [illegible] لازم نمی آید زیرا که نزد او روزه

رمضان بدون نیت ادا میشود در حق مسافر صحیح البدن و مقیم باشد زیرا که امساک در روزه

رمضان واجب است بر او پس بهر وجه که یافته خواهد شد واقع خواهد شد از روزه رمضان چنانچه

اگر هبه کند کسی تمام نصاب را بفقیر بدون نیت زکوة ادا میشود زکوة و دلیل علمای ما این است

را ما آنکه در روزه رمضان واجب است بطوریکه عبادت شود و عبادت نمی شود بدون

نیت و مسئله هبه نمودن نصاب مر فقیر را که نظیر آورده است آن را زفر رح پس در آن نیت

زکوة یافته میشود بجهت آنکه هبه نمودن مر فقیر را تصدق است پس نیت هبه عین نیت

تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب الزکوة گذشته است مسئله اگر

شخصی چند ماه رمضان بوقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن [illegible]

پس بر او کفاره لازم نمی آید نزد ابی حنیفه رح و زفر رح گفته است که بر او کفاره لازم است

زیرا که نزد او روزه رمضان بغیر نیت ادا میشود و صاحبین رح میگویند که شخص [illegible]

خورده باشد پیش از وقت زوال کفاره لازم میشود زیرا که [illegible]

روزه بود و آن [illegible] پس [illegible]

ابی حنیفه رح این است که وجوب کفاره [illegible]

در [illegible]

نمبره

نیستند و بودن نیست مسئله اگر زنی را حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که افطار

کند و بعد از قضا کند ان شاء الله تعالی بلاخلاف بخلاف نماز چه بر او قضا نمودن نمازهای ایام حیض و نفاس

واجب نیست بجهت اکرام ... از کتاب الصلوة گذشته است مسئله

... شود مسافر یا از حیض پاک شود ... در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است که

... باقی آن روز را امساک نماید چیزی نخورند و بعضی گفته اند که این امساک واجب نیست

... اختلاف است ... هر کس که ... وجوب روزه ... حادث شود ... روز ...

... این امساک مذکور ... روزه ... واصل ... واجب

پس ... واجب خواهد شد ... روزه بر او

... افطار کند ... لازم است ... بعضی ...

... بعضی ... بر ... واجب ...

... واجب ... پس ... روزه ... حیض ... امساک

... عذر ... واجب است که

امساک ... پس با وجود عذر ... واجب نیست ...

... مسئله ... روزه ... رمضان ...

... شود ... پس ... بعد از آن ...

... امساک بر او لازم است بجهت آن ...

... بعد ... رمضان روزه ... واجب ...

نقاضی مضمون است بمثل آن چنانکه در حق مریض و مسافر است و کفاره بر او لازم نیست

زیرا که جنایت و بغی بر دو صورت قاصر است [illegible] اگر در بیع [illegible] روز

رمضان چیزی خورده است و در [illegible] گمان می‌کنند که آفتاب

غروب شده است و بعد از آن معلوم شد که آفتاب غروب نشده است [illegible] فرموده که مراد

این نبود که از [illegible] گناه تمام که عبادت است از افطار در روز رمضان بلکه [illegible]

واقع شد و قضای [illegible] روزه بر وی است مسئله ۲۵ طعام خوردن در آخر شب

در ماه رمضان که آن را سحور می‌گویند مستحب است زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که چیزی بخورید

در وقت سحر [illegible] که در طعام برکت است و بدانکه در طعام سحر تاخیر مستحب

است زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که سه چیز از اخلاق پیغمبران است یکی تعجیل در افطار دوم

تاخیر در سحور و سیوم استعمال مسواک و بدانکه در روز [illegible] طعام سحر القدر تاخیر کنند

که شک واقع شود در طلوع فجر [illegible] و در آن [illegible] افضل است [illegible]

طعام سحر تا از [illegible] حرام محفوظ ماند لیکن در صورت شک [illegible]

لهذا اگر با وجود شک سحور کند روزه او درست [illegible] اصل [illegible]

است [illegible] شک حکم کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که پیغمبر صلعم [illegible]

چیزی را اگر در آن شک باشد و احتیاط کنند چیزی را که بعد [illegible] شک باشد و اگر در ظن او چنین باشد

که [illegible] و بعد [illegible] صبح دمیده بود پس بر او قضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او

و هم چنین در آن احتیاط است [illegible] بر او قضا لازم نیست زیرا چه یقین زائل

نمی شود مگر به یقین دیگر [illegible] اولی است و در اصل یقین شب بود پس آن را باطل نخواهد

شد مگر وقتی که یقین [illegible] حاصل شود [illegible] صبح دمیده بود و اگر بعد از آن ظاهر

نشود [illegible] اگر نسبت [illegible] صبح دمیده بود پس بر او کفاره لازم نمی آید زیرا چه او در حق سحور

[illegible] بوده بود پس [illegible] ظاهر [illegible] است [illegible] ظاهر [illegible] اصل است

[illegible] صورت مذکور ثابت نشد که صبح دمیده [illegible] طعام خورده است

مسئله اگر [illegible] را شک باشد در غروب شدن آفتاب پس روا نیست او را که افطار

نماید زیرا چه اصل [illegible] روز است [illegible] افطار نماید بر او قضا [illegible] روزه لازم

[illegible] اگر [illegible] روزه [illegible] اصل است و ظاهر [illegible] آنست [illegible] ظن او

غالب باشد [illegible] غروب [illegible] افطار کرده است پس بر او قضای این روزه

لازم [illegible] اختلاف [illegible] زیرا چه اصل [illegible] روز است و اگر افطار

کند در حالتی که [illegible] غروب آفتاب [illegible] ظاهر شود که افطار کرده است

[illegible] کفاره نیز لازم [illegible]

[illegible] اصل است مسئله اگر [illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible] کفاره

زیرا که روزه شکستن بسبب خوردن بعد از فراموشی موافق قیاس است اگرچه بسبب الفاظ روزه نمی شکند بحکم
نص حدیث پس شبهه او در صورت مذکوره معتبر است چه آن شبهه موافق قیاس است و اگر کسی
گمان کند بعد از آنکه مطلع شود بر حدیثی که دلالت میکند بر آنکه [illegible] فراموشی بروزه نمی شکند
پس در این صورت نیز کفاره لازم می آید در ظاهر روایت و بنابر یک روایت از ابی حنیفه رحمه الله علیه
بر وی کفاره لازم نمی آید و همچنین مروی است از صاحبین رحمهما الله زیرا که بعد از اطلاع بر حدیث نیز شبهه
باقی نمی ماند و مراد از این است که بمقتضای قیاس شبهه حکمی باقی است و بسبب اطلاع بر حدیث
مدلول شبهه حکمی منتفی نمی شود چنانکه در صورتیکه وطی کند کنیز فرزند خود را یعنی اگر پدر وطی
کند کنیز پسر خود را پس حد زنا لازم نمی آید خواه آن را حرام دانسته وطی کرده باشد یا حلال
دانسته زیرا که شبهه حلت آن بنظر دلیل باقی است و آن دلیل این است که پیغمبر صلعم فرموده
انت ومالك لابيك یعنی تو و مال تو مر پدر تراست [illegible] اگر حجامت نماید کسی و بعد از آن
عمداً بخورد چیزی را بگمان آنکه روزه او بسبب حجامت شکسته است پس بر او قضا و کفاره هر دو
لازم می آید زیرا که در این صورت گمان او فاسد شده است از امری که بحسب ظاهر دلیل شرعی نبوده
شد پس قضا و کفاره بر او واجب خواهد شد مگر آنکه فقیهی در این فتوی داده باشد بآنکه از حجامت
روزه می شکند پس در این صورت کفاره بر او لازم نخواهد شد چه فتوی فقیه در حق او دلیل شرعی است
[illegible] کفاره بر او لازم نمی آید نزد محمد رح اگر رسیده باشد بوی حدیثی که دلالت میکند بر اینکه بسبب
حجامت [illegible] می شکند زیرا که قول پیغمبر صلعم کمتر از قول مفتی نیست و ابی یوسف رح روایت کرده
قول صحیح [illegible] بر عامی که اقتدا نماید بفقها [illegible] احادیث [illegible] او

[illegible] کرده [illegible] ان [illegible] شده باشد [illegible] کفاره لازم [illegible] و [illegible] کلام

[illegible] [illegible] [illegible] موروث شبهه [illegible] اجرا [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و تاویل [illegible] این [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] عرض [illegible] در [illegible] او [illegible] در حق او شکننده روزه متحقق

[illegible] بوده چنانچه منقول است [illegible] [illegible] عارض شده بود [illegible] کننده در حق او واجب نبود

مسئله اگر شخصی غیبت کند و بعد از ان عمدا چیزی بخورد بگمان انکه بسبب غیبت روزه او شکسته است

پس قضا و کفاره بر او بر دو لازم می اید اگر چه فتوی داده باشند او را فقها باینکه غیبت شکننده روزه

است و یا حدیثی باین مضمون باو رسیده باشد و بر تاویل ان مطلع نباشد زیرا چه شکستن روزه

[illegible] مخالف قیاس است و حدیثی که ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکننده روزه است

[illegible] جماع و [illegible] [illegible] غیبت [illegible] ثواب روزه فوت میشود [illegible]

[illegible] جماع کند کسی زن [illegible] را یا زن مجنونه را در حالتی که ایشان روزه دار اند [illegible] ایشان قضا واجب است

[illegible] [illegible] [illegible] اند که [illegible] ایشان قضا واجب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان را [illegible] و دلیل علمای ما این است که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میشود و این نادر است که جماع کند کسی زن خفته

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و لیکن [illegible] ایشان لازم [illegible] اید

[illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] روزه [illegible] واجب [illegible] [illegible] روزه نذر [illegible] [illegible] [illegible]

در عبارات صوم یوم النحر آمده بلا وجه باعث ... است ... عید اضحی یعنی ... روزه بگیرد

افطار کند و در روز عید ... قضا کند ... آن ... و هو الاصح

است نزد علمای ما ... نذر روزه ... صحیح ... این نذر معصیت است

بجهت آنکه وارد شده است از روزه داشتن در روز عید اضحی و غیره

که از آن ایام نحر و ایام تشریق میگویند و علمای ما میگویند که نذر مذکور منعقد است چه روزه که از آن

امر شرعیست بنفسه مشروعست روزه روز عید بغیره است یعنی نهی از آن بجهت غیر

است و آن غیر عبارت است از ترک ضیافت خدا تعالی که در روز عید روز ضیافت ... است

مر بندگان را و هرگاه روزه مذکوره فی نفسه مشروعست پس نذر آن صحیح خواهد بود

ولیکن برای احتراز نمودن از معصیت که مقارن آن روزه است باید که افطار

نماید در روز عید و بعد از آن قضا کند آن را تا ساقط شود از ذمه او روزه که واجب

شده است بسبب نذر مذکور و هرگاه اگر روزه دارد در روز عید مذکور از عهده نذر بیرون

میشود زیرا چه ادا کرد ... که التزام آن نموده است بود باید دانست که اگر در نذر

مذکور نیت یمین و قسم نموده باشد پس در صورتیکه افطار کند و در روز عید قضا کند ...

را کفاره یمین نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه بگوید لله علیّ صوم یوم النحر

در این قول هیچ نیت نداشته باشد و دوم اینکه نیت نذر داشته باشد و نیت غیر نذر نداشته باشد سوم

اینکه نیت نذر نیت عدم یمین داشته باشد و در این سه صورت قول مذکور نذر خواهد بود

بحکم ... قول باعتبار صیغه نذر است و شخص مذکور نیت نذر کرده است ... این است ...

[illegible] نذر نکند و در صورت قول [illegible] قول مذکور احتمال
معنی یمین [illegible] است و نفی کرد [illegible] این است که یمین
[illegible] نیست کند [illegible] نذر میشود نزد ابی حنیفه و نزد ابی یوسف
[illegible] شود فقط و ششم این است که نیت یمین باشد فقط [illegible] در صورت نذر [illegible] میشود
نزد طرفین [illegible] و نزد ابی یوسف یمین میشود فقط و دلیل ابی یوسف [illegible] در صورت
[illegible] که قول مذکور موضوع است برای نذر و یمین معنی مجاز است لهذا تحقق اول موقوف
(166) [illegible] نیست و تحقق یمین موقوف بر نیت است و از لفظ واحد معنی حقیقی و معنی مجازی
[illegible] اراده کرده نمیشود و معنی مجازی متعین میشود به نیت [illegible] در صورت پنجم
[illegible] و معنی [illegible] نذر [illegible] ترجیح حقیقت [illegible] مجاز [illegible] ششم
[illegible] فقط و دلیل طرفین [illegible] است که [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] صیغه نذر [illegible] مقتضی [illegible]
[illegible] مقتضی است [illegible]
[illegible] دلیل
[illegible] در صورت
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سوای ماه رمضان [illegible] روزه نیز در ان داخل نیست و اگر [illegible] منقطع نکند بلکه

مطلق بگوید یکسال متتابع [illegible] باین طور که [illegible] نیز

[illegible] او لازم نیست که روزه پنج روز مذکور را قضا نماید [illegible] سال بلی [illegible] و در نیت

شامل است بر روزه های مذکوره را ولیکن در بعضی [illegible] نیست که ان پنج روزه را بجای دیگر

قضا نماید زیرا چه او در نذر خود تتابع شرط کرده است پس باید که رعایت ان نماید بقدر امکان و باید

دانست که درین صورت نیز اختلاف زفر و شافعی رح باشد اینچنین نذر مذکور صحیح نخواهد شد نزد زفر و شافعی

در حق روزه های مذکوره بسبب انکه نهی وارد است از روزه داشتن در پنج روز مذکور چه پیغمبر صلعم فرموده است

که روزه مدارید درین روزها چه این روزها روز خوردن و نوشیدن و ملاعبت مرد با زن خود است

و جواب از قول زفر و شافعی رح سابق مذکور شده است و اگر شخص مذکور در نذر خود تتابع شرط نکند

پس نذر او شامل نمی شود روزه روزهای مذکوره را و اگر درین روزها روزه دارد پس [illegible]

روزه نذر ادا نخواهد شد زیرا چه بسبب نذر مذکور واجب شده است برا او روزه کامل و روزه

روزهای مذکور ناقص است بسبب نهی پس انچه کامل باشد ناقص ادا نخواهد شد بلکه لازم [illegible]

که روزه دارد دوازده ماه که دران ماه رمضان و ان پنج روز نباشد بخلاف انکه نذر [illegible]

روزه سال معین را چه درین صورت روزه ان پنج روز را افطار کند و قضا کند زیرا چه درین صورت

بسبب نذر مذکور واجب میشود روزه روزهای مذکوره [illegible] پس روزه های ناقص

ادا میشود و نیت نذر بصفتی که واجب شده است باید دانست که این همه صورت در مسئله اولی

مذکور [illegible] در مسئله ثانیه نیز اعتبار ان متصور است لهذا بنا بر [illegible] تفصیل نکرده

نذر

[illegible] را بر او کفاره یمین [illegible] یمین اراده کرده باشد [illegible] اگر شخصی در
روز عید [illegible] روزه نفل کند از نیت و بعد از آن افطار کند قضای روزه لازم نیست در روز مذکور
پس بر او قضای آن لازم [illegible] در ابی حنیفه و همین ظاهر روایت است و نزد ابی یوسف
و محمد در روایت نوادر قضای آن لازم است زیرا که سبب شروع نمودن روزه نفل در روز
مذکور واجب شود آن روزه چنانچه به سبب نذر واجب شود و چنانچه نماز نفل واجب میشود به سبب
شروع نمودن در وقت مکروه و وجه ظاهر روایت این است که بمجرد شروع نمودن روزه
شخص را روزه دار گفته میشود لهذا اگر سوگند خورد که روزه نمیدارم و بعد از آن روزه را شروع
پس او حانث میگردد بمجرد شروع نمودن او در روزه روز عید گناه چنین کند پس شروع
کننده روزه روز عید به مجرد شروع نمودن در روز مذکور مرتکب معصیت
میگردد پس واجب نشود بر او که باطل کند اینرا بلکه محافظت و اتمام آن بر او واجب نشود قضای نفل
[illegible] شروع [illegible] کند اینرا بلکه در صورتیکه محافظت و اتمام آن بر او واجب [illegible] شروع کند و بعد
از شروع در اینجا چنین نیست بخلاف نذر روزه روز عید چه انسان بمجرد نذر مرتکب معصیت
نمیشود و این نذر سبب وجوب روزه نذر است به شروع نمودن بعد از آن پس آن نذر صحیح
[illegible] شروع نمودن نماز نفل در وقت مکروه چه انسان بمجرد شروع نمودن در آن
مرتکب معصیت نمیشود بلکه بعد از آن میشود و تا آنکه [illegible] تمام کند لهذا اگر سوگند خورد
که والله نماز نفل نخوانم و بعد از آن [illegible] شروع نمود در نماز نفل در وقت مکروه
حانث نمیگردد و تا که تمام کند یک رکعت [illegible] شروع نمودن در نماز مکروه

واتمام آن واجب می‌شود لهذا اگر بشکند از او قضای آن بعد واجب می‌شود و بنا بر [illegible]

از ابی حنیفه رح مروی است که واجب نمی‌شود [illegible]

که واجب نمی‌شود و الله اعلم باب [illegible] در بیان

اعتکاف باید دانست که اعتکاف عبارت است از مکث کردن در مسجد مع روزه و نیت

اعتکاف المکث بودن است در مسجد پس رکن اعتکاف است زیرا چه لفظ اعتکاف دلالت

میکند بر همین مکث و اما نیت پس آن شرط است چنانچه شرط است در جمیع عبادات و اما

روزه پس آن نیز شرط اعتکاف است نزد علمای ما بخلاف قول شافعی رح چه او رح میگوید

که روزه خود عبادت است اما اعتکاف پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و دلیل علمای ما این است که پیغمبر

صلعم فرموده است که اعتکاف نمی‌شود مگر بروزه و قیاس شافعی رح بمقابل این حدیث مقبول نیست

و بعد از آن باید دانست که [illegible] برای اعتکاف واجب باشند و در باب اعتکاف روایت

مختلف است [illegible] اعتکاف نفل نیز شرط است بنابر روایت حسن رح از ابی حنیفه رح و دلیل

این روایت ظاهر حدیث مذکور است و بنابر این روایت اعتکاف نفل کم از یک روز

نمی‌شود و در مبسوط مروی است از ابی حنیفه رح که اقل مدت اعتکاف یک ساعت است [illegible]

محمد رح است و بنابر این روایت اعتکاف نفل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روایت [illegible]

فقط [illegible] حسن رح [illegible] تخصیص [illegible]

[illegible] بنا بر این روایت [illegible] قدر است [illegible] روز یا چند روزه [illegible] مسئله

[illegible] مسجد [illegible] و در آن جماعت [illegible] و در زمانه جدید [illegible]

[illegible] است که اعتکاف [illegible] شود مگر در مسجد جماعت و از ابی حنیفه رح نیز چنین مرویست و در [illegible]

اعتکاف [illegible] عبادت است برای انتظار نماز پس مختص خواهد بود بمکان نماز در مسجد [illegible] و اما زن

پس باید او را اعتکاف کند در مسجد خانه خویش در مکانی که [illegible] و در خانه خود برای نماز [illegible]

[illegible] مقرر نموده است چه آن مکان موضع نماز او است پس انتظار او برای نماز آنجا متحقق خواهد شد

مسئله اعتکاف کننده را باید که از مسجد بیرون نرود مگر برای بول و غائط یا برای نماز جمعه [illegible] بیرون

رفتن او از مسجد نیز برای حاجت بجهت آن روایت است که عائشه صدیقه رض روایت کرده است

که پیغمبر صلعم بیرون نمی رفت از مکان اعتکاف خود مگر برای حاجت بشری [illegible] و جهت آنکه

حاجت بول و غائط انسان را ضرور است پس بیرون رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس [illegible]

[illegible] مسجد برای این حاجت مستثنی است [illegible] که بعد از فراغ از بول و غائط [illegible] استنجا

[illegible] مسجد [illegible] ثابت

[illegible] از [illegible] انسان

[illegible] برای نماز جمعه [illegible] اعتکاف

[illegible] اعتکاف کند در مسجد جامع [illegible]

مستحب نماید [illegible] مسجد جامع [illegible] حاضر بود [illegible]

و بیرون از محل مسجد و بعد از دخول باید دانست که مانع که چرا [illegible] بعد از وقت

زوال زیرا که خطاب شرع برای نماز جمعه متوجه میشود [illegible] زوال و اگر منزل او

دور باشد از مسجد جامع باید که پیش از زوال شود از [illegible] که ممکن باشد به پای رسیدن به

مسجد جامع در وقت نماز جمعه [illegible] بعد از رسیدن در مسجد جامع چهار رکعت سنت نماید بعد

و بعضی گفته اند که شش رکعت نماز گذارد چهار سنت و دو رکعت تحیة المسجد و بعد از نماز جمعه چهار

رکعت یا شش رکعت گذارد و بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز جمعه و این سنت گذاردن

و برابر داشت در مسجد جامع زیرا که سنت تابع فرض است [illegible] گذاردن سنت نیز به مسجد جامع

[illegible] اولی بود و در جامع اکثر القدر وقت که در آن فرض و سنت ادا کند در مسجد جامع [illegible] نماید

زیاده از آن در آنجا مکث نه نماید و معهذا اگر زیاده از آن مکث نماید در آنجا اعتکاف [illegible] مسجد

نمیگردد زیرا که مسجد جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده از آن مکث مکروه است [illegible] مسجد

[illegible] مستحب است زیرا که او التزام نموده است اداء اعتکاف [illegible] مسجد [illegible]

مسجد تمام نکند [illegible] اگر اختلاف کنند [illegible] بعد اعتکاف [illegible]

شود [illegible] اعتکاف [illegible] فاسد نه گردد و نزد ابی حنیفه [illegible]

[illegible] موافق قیاس است و صاحبین [illegible] گفته اند که [illegible]

[illegible] زیاده از نصف روز [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] از مسجد [illegible] معتکف را [illegible]

بعد

[illegible] بیرون [illegible] مسئله اعتکاف کننده را [illegible]

[illegible] در مسجد [illegible] اعتکاف [illegible] انکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکنی نبود مگر مسجد

[illegible] این حاجت [illegible] مسجد پس برای بیرون رفتن از مسجد ضرورتست

مسئله [illegible] معتکف [illegible] در وقت نماز در مسجد [illegible] اینکه مبیع حاضر نماید زیرا که

انسان محتاج میشود بسوی خریدن و فروختن بسبب انکه [illegible] رفیق وی نیست که برای وی حاجت تمام

[illegible] کفته اند که حاضر کردن مبیع برای فروختن و خریدن در مسجد مکروه است زیرا که مسجد

خالص برای خدای تعالی کردانیده شده است و در حاضر نمودن مبیع در مسجد مسجد بان مشغول میکردد

[illegible] غیر معتکف را خریدن و فروختن در مسجد مکروه است زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است دور

دارید مساجد خود را از اطفال خود و از بیع و شرای خود [illegible] مسئله معتکف را باید که سخن نیک

بگوید [illegible] خاموشی نکند چه آن مکروه است زیرا که روزه سکوت عبادت نیست در دین ما

[illegible] محمدی و لیکن سخن بد از قبیل گناه است لهذا احتراز نماید مسئله معتکف را وطی کردن

حرام است زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که شما با زنان مباشرت مکنید در حالتیکه معتکف

باشید در مسجدها و همچنین حرام است مس کردن و بوسه گرفتن زیرا که اینها از دواعی وطی است [illegible]

[illegible] میشود [illegible] وطی در اعتکاف [illegible] پس هرچه باعث میشود بر وطی [illegible]

[illegible] جماع [illegible] صحبت باعث [illegible] دواعی [illegible] مس و بوسه [illegible]

[illegible] روزه حرام است [illegible] آن نیز حرام باشد و حال آنکه چنین [illegible]

[illegible] روزه [illegible] لهذا جماع حرام [illegible]

واقع نمی‌شود مضافاً پس ... ودای ... حکم آن کرد ... مسئله معتکف اگر جماع

کند در شب یا در روز عمداً یا بطریق فراموشی اعتکاف او باطل ... زیرا چه ... محل

اعتکاف است باشند روز بخلاف روزه ... اعتکاف باعتبار ...

آنست پس فراموشی در آن عذر شمرده نمیشود ... اگر معتکف جماع کند ...

و انزال کند بسبب آن یا بوسه کرد یا مس نماید و انزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل

میشود زیرا چه آن در معنی جماع است ... روزه میشکند و اگر بسبب جماع ... کرد

و بوسه و مس انزال نشود پس این چیزها اگرچه در این صورت نیز حرام است ... لیکن بسبب

اعتکاف باطل نمیشود زیرا چه این چیزها در این صورت در معنی جماع نیست ... بسبب آن

روزه نمیشکند ۱۴ اگر شخصی اعتکاف چند روز ... بر خود واجب گرداند بسبب نذر

پس لازم شود اعتکاف آن روزها و شبهای آن زیرا چه ذکر روزها ... شامل

میشود شبها را اگر بمقابل آن روزها باشد ... اند ... روزه ... مقابل

اعتکاف است بخلاف روزه چه بنای آن بر تتابع نیست ... لازم میشود ...

لازم شود که اعتکاف نماید در آن روزها پیاپی اگرچه شرط آن نکرده باشند ...

بنای اعتکاف بر تتابع است بخلاف روزه چه شبها مقابل آن نیست پس اگر روزه ...

... نذر کند واجب شود ... روزه آن روزها و تتابع در آن واجب نشود ...

... در صورت مذکوره شخص ... نیت اعتکاف روزها ...

... ضعیفت آن را ... مسئله اگر واجب گرداند شخصی بر ذات

[illegible] الاوقات مجهول بود پس او را اختلاف ایشان در وجوه و مذهب و نسبت آن و این ظاهر و واجبست و
[illegible] کفایت [illegible] که [illegible] بآن [illegible] نمیشود زیرا که تشبیه [illegible] حج [illegible] است و [illegible]
[illegible] ازین دو روز [illegible] اتصال و تتابع حاصل نشود جهة بنای اختلاف
[illegible] ست و وجه ظاهر روایت [illegible] معنی جمع تحقیق ست پس در هر حج گردانیده خواهد شد
بجهت احتیاط در امر عبادت والله اعلم

[illegible] در بیان احکام حج [illegible] در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص
در ایام معلومه که فرض است حج و واجب است بلی احرام و وقوف بعرفات و باقی اعمال از
واجبات [illegible] و سنت [illegible] چنانچه بیان آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی مسئله حج فرض است بر
[illegible] آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر باشند بر زاد و راحله یعنی زاد و راه
[illegible] بر رفتن و باز آمدن [illegible] از مسکن [illegible] بکار است انسان را چون
[illegible] خادم و امانات البیت [illegible] باشد از نفقه عیال او تا زمان [illegible]
[illegible] الطریق [illegible] و این طریق [illegible] عبارت است از [illegible]
[illegible] و اگر میان او و [illegible] راه دریا باشد که از آنجا [illegible]
[illegible] پس [illegible] استطاعت
[illegible] ست [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در قران [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] بر انسان [illegible]

سال فرض میشود بنابر آنکه [illegible] تعبیر نمود که [illegible] فرض است و در یابد و اول [illegible]

[illegible] است [illegible] حج خانه کعبه [illegible] و [illegible] حج [illegible]

و بعد از آن باید دانست که نزد ابی یوسف [illegible] ادای [illegible] بر سبیل فور است یعنی در [illegible]

[illegible] کرده [illegible] و در حق کسیکه بر وی واجب شود که او [illegible] ادای حج نماید و تاخیر [illegible] سال

دیگر و آنچه از ابی حنیفه رحمه الله روایت است دلالت میکند بر آنکه قول او موافق قول ابی یوسف است [illegible]

محمد و شافعی رحمه الله وجوب آن بر سبیل تراخی است نه بر سبیل فور [illegible] حج [illegible]

پس تاخیر [illegible] حج بمنزله وقت نماز است در حق عمر و بر انسان واجب است [illegible]

آن نماید [illegible] ادای نماز [illegible] وقت [illegible]

این است که ادای حج [illegible] سال [illegible] شوال و ذی القعده و

ده روز ذی الحجه [illegible] پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر [illegible]

[illegible] و ادای حج [illegible] واجب [illegible] ادای حج بر سبیل فور [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] ابو حنیفه [illegible]

باید دانست [illegible]

کرده شود پس حج فرض بر او [illegible]

[illegible] و بعد از آن [illegible] حج [illegible]

[illegible] واجب است [illegible]

[illegible] عاجز [illegible]

کرده

کسی که او واقف نبود در سفر و هم زاد و راحله داشته باشد حج بر او واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد صاحبین
[illegible] بر جمال الناس [illegible] العمر [illegible] و در حق او مانند ابی حنیفه مرد است
[illegible] [illegible] استطاعت نیست [illegible] او
مانند صاحب استطاعت است [illegible] حج مروی است که بر جا مانده بود که حج واجب نیست زیرا حج
[illegible] جهت ادای آن قادر نیست بخلاف نابینا چه اگر کسی ره نمائی کند وی را او بذات خود
ادای حج می تواند پس او مانند گم کننده راه است و باید دانست که زاد و راحله که شرط وجوب حج است
جا نیست است از آنکه قادر باشد بر آن مقدار مال که بآن کرایه بکند یک جانب محمل را یا یک راس [21]
شتر تا بر رود و هم قادر باشد بر مقداری که نفقه کند آنرا در آمد و رفت و این قدرت شرط است
بجهت آنکه از پیغمبر صلعم کسی پرسید که استطاعت برای ادای حج چه چیز است پس پیغمبر صلعم فرمود زاد و
راحله است پس اگر شخصی قادر باشد بر کرایه گرفتن سواری [illegible] که سوار شوند بر آن دو کس
متعاقب پس بر شخص مذکور حج واجب نشود زیرا حج بآن قدرت تمام نمیشود بر راحله در تمام سفر
[illegible] که زاد و راحله زاید باشد از مسکن و از چیزی که ضرور رود و لکن بیت [illegible] آلات البیت
[illegible] زیرا که این چیزها مشغول است بحاجت اصلی پس شرط است که زاید باشد از نفقه عیال او
[illegible] که باز آید زیرا که نفقه [illegible] واجب است [illegible] مقدم است بر حق شرع بار شرع قال
الله تعالی [illegible] الله [illegible] خدا برای شما چیزیکه بر شما [illegible]
[illegible] [illegible] باید دانست که راحله برای وجوب حج شرط
نیست در حق اهل مکه و در حق کسانیکه گرد آن سکونت دارند زیرا که ایشان [illegible]

نمیشود و [illegible] پس رفتن برای حج [illegible] رفتن [illegible] واجب [illegible]
دانست که ایمنی راه [illegible] شرط [illegible] استطاعت [illegible] رفتن برای حج بدون [illegible]
نمیشود و بعد از آن باید دانست که بعضی [illegible]
بدون امن راه متحقق نمیشود و بعضی [illegible] و بعضی گفته اند که شرط ادای
حج است نه شرط وجوب آن زیرا که پیغمبر صلعم تفسیر استطاعت بزاد و راحله نموده است [illegible]
دانستنی که ثمره این اختلاف آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بمیرد پیش از امن راه
پس بنابر قول اول وصیت حج بر او واجب نیست و بنابر قول دوم وصیت کردن
بر او واجب میشود و در حق زن برای وجوب حج شرط است که محرم او یا شوهر او
همراه او باشد در سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند بغیر محرم و شوهر وقتیکه میان او و
میان مکه مسافت سه روز باشد و شافعی گفته است که زن را حج کردن جایز است
وقتیکه در قافله باشند و همراه او زنان صالحه و نیک باشند چه در این صورت امن از فتنه حاصل است
بسبب رفقا و دلیل علمای [illegible] این است که پیغمبر صلعم فرموده است که حج نکنند زن مگر همراه محرم و فهم
این است که [illegible] فتنه است [illegible] زنان و بسبب همراه او شدن زنان دیگر خوف فتنه
زیاده میشود لهذا حرام است زنان را [illegible] بخلاف آنکه اگر میان زن و مکه
مسافت کم از سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر مسافت بغیر محرم مباح است.
اگر محرم زن همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید از رفتن برای حج و شافعی رحمه الله
گفته است که شوهر را میرسد که منع نماید آنرا از برای آنکه بسبب رفتن برای حج همراه محرم مقصود شوهر فوت
میشود.

نمی‌شود و دلیل بر این این است که حج بر فقیر فرض نمی‌شود [illegible] بر او فرض [illegible]

[illegible] نفل بود [illegible] اگر محرم زن

فاسق یا [illegible] که اصلاً فرض نمی‌شود زیرا چه از همراه شدن

او مقصود حاصل نمی‌شود [illegible] که همراه به حکم سفر حج رود و هر همراه محرم که مجوسی باشد

زیرا چه در اعتقاد او مباح است وی را اگر نکاح کند آن زن را و همچنین محرم که صبی یا مجنون است

همراهی او [illegible] است زیرا چه ایشان [illegible] که محافظت زن نماید از فتنه صبیه که حد شهوت

رسیده باشد [illegible] بالغه است پس جایز نیست وی را اگر سفر کند بدون محرم زنی که به سفر حج رود

همراه محرم خود پس نفقه آن محرم بر وی است زیرا چه آن زن با او توسل گرفته است در ادای حج

باید دانست که علما را اختلاف است در اینکه همراهی محرم در حق زن شرط وجوب حج است

یا شرط ادای آن است چنانچه اختلاف است [illegible] این راه اگر صبی احرام نماید بعد از آن

[illegible] شود و بعد از آن احرام مناسک حج تمام نماید پس این حج فرض ادا نمی‌شود زیرا چه احرام او منعقد

شده است برای ادای نفل پس آن احرام برای ادای فرض نخواهد گشت و همچنین اگر بنده احرام حج

بست بعد از آن آزاد کرده شود و بعد از آن احرام حج تمام نماید پس این حج فرض ادا نمی‌شود و دلیل مذکور

[illegible] فرض [illegible] حج فرض او

جایز نمی‌شود [illegible] مذکور

[illegible] احرام حج نفل [illegible] خارج شود از آن [illegible]

[illegible]

والله اعلم

مواقیت حج و عمره پنج است و آن عبارت است از مکانهائی که جهت احرام ان مکانها و خلیل[illegible]
بهشت رود بعد از احرام و آن پنج میقات یکی برای اهل مدینه مسجد شجره است که ذوالحلیفه
است و دوم برای اهل عراق که نام آن [illegible] برای اهل شام جحفه نام آن محل
بضم جیم و سکون حاء و چهارم برای اهل نجد نام آن [illegible] م برای اهل یمن که نام آن یلملم
[illegible] بیان نموده است پیغمبر صلعم این مواقیت را برای اهل آن و باید دانست که تا نیره ان [illegible]
که تاخیر احرام از مواقیت مذکوره جایز نیست اما تقدیم احرام از مواقیت مذکوره پس آن جایز نیست بالاتفاق
اما فی هرگاه برسد و به مواقیت مذکوره بقصد دخول مکه واجب است بر او که احرام نماید خواه مقصود
او حج یا عمره باشد یا نباشد و این نزد علمای ما است و باید دانست که افاقی آن را گویند که مسکن او خارج
مواقیت باشد چون اهل کوفه و بصره و وجه مسئله این است که پیغمبر صلعم فرموده است که تجاوز نکند کسی از
میقات مگر در حالیکه محرم باشد و دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه معظمه است پس [illegible]
تا حج و عمره کننده و غیره برابر است کسانیکه داخل میقات اند جایز است ایشان را [illegible]
دیبا چند بغیر احرام چه ایشان را آن حاجت است زیرا چه ایشان بارها در مکه میروند و [illegible]
احرام برای هر بار حرج بین است پس آنها مانند اهل مکه گردید پس چنانچه اهل مکه را [illegible]
آمدن در آن بغیر احرام جایز است همچنین جایز است مرکسی را که داخل میقات [illegible]
اگر اینها قصد حج نماید پس درین صورت اینها را داخل بودن به حرم [illegible] قصد حج اینها
[illegible] واجب گردانیدن احرام برای حج [illegible] احرام از مواقیت [illegible]
احرام [illegible] بهتر است بجهت آنکه خدا تعالی امر فرموده است در قرآن مجید که تمام حج و عمره نمائید و اتمام آن

[illegible] است که احرام آن کسانی از خانه خود و جمعی گفته اند علی و ابن مسعود [illegible]
[illegible] است که این مقدم [illegible] بجهت [illegible] نموده اند صالح
مذکور شد [illegible] مسعود [illegible] دویم تعظیم خانه خدا و ان زیاده
است و از ابو حنیفه مروی است که تقدیم [illegible] افضل نیست مر انسان را اگر وقتیکه او قادر باشد در
اینکه در محظورات حج نیفتد و مراد از محظورات حج آن چیزها است که از ارتکاب آن محرم را منع است چون قتل
صید مثلا . کسیکه داخل مواقیت مذکوره است یعنی میقات او زمین حل است که واقع شده است میان
مواقیت و میان حرم زیرا که چاره نیست زیرا که از خانه خود احرام نماید و از میقات تا حرم مکان واحد است
کسیکه در مکه نشسته است میقات او برای حج زمین حرم است و برای عمره زمین حل بجهت آنکه پیغمبر صلعم
امر کرده است مر اصحاب خود را که زمانیکه احرام حج نمایند از جوف مکه و امر کرد برادر عائشه صدیقه رضی را با آنکه
عائشه رضی را به تنعیم برد تا او از آنجا احرام عمره نموده عمره ادا کند و تنعیم موضعی است در زمین حل و بجهت
آنکه ادای حج در عرفات است و عرفات در زمین حل واقع است پس احرام آن از حرم کرده خواهد شد تا نوعی
[illegible] و ادای عمره در حرم ادا نموده میشود پس احرام آن از زمین حل خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود
[illegible] احرام عمره برای [illegible] تنعیم افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم عائشه رضی را با آن امر کرده است والله اعلم

در بیان احرام

هرگاه خواسته باشد انسان که احرام [illegible] پس باید که غسل یا وضو کند و غسل افضل است بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم غسل
کرده است برای احرام [illegible] برای تنظیف است [illegible] حائض را نیز در حالت حیض [illegible]
امر کرده است [illegible] غسل [illegible]

غسل افضل [illegible] ان [illegible] احسن و اعلی [illegible] [illegible]

از غسل [illegible] [illegible]

دو جامه و ان ردا و ازار است [illegible] احرام [illegible]

اند پوشیدن جامه دوخته منع است در حق محرم و ستر عورت [illegible] مرد [illegible] و سر و روی [illegible] واجب [illegible]

است [illegible] ان ردا و ازار و باید دانست که اگر هر دو جامه نو باشد افضل است چه در جامه [illegible]

طهارت [illegible] شبهه نیست و بعد از ان باید که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و این

مشهور است و از محمد [illegible] مرویست که استعمال خوشبو وی را مکروه است و هنگامی که استعمال نماید خوشبوی که

بعد از احرام عین ان باقی ماند و همین قول امام مالک و شافعی است زیرا چه [illegible] مذکوره

لازم می اید که او انتفاع گرفته بخوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرویست که گفت

عایشه رض که بالش خوشبو میکردم بر بدن رسول خدا صلعم برای احرام پیش از احرام و اثر ان بعد از

احرام بر بدن مبارک باقی میماند و مراد این نیست که استعمال خوشبو بعد از احرام [illegible]

در بدن او باقیست بعد از احرام از خوشبو بلکه استعمال ان نموده است پیش از احرام [illegible]

بجهت اتصال ان ببدن وی بخلاف [illegible] [illegible]

محرم پیش از احرام جامه دوخته را و باقی ماند در بدن او و بعد از احرام جایز نیست [illegible]

تا چه محرم بر او جزای ان لازم می اید چه ان جامه [illegible] بعد از احرام [illegible] ان [illegible]

[illegible] و بعد از ان باید که دو رکعت نماز کند [illegible] [illegible] ذو الحلیفه [illegible]

نماز [illegible] احرام و بعد از ادای دو رکعت [illegible] دعا [illegible] اللهم انی ارید الحج فیسره لی

[illegible] لبیک [illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت ادای آن در توقیت [illegible] و بعد از آن در عقب نماز تلبیه بگوید جهت آنکه

آنحضرت صلعم تلبیه گفت عقیب نماز و از بعد از سوار شدن بر راحله و تلبیه بگوید جایز است ولیکن

تلبیه گفتن عقیب نماز افضل است زیرا که موافق عمل آنحضرت صلعم است و باید دانست که از الفاظ فقط

از آنچه وارد است باید که به تلبیه خود نیت حج کند زیرا که حج عبادت است و در عبادات نیت شرط

است و تلبیه عبارت است از آنکه بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و

النعمة لک و الملک لا شریک لک و باید دانست که در ان الحمد [illegible] آن تا

جمله خبریه مستانفه شود [illegible] مدخول ان [illegible] جمله ما قبل آن [illegible] و باید دانست که تلبیه

[illegible] دعای خلیل صلعم است [illegible] و نباید که هیچ یکی از این کلمات [illegible]

[illegible] منقول است باتفاق جمیع [illegible] از آن کم نکند نباید [illegible] زیادتی در آن

[illegible] بگوید جایز است [illegible] واجب است و [illegible]

[illegible] التسابا

جون عبدالله [illegible] از رسول خدا صلعم

و دوم اینکه [illegible] زیاده [illegible]

نیست [illegible] محرم شد

بشنوی [illegible]

بشنود [illegible]

باید که با آن تعظیم قصد نمود [illegible]

و باید دانست که نزد ابی یوسف [illegible] محمد رح جز بلفظ عربی

جایز نیست . و در اینجا ابو حنیفه و محمد رح بر قول جایز داشته اند احرام را بغیر تلبیه بهر ذکر خواه عربی باشد

خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز نزد ایشان این است که در باب حج وسعت بیشتر است به نسبت باب

نماز چه در باب حج غیر قول ذکر چون قلاده بستن بر بدن شتر قربانی قائم مقام ذکر میشود پس همچنین

ذکر دیگر هم قائم مقام تلبیه خواهد بود اگر چه آن ذکر بزبان فارسی باشد محرم را باید که

پرهیز کند از چیزها که بعد از آن نهی کرده است و از انجمله است رفث و فسوق و جدال زیرا چه خدا تعالی

در قرآن مجید فرموده است که پس نیست رفث و نیست فسوق و نیست جدال در حج و مراد ازین نفی نهی

است و باید دانست که مراد از رفث جماع است یا کلام فحش است یا ذکر جماع است در حضور زنان

و مراد از فسوق معاصی است و ارتکاب معاصی اگر چه همیشه حرام است ولیکن در حالت احرام اشد حرام

است و مراد از جدال این است که مجادله نماید با رفیق خود [illegible] آنکه عادت است از حمالین و

مزدوران در تقدیم و تاخیر آن [illegible] و محرم را باید که قتل صید نکند زیرا چه

خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل مکنید صید را در حالیکه شما محرم باشید [illegible] و درست

نیست که اشاره یا دلالت کند کسی را بسوی صید چه حدیث ابو قتاده است [illegible] انکار کرده

بود که [illegible] او حلال بود و او غیر محرم و یاران او محرم بودند [illegible]

[illegible] ایشان اباحت کرده ایشان پس [illegible] موزه

[illegible] [illegible] آن است

[illegible] پوشیدن پیراهن و سراویل

و نشاید [illegible] محرم را روا [illegible] نعلین الیس و در [illegible] موزه را اندر زیر کعب

ببرید [illegible] نعلین [illegible] مفصلی است که در وسط قدم است و در اینجا شراک

نعل بسته میشود [illegible] بنا بر روایت هشام است از محمد رح و دلیل مسئله این است

که پیغمبر صلعم محرم را از پوشیدن این چیزها منع کرده است و در موزه است که اگر محرم نعلین نیابد نعلین را بس

باید که ببرد موزه را از زیر کعب و بپوشد آن را بجای نعلین محرم را روا نیست که

سر و روی خود را بپوشد و شافعی رح گفته است که پوشیدن روی جایز است در حق مرد زیرا که پیغمبر صلعم

فرموده است که احرام مرد در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل علمای ما این است

محرمی وفات کرد در عهد رسول خدا صلعم پس فرمود پیغمبر صلعم در حق او [illegible] سر و روی او

[illegible] او در روز قیامت لبیک گویان [illegible] از گور خود [illegible] این است [illegible] زن در حالت

احرام روی خود [illegible] نپوشد بلکه [illegible] روی خود [illegible] زنان [illegible]

[illegible] و [illegible] فتح البس [illegible]

[illegible] پوشیدن سر [illegible] سر و روی [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] و [illegible] و همچنین [illegible]

زوجش بگوید [illegible] نماید جهت [illegible]

را از برای خود [illegible]

باید که قصد نکند ریش خود [illegible]

زایل میشود و بعضی از جهت [illegible] نیز زایل میشود [illegible] مثلا اگر رنگ کرده

باشد به رنگ ورس یا زعفران یا بقل معصفر زیرا که جمیع [illegible] فرموده است که نباید محرم را اگر [illegible] باشد

جامه رنگین را به رنگ زعفران یا به رنگ ورس مگر اینکه شسته باشد تا بوی آن زایل

[illegible] ولیکن در [illegible] احکام پوشیدن آن جایز است زیرا که پوشیدن آن [illegible] است نسبت به بوها

نه نسبت به رنگ و شافعی رحمه الله گفته است که در پوشیدن جامه رنگین باشد [illegible] معصفر مضایقه

نیست زیرا که در [illegible] رنگ خوشبوی نیست و علمای ما میگویند که این رنگ بوی خوش میدارد

محرم اگر غسل نماید و در حمام رود لیکن در آن مضایقه نیست زیرا که عمر رضی الله عنه غسل

کرده است و در حالتی که محرم بود و همچنین مضایقه نیست در آنکه محرم در سایه خانه یا در سایه محمل آرام

گیرد و امام مالک رحمه الله گفته است که در سایه خیمه و خرگاه و مانند آن گرفتن آرام مکروه است و قید

[illegible] محرم جهت آنکه این مانند پوشیدن سر است و [illegible] این است که [illegible]

[illegible] برای وی [illegible] زدند [illegible]

بندد [illegible] اگر محرم [illegible] مانند جامه است

[illegible] مضایقه نیست اگر آن [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] آن احرام کرده است و این [illegible] مضایقه نیست [illegible] محرم

و دیگر خود همیان زر به بندد و در آن مضایقه نیست و امام مالک منع نموده است که آن بنا
نکند مگر وقتی که در آن همیان نفقه دیگری باشد زیرا چه در این صورت [illegible] در اینکه
نفقه دیگری [illegible] ببندد [illegible] همیان و دیگر در مذهب پوشیدن جامه
دوخته نیست در هر گاه [illegible] غیر دوران و نبودن آن [illegible] روا است
محرم را نباید که بشوید موی سر [illegible] خود را بخطمی زیرا که این [illegible]
نیست و بجهت آنکه خطمی [illegible] موی سر باشد محرم را باید که تلبیه
بسیار بگوید در پس نماز و در هر وقت که بر زمین بلند بالا رود یا فرود آید در زمین پست یا
ملاقات کند با شتر سواران و در وقت صبح باید اکثر بگوید زیرا چه سبب پیغمبر صلعم رض
در این اوقات و احوال تلبیه میگفتند و باید دانست که تلبیه در احرام مانند تکبیر است در نماز
پس باید که تلبیه بگوید در وقت انتقال نمودن از حالی بحالی [illegible] که تلبیه باواز بلند بگوید
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که افضل حج [illegible] است [illegible] تلبیه باواز
بلند [illegible] است [illegible] خون قربانیها هرگاه خواهد محرم که داخل شود در
مکه [illegible] ولیکن [illegible] هرگاه [illegible] از در
[illegible] که معمور است خانه کعبه است و آن در
مسجد حرام [illegible] محرم در مکه داخل شود از راه
برای داخل شدن [illegible] نیست محرم هرگاه ببیند خانه کعبه را
تکبیر و تهلیل بگوید [illegible] خانه کعبه [illegible] بسم الله والله اکبر و محمد [illegible]

مبسوط همین نقل کرده است دعای بهار و وقت دیدن ... که نبی ابراهیم ...

پس دران حضور ... قلبی میشود ... دعای ...

و بعد ازان باید دانست که ... میشود ... تکبیر و تهلیل

بگوید بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم چنین ... تکبیر و تهلیل و دستها بر دارد

چنانچه در تکبیر تحریمه نماز بر میدارد زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که دستها برداشته نمیشود مگر در

هفت موضع و یکی ازان این موضع است و نیز باید که استلام حجر اسود نماید یعنی بوسه دهد حجر

اسود را اگر میسر شود بی آنکه ایذا رسد کسی را بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم بوسه داد حجر اسود

را با ... هر دو لب مبارک را نهاد بر حجر اسود و فرمود بعمر رض که تو مرد قوی هستی کسی

... و ضعیف ... تا ضعیف ... ایذا نرسد و لیکن اگر فرصت یابی بی آنکه ایذا رسد

کسی را پس بوسه بده حجر اسود و اگر نه متوجه شو بسوی آن و تکبیر و تهلیل بگو بجهت آنکه بوسه دادن

بر حجر اسود سنت است و احتراز نمودن از ایذای مسلمانان واجب است و اگر ممکن نباشد ...

کسی نماید حجر اسود را چیزی که در دست وی باشد مثل ... و غیره که در دست وی

باشد و بعد ازان بوسه ... باید که چنین کند زیرا که مروی است که پیغمبر صلعم طواف ...

کرد در حالتیکه سوار ... بود ...

... را بچوب که در دست ... بود ... که ... باید بر ...

و اگر این هم نتواند باید که متوجه شود بسوی حجر اسود و تکبیر و تهلیل ... و ...

و بعد ازان طواف شروع کند ... از ... خانه کعبه ...

سمرا ...

و چون از [illegible] طواف [illegible] جانب چپ انزا بر منکب

[illegible] بغل راست برآمده بر منکب چپ

[illegible] بعد از آن هفت شوط طواف نماید در

گرد خانه کعبه [illegible] حجر اسود بطور مذکور نماید و بپوشید واجب

است خود طواف شروع کرده هفت شوط طواف نمود و باید دانست که رفتن از حجر اسود

برای طواف تا آنکه باز بحجر اسود برسد این را یک شوط می‌گویند و باید که طواف نماید از ورای حطیم و حطیم

نام موضعی است که در آن ناودان است و آن جزوی از خانه کعبه است بسبب قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حدیث

عائشه رضی که حطیم از خانه کعبه است لهذا طواف نمود میشود از ورای حطیم و اگر طواف نمود کسی از

میان حطیم و میان خانه کعبه جایز نشود و باید که دانسته باشد که هر چند که حطیم جزوی از خانه کعبه است لیکن

اگر کسی در نماز خود متوجه باشد بسوی حطیم فقط نماز او جایز نشود زیرا چه فرضیت استقبال قبله در

نماز از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه شدن بجانب حطیم این فرض ادا نشود احتیاطاً

زیرا که از حدیث احاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط در طواف هم این است که

از ورای آن طواف نماید و باید دانست که از جمله هفت شوط طواف در سه شوط اول رمل نماید و رمل

عبارت است [illegible] خود را جنبانیده مبارز بدلیری و تیز تیز رود در

میان دو صفت [illegible] در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع و باید دانست که سبب آن

این است که [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم کافران گفته بودند که حمای مدینه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ضعیف

و لاغر گردانیده است لهذا پیغمبر صلی الله علیه و سلم با همه اصحاب خود فرموده بود که در طواف خانه رمل نمایند تا جلادت

و دلیری اظهار کافران نظاهر شود و حالا که زوال ان امر را ضعیف شد بعد از ضعیف لازم بود [illegible]

مذکور نیز حکم رمل را باقی میشود تا این زمان و در چهار شوط باید [illegible] [illegible] [illegible]

راویان مناسک حج پیغمبر صلعم و باید دا [illegible] [illegible] [illegible] و بعض منقول

از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مرد [illegible] باید که استاده ماند و هر وقت

که فرصت در راه یابد رمل نماید زیرا چه چیزی بدل ان نیست پس باید که استاده ماند حتی که

بجا آرد آن را بر وجه مسنون بخلاف استلام حجر چه منوچهر ثقلین بسوی ان بدل استلام است

و باید که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف نزد استلام حجر نماید اگر تواند زیرا چه هر شوط از

طواف بمنزله یک رکعت نماز است پس چنانچه در شروع هر رکعت نماز تکبیر است همچنین

در شروع هر شوط از طواف استلام حجر است پس اگر نتواند که استلام ان نماید بسبب ازدحام

مردم باید که بسوی حجر اسود متوجه شده تکبیر و تهلیل بگوید چنانچه مذکور شد و نیز باید که استلام رکن

یمانی نماید و این حسن است در ظاهر روایت و از محمد رح روایت که این سنت است و سوای

حجر اسود و رکن یمانی چیزی دیگر را استلام نکند زیرا چه پیغمبر صلعم همین دو رکن را استلام میکرد

و غیر ان را استلام نمیکرد و باید که ختم کند طواف را با استلام حجر اسود و بعد از ان بیاید نزد مقام

ابراهیم علیه السلام پس در انجا دو گانه نماز گذارد یا در هر جا که میسر شود از مسجد حرام و این دوگانه

واجب است نزد علمای ما و شافعی رح میگوید که سنت است بنابر دلیل وجوب ان مانع نمیشود و

دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم بصیغه امر فرمود است که طواف کننده را باید که بعد از طواف

نماز این هفت شوط دوگانه ادا نماید و صیغه امر برای وجوب است و باید که بعد از گذاردن

در مکان مذکور شود کنند بسوی حجر اسود و بعد بوسه دادن آن را زیرا که مروی است که پیغمبر صلعم چنین کرده است و

علیه این است که هر طوافی که بعد از آن سعی بود پس در آن طواف عود بسوی حجر اسود و بعد باید زیرا که

هر گاه شروع طواف باستلام حجر [illegible] شروع سعی نیز باستلام خواهد بود بخلاف طوافی که

بعد از آن سعی نبود و باید دانست [illegible] که مذکور شد این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف

التحیة میگویند و این طواف سنت است نزد علمای ما و واجب نیست و نزد امام مالک رحمه واجب

است زیرا که پیغمبر صلعم [illegible] امر مروی است که هر که بیاید بر خانه کعبه پس باید که طواف التحیة نماید

دلیل علمای ما آن است که خدای تعالی در قرآن مجید امر کرده است بطواف خانه کعبه و طواف زیارت ۱۰۶

از آن مراد است باجماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تکرار نیست تا

طواف دیگر سوای طواف زیارت فرض شود و حدیث [illegible] دلیل [illegible] از امام مالک رحمه

بر وجوب طواف قدوم دلالت میکند بر آنکه طواف قدوم [illegible] است زیرا که در حدیث

مذکور پیغمبر صلعم آن را طواف التحیة نام نهاده است و باید دانست که در حق اهل مکه طواف قدوم

سنت و واجب نیست زیرا که طواف قدوم در حق کسی سنت است که قدوم نماید از جای

دیگر مثل [illegible] برای حج و قدوم در حق ایشان متحقق نیست چه ایشان در مکه سکونت دارند

بعد از طواف قدوم بسوی جبل صفا رود و بالای آن رود و بعد از آن متوجه شود بسوی خانه کعبه و

تکبیر و تهلیل و درود بر پیغمبر صلعم بگوید و دستها بردارد و از خدای تعالی حاجت خود را بخواهد بجهت

آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است و بجهت آنکه ثنا و درود مقدم از دعا گفته میشود تا بسبب آن دعا مقبول

شود چنانچه باین نهج است ثنا و درود مقدم از دعا خوانده میشود و در دعا [illegible] مخالف میشود و در جای

[illegible] بالای جبل صفا آنقدر برود که خانه [illegible] و دعا سنت است [illegible]

[illegible] به در نظر آید [illegible] منصور [illegible] بیت الله [illegible]

[illegible] از صفا [illegible] حرام [illegible] مستحب است [illegible]

[illegible] مستحب است که [illegible]

[illegible] مذکوره سنت است و باید دانست که بعد از [illegible]

بالای صفا [illegible] و دعا در آنجا فرود آید و بسوی مروه رود و مشی نماید در اثنای راه

با آهستگی و آرام تا آنکه برسد [illegible] وادی [illegible] و آنجا دویدن شروع کند و دویدن

آنقدر [illegible] میلین اخضرین واقع شده است و بعد از آن با آهستگی و آرام مشی نماید تا آنکه

[illegible] بسوی [illegible] بالای مروه [illegible] بالای صفا کرده بود اینجا هم نماید و باز از مروه بسوی

صفا [illegible] این هفت شوط [illegible] و باید که ابتدا نماید از

صفا و [illegible] مروه رود و این را یک شوط [illegible] شوط [illegible] در بطن وادی

[illegible] سنت [illegible] و باید دانست که ابتدا کرده شود از صفا [illegible]

[illegible] فرموده است [illegible] خدا تعالی در قرآن مجید [illegible]

مجید ابتدا از صفا [illegible] و باید دانست که دویدن میان صفا و مروه واجب است [illegible]

و این را سعی میان صفا و مروه [illegible] که این رکن [illegible]

فرموده است که خدا تعالی [illegible] واجب کرده است [illegible] سعی میان صفا [illegible]

[illegible] علمای ما این است که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که گناه نیست [illegible]

[illegible] اشت [illegible]

[illegible] الی [illegible]

[illegible]

[illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible] بکمال احرام [illegible] احرام حج [illegible]

[illegible] ایام [illegible] اقامت [illegible]

[illegible] طواف [illegible] خانه [illegible]

[illegible] طواف خانه کعبه [illegible] طواف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] ذی الحجه خطبه [illegible]

[illegible]

[illegible] خطبه [illegible] وخطبه [illegible]

[illegible]

[illegible] خطبه [illegible]

زیرا چه این کار در این ایام مرسوم نیست حجاج کنندگان در آن مجتمع اند و علاوه بر آن [illegible]

از خطبه قبل ظهر مطلع است و تاریخ هشتم مردمان آب مهیا می‌کنند و شتران را [illegible]

این روز را یوم الترویه می‌نامند و تاریخ [illegible] بامدادان بعد از طلوع آفتاب [illegible]

مشغول می‌شوند مردمان بسوی منا روند [illegible] تا شب [illegible] نکنند.

[illegible] هر جا که خواهند [illegible] نمازهای مذکوره نافع نیست و در وقت تاخیر بیشتر

است و باید دانست که تاریخ هشتم بعد از گزاردن نماز فجر در مکه تا چاشت مردمان بمنا

روند و در آنجا اقامت نمایند تا آن زمان که نماز فجر در [illegible] آنجا گزارند

مروت است [illegible] تاریخ نهم نماز فجر [illegible] و در وقت آفتاب طلوع کرد رفت

بسوی منا و در منا پنج نماز را ادا ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر و بعد از آن رفتن بسوی

عرفات باید دانست که اگر در شب عرفه در مکه بمانند و نماز فجر در روز عرفه در مکه ادا

و بعد از آن بسوی عرفات روند بایں طور که از راه منا بگذرند پس این جایز است

زیرا چه درین روز ادای حج از مناسک حج بمنا تعلق ندارد ولیکن اقتدا برسول صلعم

ترک می‌شود لهذا کسیکه چنین عمل نماید گنهکار می‌شود و باید که در روز نهم بعد از نماز فجر از

منا بسوی عرفات روند بجهت حدیثیکه مذکور شد ولیکن باید دانست که این

اولویت است و اگر پیش از نماز از منا بسوی عرفات روند جایز است زیرا چه چیزی

از مناسک حج بمنا تعلق ندارد و در محمد [illegible] گفته است که امام را باید که مع مردمان

در عرفات شب [illegible] و در منا در جای علیحده نازل شود چه این تکبر است و منا [illegible] حالت

[illegible] بعد از [illegible] است [illegible] امید اجابت [illegible]
[illegible] و [illegible] مجموع این است که در مجلس به راه فرود نیاید
[illegible] نشود و وقت ظهر رسد باید که
[illegible] و دلیل اول خطبه بخوانند و در آن خطبه تعلیم
[illegible] مردمان را [illegible] بهتر دانند و [illegible] جمعه [illegible] قربانی [illegible] و [illegible] سوره [illegible]
[illegible] و خطبه بخوانند [illegible] خطبه [illegible] باید چنانچه در خطبه جمعه می‌باید دو خطبه
[illegible] می‌نمایند و دلیل [illegible] این است که پیغمبر صلعم چنین کرده است و امام مالک رح گفته است
که امام اول نماز ادا باید [illegible] خطبه بخواند زیرا چه این خطبه برای وعظ و نصیحت است
پس این [illegible] خطبه عید است و دلیل علمای ما [illegible] عمل پیغمبر است چنانچه [illegible] مذکور شد [illegible]
این است که خطبه برای تعلیم مناسک حج است و وجه [illegible] میان نماز ظهر و جمعه [illegible]
[illegible] مناسک حج است پس بهتر که خطبه پیش از نماز بخوانند [illegible] این حکم بیان نموده شود
[illegible] باید [illegible] چنین آمده است که هرگاه امام [illegible] منبر رود
[illegible] اذان [illegible] و از ابی یوسف [illegible] روایت که
[illegible] اذان [illegible] امام [illegible] ابی یوسف رح مرویست
که اذان [illegible] زیرا چه پیغمبر صلعم هرگاه استاد
[illegible] اذان [illegible] هرگاه امام از خطبه فارغ
شود باید که مؤذن [illegible] این وقت شروع کردن نماز است [illegible] باید

که نماز ظهر و عصر را جمع نماید در وقت ظهر و اذان یک بگوید و اقامت دو با ... که اول

اذان بگوید و بعد از ان اقامت بگوید برای نماز ظهر و بعد از ادای نماز ظهر باز اقامت

بگوید برای نماز عصر زیرا که بنقل منقول [illegible] که میان این دو نماز

هیچ نماز نفل نباید ادا کند چه از نماز نفل [illegible] ظاهر الروایت در مخصوص است

باز اذان گفتن برای نماز عصر و کفایت زیرا که مشغول شدن بنماز نفل میان اذان

اذان و میان [illegible] فصل واقع میشود و نماز عصر متصل نمی ماند باذان مذکور پس باید که برای

ان اذان دیگر گفته شود [illegible] از نماز ظهر و عصر در عرفات امام بگذارد و خطبه بخواند [illegible]

است زیرا که [illegible] فرض [illegible] اگر پس در عرفات نماز ظهر را تنها گذارد [illegible]

در ملال خود پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند

که منفرد نیز جمع می نماید نماز عصر را با نماز ظهر زیرا که جواز جمع میان دو نماز در عرفات بنا بر آن

است که درین روز حاجت است بانکه وقوف بعرفات تا وقت [illegible] و منفرد نیز محتاج

است بان و دلیل ابی حنیفه رح این است که گذاردن نماز بر وقت نماز فرض است از روی نص

پس ترک آن جایز نیست مگر [illegible] در شرع ترک آن آمده است و آن [illegible] است که

جمع نماید هر دو نماز را با جماعت و در پس امام و تقدیم نماز عصر بر وقت آن [illegible] میان ان

ظهر برای محافظت جماعت است زیرا که بعد از متفرق شدن مردمان در موقف عرفات باز

مجتمع شدن ایشان برای جماعت نماز عصر دشوار است [illegible] نه برای آن است که تا وقوف [illegible]

نموده شود تا وقت [illegible] چنانچه صاحبین رح گفته اند [illegible] نیست میان نماز

کذا

ممتنع شود در وقت هر یک ازین دو وقت صاحب درر قدس سره که از اول نماز ظهر واقف نشده باشد بعرفات.

[illegible] که نزد ابی حنیفه شرط جمع نمودن نماز ظهر و عصر در عرفات این

است [illegible] باید و نزد صاحبین کفایت [illegible] نزد ایشان این است

که امام و احرام یافته شود [illegible] شخصی نماید نماز ظهر را با امام در جماعت و در نماز

عصر با امام در جماعت شریک نشود یا نماز ظهر را با امام بجماعت ادا نماید و بعد از آن احرام

حج نماید پس در این [illegible] صورت جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را جایز نیست نزد ابی حنیفه

و نزد صاحبین جایز است و دلیل صاحبین این است که جواز این است که در صورت جمع نماز عصر از

وقت خود مقدم واقع میشود و پس شرط است امام و احرام یافته شود در آن و دلیل ابی حنیفه

این است که تقدیم نماز عصر از وقت آن خلاف قیاس است و جواز آن از شرع معلوم شده است

مخصوص که نماز عصر گذارده شود در وقت ظهر بعد از ادای نماز ظهر بجماعت با امام در حالت احرام

حج پس تقدیم آن مخصوص خواهد شد بصورت مذکوره فقط و بعد از آن باید دانست که بعضی روایات بینا

نزد ابی حنیفه صحیح اینست که شرط جمع این است که یافته شود پیش از وقت زوال تا احرام متحقق شود

پیش از وقت جمع و در روایت دیگر آمده است که مقدم از نماز احرام ضرورست زیرا چه مقصود بیان

پس تقدیم احرام بیان کافیست اگر بعد از وقت زوال باشد بعد از فراغت

[illegible] و نماز باید [illegible] شود [illegible] موقف ایستاده شود قریب جبل رحمت و این جبل

موقف اعظم [illegible] عرفات همه موقف است

افضل استادن در عرفات [illegible] است مگر موضعی که آن را بطن عرنه گویند [illegible] زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم

ز مؤدیست به حوافست که موقفست و ببان ارطل بحر به احتراز نمایند و در اینجا ایستاده عشا و

و بدیدند به موقفست باید اعنی محسر و از ان احتراز نمایند و در این اسنا ...

سزاوارست مر امام را که ایستاده ... بحر اعلم و در میان ... تعلیم ... ساده

... بود و ... ذلک ... اول ... کند

... سزاوارست مر امام را که روبقبله ایستاده شود

زیرا چه بهمه تعلیم ... از دست ... بهتر ... مؤدیست و باید که دعا بخواند و تعلیم کند مردمان

مناسک حج را زیرا چه ... که بهتر ... در ... و ... دولت ... خود ... بر ... دعا

... چنانچه ... از ده طعام ... خواهد ... بخواند

اگرچه ... منقول است و تفصیل آن در کتاب عدة المناسک فی عدة المناسک

مذکورست ... سزاوارست مردمان را که ایستاده شوند قریب امام زیرا چه امام دعا

میخواند و تعلیم مناسک حج می نماید پس اینها از قریب امام خواهند ایستاده خواهند شنید و دعای امام

زانو ... خواهند گرفت آن ... ایستاده شوند مردمان در پس امام ...

اینها بسوی قبله شود و این ... افضلیت ... موقفست ... کردند

و باید که بمحرم پیش از توقف بعرفات غسل کنند و بعد تمام ... بخوانند این غسل ... است

... واجب نیست و اگر اکتفا نماید به وضو جایز است ... در وقت احرام

و بعد تمام دعا خواستن ... که ... موقف ... خواسته ...

... از آن دعا مستجاب ... مسلمان ...

[illegible] که [illegible] عبادت [illegible] باید که [illegible] است

[illegible] است از قطع کند تلبیه را بجود و توقف

بر [illegible] تا آنوقت که بود [illegible] مشغولی

[illegible] شد حاجت اجابت ربانی نماند و دلیل

[illegible] تلبیه ملفقت تا آن زمان که آمد بجمره

[illegible] گفته تلبیه در حج مانند تکبیر است در نماز پس باید که تلبیه بگوید تا آخر

[illegible] آفتاب [illegible] روز عرفه امام را باید که افاضه نماید [illegible] مردمان

[illegible] امام بجود و بسوی مزدلفه تا آنکه مزدلفه [illegible]

[illegible] کوچ میکرد و جهت آنکه [illegible] تا وان [illegible]

[illegible] در راه [illegible] و آرام [illegible]

[illegible] امام [illegible] و لیکن [illegible]

[illegible] واقف [illegible]

[illegible] امام

[illegible] بعد از

[illegible]

[illegible] اصل [illegible]

[illegible] باید که [illegible]

جد دران حضرت ... حق ... پس ... [illegible]

... [illegible] ... این ... است ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ادا باید در وقت عشا ... اذان و اقامت [illegible]

... در وقت ... میان ... [illegible] اذان و اقامت گفته می‌شود و دلیل

... [illegible] ... روایت جابر ... پیغمبر صلعم در مزدلفه جمع کرد میان نماز مغرب

و عشا به اذان واحد و اقامت واحد و دوم این است که نماز عشا در وقت خود است

و اقامت برای اعلام ... اذان ... اقامت ... برای آن ... در نماز ... برای اعلام

خلاف ... در عرفات ... اذان ... مقدم ... خود پس برای آن اقامت دیگر

... اقامت برای ... و باید دانست که میان نماز مغرب و عشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد و هرگاه

محل ... جمع است و از میان نماز مغرب و عشا نماز نفل گذارد یا به چیزی دیگر مشغول شود باید که

اقامت دیگر گفته شود برای نماز عشا ... فصل واقع می‌شود میان این هر دو نماز بلکه

... اذان ... در صورت اذان دیگر نیز گفته می‌شود برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر و

عصر در عرفات فصل واقع می‌شود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز عصر گفته می‌شود و بعضی

اکتفا نموده‌اند بر اقامت دیگر برای نماز عشا بجهت آنکه مروی است که پیغمبر صلعم نماز مغرب گذارد در

مزدلفه و بعد از آن طعام تناول فرمود و اقامت دیگر گفته شد برای نماز عشا و نماز عشا گذارد بی آنکه

اذان دیگر گفته شود برای آن و باید دانست که برای جمع نمودن میان نماز مغرب و عشا در مزدلفه.

جماعت شرط

[illegible] مغرب در ضرورت [illegible]

[illegible] نماز مغرب [illegible] مزدلفه [illegible]

از وقت [illegible] مزدلفه پس این

جایز نیست [illegible] آن لازم نیست و اما بعد صبح صادق بند و نزد ابو

[illegible] آن نماز جایز است [illegible] این عمل گناهکار مکرر در این اختلاف است [illegible]

بلکه اگر [illegible] نماز مغرب [illegible] در عرفات بعد از غروب آفتاب پیش از آنکه [illegible] و قبل از طلوع صبح [illegible] این

یک شخص [illegible] نماز مغرب [illegible] پس بر او اعاده آن واجب نخواهد شد چنانچه

[illegible] اعاده آن بعد از طلوع صبح صادق واجب نشود ولیکن تاخیر مغرب در صورت مذکور

[illegible] شخص مذکور ترک این سنت نموده است بنا بر آن گناهکار [illegible] و دلیل [illegible]

[illegible] که [illegible] را [illegible] نماز [illegible] از [illegible] این [illegible]

[illegible] مغرب [illegible] تاخیر نماز مغرب واجب است و [illegible]

[illegible] آن نماز [illegible] شخص [illegible] اعاده آن

[illegible] صبح صادق [illegible] آن شخص [illegible] جمع نمودن میان آن [illegible]

[illegible] اعاده آن نماز مغرب [illegible]

[illegible] باقی ماندن

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] نماز [illegible]

حاصل میشود در اینجا معروف است [illegible] پس [illegible] پیش از غروب آفتاب [illegible] حاجیان [illegible]

[illegible] آن وقت عرفات است و بعد از آن باید که وقوف نمایند با امام بمزدلفه و وقوف

نمایند [illegible] امام [illegible] وقوف نموده است بمزدلفه و دعا

نموده است [illegible] در مشعر الحرام [illegible] چون

[illegible] و بعد از آن باید دانست که وقوف بمزدلفه

واجب است نزد علمای ما [illegible] لازم میشود [illegible]

دم [illegible] زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید امر کرده است

باید ذکر خدا [illegible] مزدلفه و از امر فرضیت و [illegible] ثابت

میشود و دلیل علمای ما [illegible] از وقوف نمودن

بمزدلفه [illegible] از مزدلفه [illegible] بمزدلفه [illegible] حج [illegible]

[illegible] در روایت مذکوره [illegible]

مذکور است و [illegible] بمزدلفه [illegible] معلوم شد [illegible]

مراد [illegible] علمای ما این است [illegible] پیغمبر صلعم [illegible] فرموده است [illegible]

وقوف نماید بمزدلفه [illegible] حج او تمام میشود زیرا که در این حدیث [illegible] تمام حج را

معلق کرده است بر وقوف نمودن بمزدلفه و این تعلیق دلالت میکند برآنکه وقوف بمزدلفه

واجب است ولیکن اگر ترک کنند آن را بسبب عذر چون ضعف و بیماری یا ترک کنند

بسبب خوف از ازدحام پس در این صورت بر او چیزی لازم نمی‌آید بنا بر آنچه مذکور شده که پیغمبر صلعم

صفای آن بیست جو ... ایستاده بود ... مزدلفه در موقف بیست لیعنی

جای اشتغال کسب ... الی ... بسوی جای موقف نیست بنابر

حدیثی که ... [illegible] ... بعد از طلوع آفتاب

باید امام ... [illegible] وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا که

... [illegible] ... پیش از طلوع آفتاب و باید دانست که بعد از رسیدن به منا شروع

نماید در رمی جمره ... از جمره عقبه که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگ ریزه است

و طریق رمی جمره عقبه این است که رمی کننده ایستاده شود در بطن وادی که ...

و اندازد سنگ ریزه را بجانب جمره عقبه که بلند است و باید که بیندازد هفت سنگ ریزه را

که قابل خذف است و خذف عبارت است از اینکه بیندازد سنگ ریزه را بر سر انگشت سبابه

و ... انگشت ابهام را ... و بعد از ... بیندازد ... حاصل آنکه رمی نماید بسنگ ریزه کوچک

قابل خذف نه بسنگ ریزه بزرگ زیرا که ... لازم ... بر خود ...

رمی نماید بسنگ ریزه که قابل خذف است ... بعضی ... ایذا رساند مر بعض دیگر را و ...

... رمی نماید بسنگ ریزه که ... بزرگ ... سنگ ریزه قابل خذف ... جایز است

... [illegible] ... آن حاصل است ... رمی نباید بسنگهای بزرگ که سبب

... ایذا رسد ... [illegible] ... شروع نمودن ... رمی جمرة العقبه این مسئله ...

... بعد از رسیدن به منا ... [illegible] ... از رمی جمرة العقبه

از پسی رمی نماید جمرة العقبه را از جانب فوق آن که بلند است جایز است زیرا که گروهی از علما

همچنان موضع را رمی کرده اند چون نبی افضل این است که از بطن وادی باشد [illegible] است

تو نی نماید و باید که با هر سنگریزه تکبیر گوید [illegible] مسعود و ابن عمر رضی الله عنهم که بجای

تکبیر سبحان الله بگوید جایز است [illegible] شود دیگر که از اذکار است

و باید که وقوف نماید نزد جمرة العقبه زیرا که پیغمبر صلعم [illegible] نکرد و توقف نمود است و باید که تلبیه

را قطع نماید با اول سنگریزه [illegible] روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع نمود تلبیه را نزد

انداختن اول سنگریزه [illegible] جمرة عقبه و بعد از آن باید دانست که کیفیت رمی

این است که [illegible] انگشت ابهام راست و باستعانت انگشت سبابه بگیرد

آن را و بیندازد آن را و مقدار رمی این است که میان رمی کننده و میان موضع افتادن

سنگریزه مسافت پنج ذراع باشد پس زیاده از آن چنین روایت کرده است حسن از ابی

[illegible] از ابی حنیفه رح و وجه آنها این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج ذراع رمی نیست چه

آن را طرح میگویند و در عرف رمی [illegible] در آن نیز یافته میشود لهذا اگر طرح نماید پس

[illegible] سنگریزه را در کمتر از پنج ذراع پس این کفایت میکند [illegible] باید انداخت و الا

ملامت کنی گنهکار میشود بسبب مخالفت سنت و اگر [illegible] سنگریزه را بر جمرة العقبه بنهاد این

کفایت نمیکند چه این [illegible] رمی نیست اگر انداخت یکی سنگریزه را بر جمرة العقبه یا بنظر

که هفت آن سنگریزه [illegible] جمرة عقبه و بالا [illegible] کفایت میکند زیرا که احتراز نمود

از آن ممکن نیست و اگر آن سنگریزه دور افتاد از آن پس کفایت نمیکند زیرا که رمی قربت و عبادت

[illegible]

بر فوت شدن [illegible] از وقت سنگ ریزه را ذفته انداز و

[illegible] میکند مر اینکه وقت سنگ ریزه بیفت [illegible]

بباید [illegible] اگر خواهد مرا نزدیک جمره عقبه

چه سنگ ریزه گرفتن از نزدیک [illegible] زیرا چه آن سنگ ریزه مردود گشت یعنی مردود و ملایم

نیست زیرا چه آن سنگ ریزه [illegible] زایل است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است و [illegible]

اگر چنین کند جایز است چه رمی بآن نیز متحقق میشود رمی نمودن بهر چیزی که از اجزای

زمین است جایز است [illegible] زیرا چه مقصود عمل رمی است و آن حاصل میشود بهر چیزی که از

اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود لیکن بخلاف آنکه اگر رمی نماید بطلا و نقره زیرا چه این

را نثار میگویند نه رمی بعد از فراغت از رمی جمرة العقبه قربانی نماید اگر خواهد و بعد

از آن حلق کند موی سر را یا قصر نماید آن را بجهت آنکه مروی است از پیغمبر علیه السلام که اول از

مناسک حج [illegible] رمی جمره عقبه است و بعد از آن ذبح و بعد از آن ذبح حلق و بجهت آنکه

حلق از اسباب تحلل است یعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید چنانچه ذبح سبب احلال

میشود محرم را [illegible] ذبح [illegible] پس [illegible] که می باید بر آن هر دو مقدم نموده شود و بعد از آن

[illegible] حلق از محظورات احرام [illegible] جمله [illegible] که محرم را منع است پس

باید که ذبح مقدم نموده شود بر آن و اینکه مذکور شد که اگر خواهد قربانی ذبح نماید پس وجه آن اینکه

ذبح نمودن قربانی در حق مفرد نفل است و [illegible] کلام در حج مفرد است پس او مختار است اگر

خواهد قربانی نماید و اگر خواهد نکند حلق نمودن افضل است بنسبت قصر بجهت آنکه پیغمبر علیه

و مودت رحمت خدا تعالی محققین را بخشی که سائلی ... [illegible]

سؤال کرده که ... مقصر ... رسول الله ... [illegible]

در بهشت بخشد خدا تعالی المحققین ... [illegible]

خدا تعالی المحققین ... [illegible] ... حلق

و ... [illegible] ... حلق ... غسل ... وضو

حلق ... [illegible] ... سزاوار تر

بهشت ... رسول خدا صلعم حاصل است ... [illegible]

... [illegible] ... حلق ... تقصیر نماید

... [illegible]

حلال ... [illegible] ... جماع ...

... [illegible] ... حلال

... [illegible]

... [illegible]

این جماع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

السار

و اینکه تحلیل ... بعد از ذبح پس وقت خود جهت ... وحلق جهة ... رمی ...
... نیاید ... تحلیل نیست بلکه تحلیل ... بعد از طواف زیارت
... طواف ...
... بعد از رمی وحلق و ذبح در روز عید ... باید
... یا بعد از آن روز ... از دهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف را طواف
زیارت میگویند ... زیرا ... روایت ... از حلق و ... پس
... طواف خانه کعبه کرد ... مراجعت نمود بمنا و نماز ظهر بمنا گذارد و باید دانست وقت
طواف زیارت ... ایام ... دهم و یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحجه
است ... طواف را بر ذبح ... پس ... بعد از ذبح ... باید
طواف ... طواف زیارت ... و باید دانست ... اول ... طواف
زیارت بعد از ... صبح ... زیرا ... قبل از آن ... وقت وقوف ... است
... طواف زیارت بعد از وقوف ... در ... روز از ایام ... طواف ...
نماید ... اما روز اول ... افضل است ... در روز
عید ... در حدیث آمده است که افضل ایام ... اول آن است و باید ... بعد از
... سعی ... میان صفا و مروه ... طواف و سعی ... نماید میان
صفا و مروه ... بعد از طواف ... میان صفا و مروه ... نموده باشد ... رمل نماید در
طواف زیارت ... بعد از طواف ... میان صفا و مروه زیرا ... مشروع
... همچنین رمل ... مشروع نیست ... طوافی که بعد از آن سعی ... باید ...

و بعد از طواف زیارت دو رکعت نماز گذارد در پس مقام دو رکعت برای ختم طواف [illegible] واجب [illegible]

باشد خواه فرض خواه نفل بنا بر [illegible] سابق مذکور شد در طواف قدوم [illegible] بعد از

طواف زیارت جماع نیز حلال میگردد ولیکن [illegible] که بسبب طواف [illegible]

بسبب حلق حلال شده بود طواف [illegible] و لیکن [illegible] جماع موقوف [illegible]

[illegible] طواف زیارت فرض است [illegible] و [illegible] ارکان حج است زیرا که خدای تعالی [illegible]

قرآن مجید بآن امر کرده است [illegible] طواف [illegible] بیت العتیق [illegible] اگر [illegible] است از [illegible]

[illegible] و باید دانست که این طواف را طواف افاضه و طواف یوم النحر نیز میگویند [illegible] تاخیر نمودن

طواف زیارت از ایام نحر مکروه است [illegible] آنچه مذکور شد که طواف زیارت [illegible] ایام مذکور

پس اگر تاخیر کند [illegible] طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود بر او دم [illegible] قربانی [illegible]

[illegible] بیان آن خواهد آمد در باب جنایات حج ان شاء الله تعالی و باید دانست که بعد از

طواف زیارت باید که مراجعت نماید بمنی و در آنجا اقامت نماید [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible]

در روز دوم از ایام [illegible] رمی نماید هر سه جمره را [illegible] ابتدا نماید بجمره که متصل [illegible]

رمی کند آن را بهفت سنگریزه و تکبیر [illegible]

رمی کند جمره را که متصل [illegible]

[illegible] جمره عقبه [illegible]

[illegible]

وقوف [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] تکبیر و تهلیل بگوید و درود بخواند
[illegible] قول [illegible] علیه و سلم [illegible]
[illegible] که [illegible] و مراد از آن برداشتن
[illegible] نفس در دعای خود طلب مغفرت نماید
برای [illegible] در دعای خود گفته که اللهم اغفر للحاج و لمن استغفر له الحاج
بار خدایا [illegible] حاجیان را و کسی را که طلب آمرزش کنند حاجیان برای او و بعد از آن باید
که [illegible] بعد از رمی [illegible] بعد و توقف سنت زیرا که آن وسط عبادت
است [illegible] بعد از آن رمی دیگر نیست [illegible] بعد از آن و توقف نماید زیرا که عبادت
[illegible] جمره عقبه و توقف نیست در روز عید نیز
[illegible] دوازدهم ذیحجه
[illegible] سه جمره را بعد از وقت [illegible] چنانچه [illegible] بعد از آن از
[illegible] جایز [illegible] نمودن [illegible] نماید [illegible] که رمی
[illegible] بعد از وقت [illegible] و افضل [illegible] است [illegible]
[illegible] که جایز است و اگر
[illegible] توقف نماید [illegible] که صبح صادق گردد در این
[illegible] بعد از [illegible] صبح صادق وقت رمی [illegible]
[illegible] صبح صادق پیش از وقت [illegible]
[illegible] گفته اند که رمی پیش از وقت [illegible]

روز عید جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر جایز نیست و تفاوت نیست ما بین روز عید

و میان روزهای دیگر در این [illegible] روز عید [illegible] از [illegible] صبح صادق [illegible]

و [illegible] روزهای دیگر [illegible] صبح صادق و میان روز عید [illegible]

[illegible] روزهای دیگر [illegible]

[illegible] موافق [illegible] وجه این است که [illegible]

[illegible] جایز است و دیگر [illegible]

[illegible] جواز تقدیم رمی بر وقت زوال

[illegible] رمی جایز نیست مگر بعد از وقت زوال بنابر

روایت [illegible] در آن روز جایز نیست پس [illegible]

[illegible] روز عید پس اول وقت رمی در این روز از صبح صادق

است و تا [illegible] اول وقت [illegible] در روز عید بعد از نصف شب [illegible]

[illegible] اجازت است [illegible] را که رمی نمایند در وقت [illegible]

علمای ما [illegible] که رمی ننمایند جمره عقبه را مگر بعد از صبح صادق [illegible]

روایات [illegible] رمی ننمایند جمره عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب پس از حدیث [illegible]

ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است و از حدیث [illegible] ظاهر شد که افضل وقت

آن بعد از طلوع آفتاب است [illegible]

[illegible] وقت [illegible] ست و رمی [illegible]

از روز

از وقت رمی غایت آنکه پس مع الصعوبت مذهب رمی البدایة نخست بی شبهه جواب بود و بعد از آن

باید دانست که نزد ابی حنیفه رح فی یوم النحر وقت رمی از صبح صادق است تا غروب

آفتاب بعلت قول پیغمبر [illegible] ح و دیگر روز رمی است پس از این حدیث

معلوم شد که این روز تمامی [illegible] تمامی آن روز تا غروب آفتاب است و از ابی یوسف

رح مروی است که وقت آن از صبح تا [illegible] زوال است و حدیث مذکور حجت است بر وی از

پیغمبر علیه السلام [illegible] رمی جمره عقبه تا آنکه وقت شب رسید باید که رمی کند و وقت شب [illegible] علیه السلام

نهی از این است [illegible] چنانکه مذکور شد و اگر تاخیر نماید رمی جمره عقبه تا آنکه روز دیگر رسید

باید که رمی کند از برای آنکه [illegible] روز دیگر [illegible] وقت رمی است و در این صورت [illegible] لازم می آید

نزد ابی حنیفه رح بسبب تاخیر نمودن رمی از وقت آن چنانکه مذهب وی است

اگر رمی کند کسی جمره عقبه را در حالت سواری جائز است بسبب آنکه فعل رمی در این حالت نیز

حاصل میشود و باید دانست که هر جمره که از پس [illegible] رمی دیگر است پس

افضل [illegible] بعد از آن [illegible] رمی نماید در حالتیکه پیاده باشد و هر جمره که بعد از آن رمی دیگر نیست

پس آن را رمی کند در حالت سواری زیرا که هر جمره که بعد از آن رمی دیگر است پس بعد از آن

وقوف است چنانکه [illegible] مذکور شد پس باید که آن را رمی نماید در حالتیکه پیاده باشد

تا [illegible] بوجه احسن [illegible] مشغول شود و بیان افضلیت از ابو یوسف رح مروی است

باید که [illegible] نماید [illegible] رمی است [illegible] نماید و [illegible]

در آن [illegible] در جای دیگر پس آن مکروه است زیرا که پیغمبر صلعم در [illegible]

و هرکس درین شب نمود هر کسی را اقامت بسیار در منا در شبهای مذکوره و معذور اگر کسی معذور

بیتوته نماید در آن شبها جای دیگر پس بر او چیزی لازم نیست اما نزد علمای ما بخلاف

قول [illegible] در منا در شبهای مذکوره

[illegible] شبهای مذکوره و واجب نیست

اما مسنون [illegible] در منا در شبها [illegible] از افعال حاج نیست لهذا سبب ترک آن جبر نقصان

آن واجب نخواهد شد [illegible] از برای مناسب و اشیای خود را مکه فرستند پیش از فراغت نمودن

از رمی جمار و خود اقامت نماید در منا [illegible] از رمی جمار فراغت نماید لیکن این مکروه است چه

این مروی است هرکس از آن منع کرده و تادیب می نمود کسی را که چنین می نمود و چه هست [illegible]

دل او متعلق خواهد شد با اشیا [illegible] در منا [illegible] هرگاه بعد از فراغت از رمی جمار

از منا کوچ نماید [illegible] باید که فرود آید در [illegible] محصب و ابطح [illegible] چه رسول خدا صلعم

در آن فضا [illegible] نزول فرموده است [illegible] آنچه مروی است [illegible] پیغمبر صلعم با صحاب کرام فرمود که ما فردا

فرود خواهیم آمد در خیف بنی کنانه [illegible] جمع شده بودند [illegible] و با یکدیگر عهد

نموده بودند [illegible] نباشد [illegible] بنی هاشم [illegible] روا [illegible]

بنی هاشم [illegible] قریش [illegible] معلوم شد که مقصود پیغمبر صلعم از

آمدن در [illegible] اظهار [illegible] خدا تعالی بود [illegible]

سنت خواهد بود [illegible] و بعد از آن داخل شود در مکه و طواف خانه کعبه نماید [illegible]

و [illegible] طواف [illegible] نماید و این طواف را طواف الصدر و طواف الوداع نامند زیرا چه

طواف [illegible]

طواف نسا کنند و این طواف در تمامی اجزا باید خانه کعبه [illegible] و بازگشت می نماید بسوی [illegible]

[illegible] طواف النسا واجب است بر [illegible] طواف بنابر قول شافعی [illegible] دلیل

[illegible] است [illegible] تا آنکه بعضی گفته اند که [illegible] باید که [illegible] باشند که طواف

خانه کعبه [illegible] طواف [illegible] جایز است و بعد از آنچه مذکور

شد [illegible] طواف نسا واجب است [illegible] در حق [illegible] و در حق [illegible] واجب است

[illegible] خانه کعبه را و از خانه کعبه [illegible] بجای دیگر

و طواف النسا [illegible] مذکور شد [illegible] مشروع است [illegible]

[illegible] طواف النسا [illegible] مذکور شده است که بعد از [illegible]

[illegible] طواف [illegible] باید که [illegible] چاه زمزم [illegible]

[illegible] خود را از آب چاه زمزم کشید و بنوشید از آن [illegible]

[illegible] مستحب است که [illegible] خانه کعبه [illegible] آن را نیز

[illegible] عبارت است از ما بین حجر اسود تا [illegible] خانه کعبه [illegible] باید که سینه

و روی خود را بر ملتزم و پشت نماید [illegible] خانه کعبه [illegible] و بعد از آن

[illegible] بسوی [illegible] روایت است که [illegible] عمل کرده است و باید

که فقها گفته اند که [illegible] برگردد از خانه کعبه [illegible] روی او بسوی خانه کعبه باشد

[illegible] خانه کعبه [illegible] باید که بر این طور برود تا آنکه از مسجد

حرام خارج شود و این بیان تمام حج است والله اعلم

اگر محرم داخل نشود در مکه و بیرون رود بسوی عرفات ...
نماید هر آن مطابق ... سابق مذکور شد پس طواف قدوم ازو ساقط می گردد ...
نزد ... را بنا بر ... تر است ... افعال و ارکان ... بعمل
... آن ... هوای ... مذکور شد ... بعمل ...
طواف قدوم ... و صحیح جبر نقصان لازم نمی آید زیرا که طواف القدوم سنت است و
بسبب ترک سنت ... جبر نقصان واجب نمی شود ... هر که وقوف بعرفات
نماید از ابتدای وقت زوال روز عرفه تا ... روز عید پس ... حج او
صحیح میشود پس اول وقت وقوف نمودن بعرفات بعد از وقت زوال روز عرفه
است نزد علمای ما بجهت آنکه ... و وقوف بعرفات نمود ... بعد
از وقت زوال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و ... فرمود است
هر که وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج او صحیح میشود و هر که وقوف
بعرفات نماید تا وقت شب ... پس حج او فوت میشود و این بیان آخر وقت
وقوف بعرفات است و امام مالک ... اول وقت آن بعد از ...
روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است در روز عرفه ...
است حجت است ... بعد از زوال ... آنست که هر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات
نماید بعد از وقت زوال و یا بعد از آن در ... ساعت ... نماید بسوی مزدلفه
پس این جایز است نزد علمای ما زیرا که پیغمبر صلعم فرمود است که هر که وقوف بعرفات نماید

...

بعضی گفته‌اند از جانب او جایز نیست پس بر مستطیع حج او تمام میشود و لفظ یا علم تخییر است و امام مالک رح
گفته است که اگر بعد از فوت وقوف مشتبه نیست تمام نکند بلکه فسخ شود و باید که در حج دوم
از جهة اصحاب مذهب مذکور [illegible] اگر شخصی بلند در کوه عرفات در
حالت نوم یا در حالت بیهوشی [illegible] اند گران موضع عرفات است پس یا وقوف
عرفات هم بشمرده میشود و همچنین کفایت میکند زیرا چه احرام رکن است ما قبل شد در عرفه رکن است
در نوم و بیهوشی تمام و منافی آن نیست چرا که امساک که رکن روزه است متحقق میشود در حالت
نوم و بیهوشی بخلاف نماز چه آن در حالت بیهوشی یا خواب جائز نیست و جز این نیست که جهل و
عدم اطلاع بر آن مخل نیست است و نیت برای هر رکنی علیحده شرط نیست
اگر شخصی بیهوش گشت و رفیق او از جانب او تلبیه گفت و احرام نمود پس این جایز است نزد
ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته‌اند که جایز نیست و اگر کسی امر کرد از رفقا یعنی را بانکه احرام نماید از
جانب او اگر او بیهوش گردد یا بخوابد و آن انسان مامور احرام بست از جانب او پس این
صحیح است بالاجماع حتی که اگر آن کس بعد از هوشیار شدن یا بیدار شدن افعال حج بجا آورد جایز
است حج و دلیل صاحبین رح این است که در صورت اول شخص مذکور برای احرام نکرده است و
اذن نداده است غیر را باینکه از جانب او احرام نماید چه اذن از و یافته نشده است نه
صریحا نه دلالة اما در صورت ثانی پس آن ظاهر است و اما دلالة پس بجهت آن است که ثبوت اذن
دلالة موقوف است بر اینکه غیر اعلم این باشد و فتوای جواز او غیر او جایز است و این بر
اکثر علما و فقها نمی‌داند پس عوام را بطریق اولی از آن خبر نخواهد بود بخلاف آنکه صریحا

اگر کرده نشود آن نیز معتبر است دلیل ابی حنیفه رح اینست که انسان برگاه عقدر فاقیت حج نماید

با شتغال بما بین او جنانست تنها نماید اگر چه بیست از اینها و چیزی که او بجا آورده است محدود از آن

نمی تواند کرد و در حج احرام مقصود است [illegible] مذکوره اول آن تا بیت

در روی یا ولایت و عدم جواز اول آن تا [illegible] قبیل این و جواز حکم بر دلیل است

زنان بمنزله مرد است در جمیع آنچه مذکور شد زیرا چه زنان مخاطب است بشرایع شرعی مانند

مرد مگر این قدر فرق است که زنان سر خود را وا نمیکنند زیرا چه سر او عورت است و باید که

زن روی خود را وا نماید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که احرام زن در روی اوست و اگر

زن در روی خود پارچه را مثلا او بر آن نماید باین طور که آن پارچه بروی او متصل نگردد

بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چنین مرویست از عائشه رضی و بجهت

آنکه آن بمنزله آرام رفتن است زیر سایه محمل   زن را باید که تلبیه باواز بلند نگوید

زیرا در آن خوف فتنه است و همچنین رمل در طواف و سعی نشاید میان میلین اخضرین چه آن

محل ستر عورت است   زن را نباید که حلق نماید موی سر را بلکه قصر نماید آن را بجهت

آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است زنان را از حلق نمودن موی سر و امر کرده است ایشان را بانکه قصر

نمایند آن را و بجهت آنکه حلق نمودن موی سر مثله است در حق زنان چنانچه حلق ریش مثله است

در حق مردان و مانند کردن [illegible] است   زن را باید پوشیدن لباس دوخته جایز

است زیرا چه در پوشیدن لباس غیر دوخته کشف عورت است   زن را باید که استلام

حجر اسود نماید وقتی که در آنجا اجتماع و هجوم باشد زیرا چه مس سنت است و برای که مس نماید مرد و زنند

و بکار

بیکن که [illegible] [illegible] [illegible] اگر شخصی قلاده

[illegible] که شتر یا گاو قربانی خود بر بندد آن چیز حرم و این زاید بر نه میکوبند و همراه

[illegible] بسوی خانه کعبه [illegible] نمیگردد همراه آن شتر قربانی بجهت نقل

[illegible] بجهت [illegible] و یا غیر آن بجهت آنکه پیغمبر صلعم خود سنت

که ترک [illegible] چیزی در گردن شتر لبس او محرم نشود بجهت آنکه تلبیه برای اظهار اجابت امر

حج است و سوق هدیها در معنی تلبیه است در اظهار و اجابت امر حج زیراچه سوق هدیها نمیکنند

مگر کسیکه اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متحقق میشود بفعل چنانچه متحقق میشود

بقول لبس بسبب آن محرم [illegible] شد بجهت آنکه نیست حج متصل گشت بفعلی از خواص احرام

و باید دانست که بیان قلاده بستن این است که ببندد در گردن شتر خود پاره نعل را یا گرده

توشه دان را یا پوست درخت را   اگر شخصی قلاده بندد در گردن شتر و بفرستد

آن را و خود همراه آن نرود و سوق نکند آن را پس درین صورت او محرم نمیشود بجهت آنکه

گفت بیبی عایشه رض که من می بافتم قلاده هدیهای رسول خدا صلعم و او صلعم می فرستاد آنها

را و خود اقامت میکرد میان اهل خود در حالت حلال یعنی بغیر احرام و همچنین اگر بفرستاد

هدی را پس روان شود محرم نمیگردد حتی که لاحق شود هدیها مذکور و سوق کند آن را زیراچه

در وقت متوجه شدن بر گاه حاضر نیست پیش روی او هدی که سوق نماید آن را پس

یافته نشد از وی مگر مجرد نیت و بمجرد نیت کسی محرم نمیشود و هرگاه لاحق شود با آن و سوق

نماید آن را یا لاحق شود با آن اگرچه سوق ننماید آن را پس مقبول است نشود نیست او بفعلیکه

از خواص احرام است لهذا در حین جلال محرم میگردد چنانچه اگر سوق آن میکرد در اجمال دیگر

هدی برای تمتع باشد پس در صورت بعد از پوشانیدن آن اگر متوجه شود بسوی خانه کعبه بجهت

حج پس او محرم میشود و اگر نفرستد متوجه بسوی شود و ... فرستادن هدی اعتبار نمیشود

شدن بسوی خانه کعبه بجهت حج محرم ... شود ... اگر در صورتیکه آن هدی

تمتع باشد چه در صورت ... وقت متوجه شدن محرم می‌شود و این بنابر استحسان است

و بنابر قیاس جایز نیست و وجه قیاس آن است که مذکور شد که مجرد نیت معتبر نیست تا

آنکه مقارن نشود بفعلیکه از خواص احرام است و وجه استحسان این است که این هدی تمتع مشروع

است ابتدا از جهت جزای جنایت و نسکی از مناسک حج است از روی وضع شرعی

چه آن مختص بمکه است و در آنجا ذبح نموده میشود و واجب است برای شکر تمتع یعنی جمع نمودن

میان دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عمره و غیر هدی تمتع گاهی واجب

میشود بسبب جنایت مختص بمکه نیست لهذا اکتفا نموده شد در آن بمجرد متوجه شدن

بسوی خانه کعبه بجهت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تمتع تحقق احرام موقوف میماند

بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام است اگر جل پوشاند هدی را

یا اشعار آن نماید یا قلاده بندد در گردن گوسفند پس در هر صورت او محرم نمیگردد زیرا جل

پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی و دفع مگس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار

مکروه است نزد ابی حنیفه پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین پس اشعار اگرچه حسن

است وقتیکه اشعار نموده میشود برای معالجه بخلاف قلاده بستن چه آن مختص است

بهدی

به بدنه یا به قلاده بستن و نحر کردن که شتر باشد نه معتاد است و نه سنت و باید دانست که هدی از دو
چیز میشود یکی شتر و دویم گاو و نزد شافعی بدنه فقط از شتر است زیرا چه شعر جلو [illegible] موجود است
که یک بدنه ... رجوع در رفت اول [illegible] بلکه بس او با مانند آن کس است که هدی کند بدنه را یعنی
شتر را و کسی که بعد از آن ... [illegible] که هدی کند گاو را و چه از این حدیث معلوم میشود
که ... فقط زیرا چه در این حدیث بدنه بمقابل گاو واقع شده است و دلیل علمای ما
این است که بدنه در لغت شتر و گاو هر دو را میگویند لیکن از زبانی ... گاو را ... کسی
میکنند چنانچه ... کفایت میکند هفت کس را و مراد از بدنه در حدیث مذکور شتر است بقرینه آنکه
بمقابل گاو واقع شده است والله اعلم
در بیان قران و تمتع باید دانست که قران عبارت است از بستن احرام عمره و حج معا نماید از میقات
و باید که بعد از دو رکانه نماز با ... دعا بخواند اللهم انی ارید العمرة والحج فیسرهما لی وتقبلهما منی ...
قران عبارت است از جمع نمودن میان حج و عمره لیکن اگر کسی احرام عمره نماید از میقات و پیش از
چهار شوط از طواف آن احرام حج نیز نماید قران میشود زیرا چه جمع نمودن میان حج و عمره متحقق
میشود در این صورت و معنی تمتع نفع گرفتن است باداء دو عبادت که عبارت است از حج و عمره
در سفر واحد بی آنکه المام صحیح نماید با اهل خود میان عمره و حج و طریقش این است که از میقات
احرام بعمره نماید فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از آن حلق یا قصر هرچه خواهد بکند و بعد
از آن از احرام عمره بیرون شود و حلال گردد و با همان حالت در مکه اقامت نماید و بعد از آن بتاریخ
هشتم ذی الحجه که از یوم الترویه میگویند احرام حج نماید از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ...

بینند و باید دانست که هر که قران بنماید او را قارن میگویند و تمتع کننده را متمتع و مفرد کننده را مفرد

و مفرد را افراد و باید دانست که درین باب دو فصل است فصل اول در بیان احکام قران

قران افضل است از تمتع و افراد [illegible] است که افراد افضل است و

[illegible] تمتع افضل است [illegible] تمتع و در قران مجید [illegible] قران

در قران مجید [illegible] و دلیل شافعی یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که [illegible]

است و دوم این است که در افراد زیاده تلبیه و نسبت دوم حلق است و دلیل [illegible]

است [illegible] فرموده است [illegible] که با آل محمد احرام حج و عمره نمایند معا و دوم این است که در قران

تمام نمودن در [illegible] است پس قران مانند روزه اعتکاف است و مانند حراست [illegible]

نمودن [illegible] اسلام را [illegible] نماز تهجد و جواب از دلیل دوم شافعی این است که تلبیه

غیر محصور است و نسک منقصور نیست و سبب حلق از عبادت بیرون میشود محرم پس سبب آن

ترجیح واقع نمی شود تا سبب آن افضلیت ثابت شود و جواب از دلیل اول که [illegible] است

این است که کافران در ایام جاهلیت میگفتند عمره نمودن در ماه های حج بزرگترین گناهان است

و مراد از حدیث مذکور نفی قول اهل جاهلیت است و در قران نیز در قران مجید است [illegible]

خدا تعالی در قران مجید فرموده است که تمام کنید حج و عمره را برای خدا تعالی و مراد ازین آیت

احرام حج و عمره نمایند از خانه خود و بعد ازان بدانکه در قران تعجیل العلام است دوم استدامت

احرام و دوام آنست از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره [illegible]

[illegible] افضل و اولی از تمتع خواهد بود و بعضی گفته اند که اختلاف میان علمای ما [illegible]

بنابران [illegible]

نماید قارن نیست که قارن بنزد علمای ما یک طواف و یک سعی به نیت هر دو نماید و نزد شافعی نیز یک طواف و
یک سعی به نیت نماید و اگر در دل نیت هر دو نماید و تلبیه بر هر دو بگوید پس این نیت تلبیه کفایت
میکند و تلفظ به نیت و تلبیه [illegible] خلاف است هرگاه داخل مکه شود باید که ابتدا
نماید به طواف عمره که هفت شوط بود [illegible] شوط اول رمل نماید و بعد از آن
سعی نماید میان صفا و مروه و باین افعال عمره تمام میشود چه عمره ازین عبارتست و بعد از آن
شروع نماید در افعال حج پس طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد از آن سعی نماید میان صفا و
مروه چنانچه سابق در بیان حج مذکور شد و بدانکه در قران تقدیم عمره بر حج سنت است و در
تمتع عمره مقدم است بر حج چه خدای تعالی در قران مجید در بیان تمتع عمره را مقدم ذکر نموده است و قران
۹ قارن را نیابد کرد در معنی تمتع است پس در قران نیز عمره مقدم اد[ا] نموده خواهد شد بر حج
[ا]ز ادای عمره پیش از ادای حج حلق نماید زیرا چه احرام او در حق حج باقی است و حلق نمودن در حالت
احرام حج جنایت است بلکه قارن را باید که حلق نماید در روز عید چنانچه متمتع کند و در روز عید
حلق نمی نماید به سبب آن حلال میگردد نه به سبب ذبح نزد علمای ما چنانچه مذکور شد بلکه سبب حلق حلال میگردد
به سبب ذبح و بعد از آن باید دانست که آنچه مذکور شد نزد علمای ما است و نزد شافعی نزد قران
یک طواف و یک سعی می نماید و آن برای حج و عمره هر دو کفایت میکند بجهت آنکه پیغمبر
صلعم فرموده است که عمره در حج داخل شد تا روز قیامت و بجهت آنکه بنای قران بر تداخل است
بنا بر آن اکتفا نموده میشود در آن به تلبیه واحد و سفر واحد و حلق واحد پس همچنین اکتفا نموده خواهد شد
به طواف واحد و سعی واحد و دلیل علمای ما که این [illegible] هر گاه جمع کرد ابن سعید در طواف کرد

و در سعی نمود عمره بعضی با وگفت که هیچ نمودی لست [illegible] این است که قول عبارت

است از خود نمودن نیک عبادت بسوی عبادت دیگر از آن و در عبادت حج هم [illegible]

متحقق نمی شود [illegible] ابتدا نموده [illegible] سعیم این است که منافی [illegible]

در عبادت لیکن برای [illegible] از حج و عمره [illegible] نمود نخواهد [illegible]

که برای [illegible] و واحد [illegible] واحد [illegible] اگر این حج [illegible]

حج سعی و سلامت و [illegible] برای [illegible] و [illegible] برای حلال شد لما ست بخلاف ارکان حج آن

مقصود است [illegible] اعمال برای [illegible] علیحده باید ایا نمی بینی که در شغل نماز نفل متداخل نمی شوند

و [illegible] و [illegible] ان را [illegible] پس سبب آن این است که داخل

شد و وقت [illegible] نماز [illegible] قارن اگر در طواف [illegible] نماید پس

[illegible] عمره [illegible] در وقت نماید پس در [illegible] ملبد [illegible] او [illegible] چیزی

در [illegible] است و [illegible] که چنین [illegible] جهت [illegible] تأخیر سعی عمره از طواف التحیة

و تقدیم طواف التحیة بر سعی [illegible] لازم نمی [illegible] ولیکن بسبب ان چیزی لازم [illegible]

بر او لازم نمی [illegible] بعدم لزوم نزد صاحبین رح پس ان ظاهر است [illegible] بسبب تقدیم و تأخیر

[illegible] دم لازم نمی [illegible] و بعدم لزوم آن نزد ابی حنیفه رح بنا بر آن سبب

التحیة نزد او سنت است و بسبب [illegible] دم لازم نمی [illegible] بسبب تقدیم آن بر سعی عمره

باطل [illegible] نخواهد شد و تأخیر سعی بسبب اشتغال [illegible] موجب دم [illegible] تأخیر آن

بسبب اشتغال بطواف موجب دم نخواهد شد . قارن [illegible] جزء [illegible] فارغ .

شود

شود و بعد از صوم باید که [illegible] و اما نزد شافعی [illegible] که در

مکه [illegible] بعد [illegible] روزه [illegible] قران [illegible] زیرا که

در [illegible] در قران تمیز خواهد

شد [illegible] آنچه مذکور خواهد شد در باب

[illegible] اگر نباشد [illegible] این سه چیز که ذبح کند از آن پس باید که

سه روزه دارد در ایام حج که آخر آن روز عرفه باشد و بعد از مراجعت بسوی اهل خود هفت روزه

روزه دارد زیرا که حق تعالی در حق متمتع در قرآن مجید چنین فرموده است و قران مثل اوست

و بدانکه افضل این است که سه روزه بدارد [illegible] در ایام حج [illegible] آخر آن روز

عرفه واقع شود زیرا که روزه بدل است پس مستحب است که تاخیر نموده شود تا آخر وقت

از جهت امید آنکه شاید بدل دیگر که اصل است پیدا کند و او بر اصل قادر شود و بدانکه اگر آن سه

روزه را در مکه ادا نکرد [illegible] و بعد [illegible] ایام تشریق جایز است و نزد

شافعی [illegible] جایز است زیرا که در قرآن مجید مذکور است که از بعد مراجعت بسوی خانه خود

[illegible] داشتن آن هفت روزه [illegible] حکم جایز [illegible] مگر [illegible] اقامت نماید در

[illegible] جایز است زیرا که [illegible] مراجعت نمودن او بسوی خانه خود

[illegible] است [illegible] علمای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید مذکور است که هفت روزه را بعد

بعد از مراجعت [illegible] آن است که هفت روزه دارد بعد مراجعت از حج [illegible]

[illegible] اگر قارن را اتفاق داشتن سه روزه نشود در ایام حج [illegible]

روز عید رسید پس بعضی مصنفین نیز شده با آنکه دم [illegible]

این سه روزه نیز قضا خواهد کرد و بعد ایام تشریق نیز [illegible]

در وقت آن اتفاق است [illegible] بعضی گفته‌اند

این سه روزه خواهد داشت [illegible] نص قران مجید [illegible]

روزه باید گرفت [illegible] علمای [illegible]

که روزه داشتن در ایام تشریق نهی وارد شده است چنانکه مشهور است پس نص قران محمول خواهد

شد [illegible] ایام تشریق [illegible] بعد از ایام تشریق میزان [illegible] قضا [illegible]

روزه [illegible] نص شرع و نص شرع دلالت میکند

[illegible] ایام حج [illegible] جایز خواهد شد بعد [illegible]

[illegible] صورت مذکوره [illegible]

نمودن [illegible] ذبح نمودن [illegible] جایز است [illegible]

[illegible] لازم میشود [illegible] قران [illegible]

[illegible] اگر داخل نشود قاری در مکه [illegible]

[illegible] عرفات [illegible] لازم [illegible] عمره را ترک [illegible]

الکنون ادای عمره [illegible] عمره [illegible]

[illegible] افعال حج بنا کرد و این خلاف [illegible] است [illegible]

[illegible] وقوف بعرفات نکنند [illegible] عمره را ترک کرد و این نزد صاحبین [illegible]

روز عید

نزد صاحب مذهب ابی حنیفه [illegible] بسبب [illegible] و در صورت مذکوره دم قران از وی ساقط [illegible] شود چه
[illegible] قران [illegible] ولیکن [illegible] دم لازم [illegible] لازم است [illegible] که قضای [illegible] بر
[illegible] بعد از شروع ترک کردن آن را [illegible]
[illegible] بر کسیکه بعد از شروع نمودن او در عمره [illegible]
تا [illegible] والله اعلم

در بیان احکام تمتع — تمتع افضل است از افراد به ظاهر روایت و از ابی حنیفه [illegible]
[illegible] افراد افضل است [illegible] تمتع [illegible] شود برای عمره [illegible] شود برای حج و وجه
[illegible] آنست که [illegible] تمتع حج نمودن [illegible] مانند قران و قران افضل است
[illegible] زیاده [illegible] دم چه در تمتع دم [illegible] متمتع
[illegible] برای حج واقع [illegible] اگر چه [illegible] آن ادا می نماید و این منافی آن [illegible]
[illegible] برای حج واقع شود چه عمره تابع حج است چنانچه [illegible] روز جمعه نمودن و [illegible] بسوی مسجد [illegible]
نماز جمعه واجب است و [illegible] مسجد مشغول شدن سنت جمعه منافی این [illegible]
سعی برای نماز جمعه واقع شود چه سنت جمعه تابع نماز جمعه است — باید دانست که متمتع
[illegible] یکی آنکه [illegible] شود بسوی خانه کعبه [illegible] هدی نماید و دوم آنکه سوق
هدی نماید و این متمتع را باید [illegible] طواف خانه کعبه نماید برای عمره و بعد از آن
سعی نماید میان صفا و مروه و بعد از آن حلق یا قصر نماید [illegible] حلال می شود از عمره [illegible]
[illegible] افعال [illegible] عمره [illegible]

افعالی کرده بود در امام مالک ره گفت است که دران علی مذهب و در این مسئله چیست که عمره و حج ست

سنت از شوافع است وسبب وقتل پیغمبر علیه السلم که در عمره قضا مروی است حج است براو و نیز حج است

براو قول او و بعالی محلقین را و سلم الآیه [illegible] نزد [illegible]

نازل شد بسبب در عمره قضا [illegible] و قتل [illegible] این [illegible] که سنت است

[illegible] احرام نموده شود به تلبیه و تحلل از ان [illegible] با تمتع — قطع تلبیه نماید

متمتع و قنبل شروع کند در طواف و مالک رح گفت است که قطع کند تلبیه را و قنبل نظر او نماید

[illegible] است خانه کعبه است و آن تمام میشود در باغتادن نظر بران دلیل

علمای مالکی این است که رسول خدا صلعم در عمره قضا قطع تلبیه نموده است در وقت استلام

حجر و در روایتی است [illegible] و در حال طواف [illegible] پس قطع کند تلبیه را و قنبل شروع نماید و طواف

وار [illegible] است از قطع [illegible] تلبیه را حاجی و قنبل شروع می نماید در رمی جمره عقبه — متمتع را

باید که بعد از ادای عمره اقامت نماید در مکه در حالتیکه حلال است زیرا که او حلال شده است از عمره

واحرام ان را که بود فراغت نموده است از ان و بعد از ان تا تاریخ هشتم که ان الیوم الترویه

[illegible] احرام حج نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر ان و احرام نمودن از حرم شرط است و از

مسجد شرط نیست زیرا که متمتع مذکور که در مکه اقامت میدارد بمنزله مکی است و میقات

برای احرام حج حرم است چنانچه ذکر ان بالا کرده شد و بعد از ان حج ادا نماید چنانچه مفرد حج ادا

می نماید زیرا که او ادای حج میکند ولیکن باید که متمتع رمل نماید در طواف زیارت و بعد از ان

سعی نماید ما بین صفا و مروه زیرا که طواف زیارت که فرض است اول طواف است بر حاجی [illegible]

مقدم نماید طواف قدوم را بر نماز بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه و اگر متمتع نیز بعد
از احرام حج طواف خانه و سعی میان صفا و مروه نماید و بعد از آن کوچ نماید و برود
[illegible] طواف [illegible] نکند همه سعی نماید بعد از آن میان صفا و مروه
[illegible] طواف [illegible] بر متمتع دم تمتع واجب است بنا بر نص قران
[illegible] که [illegible] دارد در ایام حج و هفت روزه دارد
[illegible] پس [illegible] این ده روزه تمام است که در قران بیان
نموده است [illegible] اگر سه روز روزه [illegible] متمتع که در ماه شوال و بعد از آن عمره نماید پس آن سه
روز [illegible] آن سه روزه که بر او واجب می‌شود در ایام حج حاصل آنکه این سه روزه
شوال بجای آن سه روزه [illegible] سبب وجوب آن سه روزه تمتع است
چون [illegible] در ایام ماه شوال تمتع نکرده است پس ادای آن سه روزه پیش از
تحقق سبب وجوب آن جایز نخواهد شد و اگر سه روز روزه دارد بعد از احرام عمره و پیش از
طواف پس آن جایز است نزد علمای ما و نزد شافعی جایز نیست زیرا که خدای تعالی
فرموده است که سه روز روزه دارد در حج و او تا هنوز در حج شروع نکرده است بلکه بعد از ادای
عمره در حج شروع خواهد کرد و دلیل علمای ما این است که متمتع مذکور در این صورت سه روزه را بعد
از تحقق سبب وجوب آن ادا نموده است پس جایز خواهد شد و مراد از حج در آیت مذکوره وقت
حج است بنا بر آنچه سابق مذکور شد و افضل این است که آن سه روزه را بطوری ادا نماید که روز
[illegible] یوم و روز عرفه واقع شود بنا بر آنچه سابق مذکور شد در قران [illegible] اگر [illegible] متمتع که

سوق هدی نماید تا بود که احرام کند و سوق هدیها نماید و این افضل است بجهت آنکه [illegible]
هدیها نموده است بنفس خود و بجهت آنکه در آن استعداد باشد [illegible]
آن هدیها شتر باشند باید که کوهان شتر را [illegible] تقلید نماید [illegible]
علامت رمی که سابق مذکور شده است در قربان [illegible]
است از برای نشان دادن جل نیست اگر قلاده در گردن [illegible]
برای اعلام است که آن هدیها است و [illegible]
تلبیه بگوید و بعد از آن قلاده ببندد در گردن هدیها زیرا که او محرم میگردد [illegible]
گردن هدیها هم منسوخ شد [illegible] سابق مذکور شد و اولی این است که [illegible]
تلبیه و سوق هدیها نماید . سوق هدی افضل است از کشیدن آن [illegible]
احرام نمود در ذی الحلیفه و [illegible] آن هدیها سوق نموده [illegible]
سوق اشعار بر وجه ابلغ و احسن حاصل می شود [illegible] آن افضل است [illegible]
بسبب رسیدن هدیها و میل کردن آن بجانب چپ [illegible]
صاحبین رح گفته اند که اشعار نماید بدنه را و ابوحنیفه رح گفته است که اشعار ننماید
که آن مکروه است و باید دانست که اشعار در لغت بمعنی بر آوردن خون است
و بیان آن این است [illegible] شکافته کردن آن را بطوری که زخم نیزه زنند در [illegible]
از جانب راست و فقها گفته اند اشبه بصواب این است که زخم زنند [illegible] در جانب
چپ [illegible] زخم زده است در جانب چپ [illegible] در جانب راست اتفاقا [illegible]
الوده کردانند

آنحضرت کرده اند که چون آن را با آن [illegible] برای اعلام هدی باشد والحسنت که این عمل مکروه است نزد ابی حنیفه

مکروه است و نزد صاحبین رح حسن است و نزد شافعی رح سنت است زیرا چه این عمل مروی است از پیغمبر

و از خلفای راشدین رض [illegible] این است که مقصود از قلاده بستن چه کردن

این است که کسی منع نکند [illegible] و اگر گاه [illegible] داخل شود [illegible]

[illegible] و نیز [illegible] تا بعد از آن [illegible] و برسانند آن را [illegible] شود و این مقصود در

اشعار به وجه اتم حاصل می شود چه اشعار مشتمل است به بدن بدنه و ازان منفک نمی شود ولی

وجه مقتضی است که اشعار سنت باشند ولیکن اشعار مثله است و ان نجاست معارض المانع وجه اول

است لهذا سنت گردانیده نشد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دلیل صاحبین رح این است

که اشعار دو جهت دارد یکی ازان میخواهد که اشعار سنت باشند و دیگر میخواهد که مکروه باشد لهذا

اشعار مستحسن گردانیده شد نه سنت تا رعایت هر دو وجه یافته شود و دلیل ابی حنیفه رح این است

که اشعار مثله است و ان [illegible] حرام است و جواب از دلیل صاحبین رح این است

که [illegible] معارض ترجیح مر جانب حرام را است و جواب از دلیل شافعی رح این است که پیغمبر صلعم

اشعار [illegible] برای محافظت آن چه کافران تعرض نمی کردند [illegible]

[illegible] مبالغه [illegible] اشعار و بعضی گفته اند که ابو حنیفه رح مکروه داشته است اشعار اهل زمان خود را

چرا [illegible] در اشعار [illegible] ازان خوف هلاکت میشد و بعضی گفته اند که نزد ابی حنیفه

[illegible] مکروه است [illegible] اشعار [illegible] رابعا ای ان احتیاط

سابق

[illegible] اشعار را [illegible] منع مذکور هر گاه داخل شود [illegible] طواف [illegible] نماید برای عمره چنانچه

نکرده باشد در هدی متمتعی که سوق هدی نمی‌کند پس این متمتع را باید که حلال شود بعد از ادای
عمره چنانچه حلال می‌شود بعد از ادای عمره متمتعی که بغیر سوق هدی تمتع می‌نماید بلکه لازم است
او را که حلال نشود بعد از آن که احرام حج نماید [illegible] ترویه زیرا که پیغمبر صلعم احرام حج
نموده بود و سوق هدی کرده بود و بعد از ادای عمره حلال نشد و فرمود که اگر پیشتر می‌دانستم
آنچه بعد دانستم سوق هدی نمی‌کردم و ادای عمره می‌نمودم و بعد از آن حلال می‌شدم و از این
حدیث معلوم شد که در صورتی که این متمتع سوق هدی نماید پس او حلال نمی‌شود بعد از
ادای عمره و باید [illegible] مر این متمتع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم ذی الحجه
مانند اهل مکه [illegible] مذکور شد و اگر بیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جایز
است بلکه متمتع هر قدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل است زیرا که در آن مسارعت است
در امر حج و زیاده مشقت است و این افضل است در حق هر دو متمتع یعنی متمتعی که سوق
هدی کند و آن که نکند . بر متمتع دوم نیز دم تمتع واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور
شد . متمتع اول هر گاه حلق نماید در روز عید پس درین هنگام از هر دو احرام حلال
می‌شود زیرا که حلق در حج سبب بیرون شدن از احرام است مانند سلام در نماز
. در حق اهل مکه تمتع مسنون نیست و نه قران و مشروع هم نیست در حق آنها بلکه افراد فقط
بخلاف شافعی رح که نزد او مسنون است و جایز است برایشان و دلیل ما آنچه خدای تعالی در
قرآن مجید فرموده است که آن کسی را است که از حاضران مسجد حرام نباشند بجهت آنکه تمتع
و قران برای تخفیف مشقت سفر مشروع شده است تا مسافر به یک سفر حج و عمره هر دو را ادا نماید و

برای [illegible]

[illegible] بعضی علما محتاج نشود چه در آن مشقت بسیار است و این جهت بایشان [illegible] شود

[illegible] اهل مکه [illegible] هر که ساکن باشد در داخل میقاتها جای مذکوره

[illegible] است [illegible] تمتع و قران مشروع نیست [illegible] مکی اگر

[illegible] قران [illegible] ادرین هنگام [illegible]

[illegible] متمتع که سوق هدی

[illegible] تمتع او باطل نگردد زیرا چه او الما م صحیح

[illegible] تمتع باطل نگردد و چنین مرویست از چند تابعین رض

و اگر [illegible] کند متمتع که سوق هدی نموده است تمتع او باطل نشود چه الما م ان صحیح نیست

[illegible] تمتع او نیز باطل نگردد زیرا چه او اداء عمره

و حج را [illegible] متمتع [illegible] بیک سفر ادا نماید و دلیل شیخین رح این مسئله

[illegible] کعبه واجب است و [illegible] تمتع [illegible]

[illegible] الما م او صحیح نیست بخلاف مکی [illegible]

[illegible] تا [illegible] سوق هدی کند [illegible] اداء

[illegible] الما م نماید باهل خود [illegible] نشود زیرا [illegible] واجب

[illegible] ممکن نیست

[illegible] پس الما م او باهل خود صحیح است و [illegible]

[illegible] متمتع [illegible] سوق هدی نکند [illegible]

متمتع نخواهد شد . اگر کسی احرام عمره نماید پیش از ماه های حج [illegible]

و ذی القعده و ده روز از ذی الحجه و طواف خانه کعبه نماید کل یا اکثر چهار شوط [illegible]

ماه های حج باقی شوطها یعنی طواف اداکند [illegible] احرام حج نماید پس آن کس متمتع [illegible]

زیرا چه احرام نزد علمای [illegible] و لکن نیست [illegible] آن بر ماه های حج [illegible]

افعال حج و عمره پس آن ضرورت که [illegible] شود در ماه های حج و در صورت مذکوره اکثر افعال [illegible]

یافته می شود در ماه های حج چه اکثر افعال عمره مذکوره یافته می شود در ماه های حج و اکثر حکم کل است

و اگر شخص مذکور پیش شوطها از طواف عمره مذکوره یا زیاده از آن نماید پیش از ماه های حج و بعد از آن

از عمره حج نماید در یک سال متمتع نمی شود بجهت آنکه او در صورت اکثر افعال عمره را ادا نموده [illegible]

ماه های حج و [illegible] آن این است که او سبب او آوردن اکثر افعال پیش از ماه های حج بجا آورده [illegible]

از او حج کند عمره او باطل نمی شود پس چنان شد که گویا او اصل [illegible] عمره خود پیش از ماه های

حج و مالک حج اعتبار کرده است انجام افعال عمره را در ماه های حج و حجت است بر او تعلیلی که سابق مذکور شد و

بجهت آنکه متمتع عبارت است از ادای عمره و حج بیک سفر حج در ماه های حج و آن یافته نمی شود در صورت

مذکوره و باید دانست که آنچه سابق مذکور شد که ماه های حج شوال و ذی القعده و ده روز از ذی الحجه است

پس آن مروی است از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن زبیر [illegible]

بر آنکه ده روز ذی الحجه فقط در ماه های حج داخل است این است بسبب گذشتن ده روز ذی الحجه

حج فوت می شود و اگر زیاده از آن از ایام ذی الحجه از ماه های حج [illegible] بسبب گذشتن ده روز

از آن حج فوت نمی شد و این دلالت می کند بر اینکه مراد از قول خدا تعالی الحج اشهر معلومات [illegible]

معلوم

[illegible] الرابع اجرای حج نمایند پس از اداء حج احرام [illegible] منعقد

منعقد [illegible] حج و نزد شافعی [illegible] منعقد نشود و اگر احرام حج [illegible] برای عمره منعقد [illegible] احرام

[illegible] شافعی حج و [illegible] نماید [illegible] و [illegible] نماید [illegible]

[illegible] جایز [illegible] احرام [illegible] حج جایز [illegible] و [illegible]

[illegible] مثل قتل صید و [illegible] و [illegible] حج [illegible]

[illegible] احرام [illegible] اعلی میقات است اگر [illegible] کوفه عمره ادا نماید در ماه‌های

حج [illegible] از عمره حلق یا قصر نماید و بعد از آن در مکه خانه [illegible] نماید و بعد از

[illegible] سال حج نماید پس او متمتع میشود زیرا که [illegible] بیک سفر ادا نماید در ماه‌های

حج و [illegible] اگر [illegible] بعد از فراغت از ادای عمره مذکوره خانه کیرد

در بصره و بعد از آن [illegible] و بعد از آن [illegible] سال حج نماید پس در این صورت بعضی گفته اند که متمتع

میشود بالاتفاق و بعضی گفته اند که او در این صورت متمتع میشود نزد ابی حنیفه فقط و نزد صاحبین

متمتع نمیشود زیرا که متمتع آن را میگویند که عمره او میقاتی باشد [illegible] احرام [illegible]

و حج [illegible] در این صورت حج و عمره [illegible] میقاتی است [illegible] ابی حنیفه [illegible] که سفر

[illegible] خود را [illegible] نماید [illegible] و در یک سفر

[illegible] و [illegible] عمره [illegible] نموده بود

[illegible] نماید [illegible] خانه کیرد در بصره و بعد از آن عمره ادا نماید در ماه‌های

حج [illegible] در آن سال [illegible] نزد ابی حنیفه و نزد صاحبین [illegible] متمتع میشود [illegible]

بود از حرم [illegible] نیت عمره [illegible] بجای آورد و پس بعد از فراغ [illegible]

سفر اول اهل [illegible] بسکنه وطن خود مراجعت نماید [illegible]

خود و بعد از آن عمره [illegible] در ماههای حج و [illegible] همان سال پس در این صورت [illegible]

متمتع میباشد بالاتفاق زیرا که در این صورت [illegible] سفر اول [illegible]

نمانده است بسبب مراجعت نمودن بوطن خود و آن یک سفر [illegible] بجا آورده [illegible]

آن پس بعد از فراغت نمودن از عمره فاسده [illegible] عمره [illegible]

عمره دیگر ادا نماید در ماههای حج و حج نماید در آن سال پس در این صورت [illegible] متمتع

بالاتفاق زیرا که عمره اولی [illegible] و عمره فاسده تمام شود سفر اول و بعد از آن [illegible] اهل مکه گردد

و تمتع مشروع نیست در حق اهل مکه [illegible] عمره نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن

سال پس هر کدام را که فاسد کند باید که ترک نکند از اینکه [illegible] افعال آن [illegible] تمام نماید زیرا که

ممکن نیست و هر که حاج شود و از عهده احرام [illegible] ادای افعال آن در این صورت ساقط میشود

دم تمتع [illegible] در این صورت تمتع محقق نشد چه تمتع عبارت است از آنکه ادا نماید [illegible]

صحیح [illegible] در این صورت [illegible] صحیح [illegible] نشد [illegible] اگر تمتع [illegible]

[illegible] دم تمتع ذبح نماید [illegible] دم تمتع [illegible] ادا شود [illegible]

[illegible] و در غیر [illegible] حکم [illegible] ذبح کند [illegible] از دم تمتع

[illegible] گردد [illegible]

[illegible]

محبه

بجهت آنکه مرویست که چنین اتفاق شده بود مر عایشه رض را پس ایشان ادای طواف باقی
افعال حج را ادا نموده بودند و بجهت آنکه طواف نمودن مشروط بمسجد است و توقف عرفات
بمسجد واجب نشده آن صحرا است و مسجد نیست سوال اگر مذکور شد که زن حایض غسل کرده احرام
نماید معقول نیست زیرا چه زن حایض را مادامیکه پاک نگردد غسل کردن وی را فایده نمی دهد
جواب آنست این غسل برای احرام است نه برای ادای نماز پس فایده آن ظاهر است

اگر زن بعد از وقوف نمودن بعرفات و بعد از طواف زیارت حایض گردد پس باید او از مکه مراجعت
نماید و برود بسوی وطن و طواف الصدر را ترک نماید و درین صورت بر او هیچ چیز لازم نمی آید بسبب
ترک نمودن طواف الصدر زیرا چه پیغمبر صلعم اجازت داده است مر زنان حایض را برای ترک
نمودن طواف الصدر هرگاه خانه گیرد در مکه و بعد از آن گذشت اختیار نماید طواف الصدر
بر او واجب نیست زیرا چه طواف الصدر بر کسی واجب میشود که صدر نماید یعنی بازگشت نماید بسوی
وطن خود و بعضی مذکور شد که نیت اختیار نمود مکه را و [illegible] خانه گیرد در مکه بعد از آن اراده
میشود بازگشت نمودن بسوی وطن پس درین صورت بر او طواف الصدر واجب نشود بسبب اقامت
نمودن او در مکه ساقط نشود طواف الصدر که واجب شده است و باید دانست که این روایت از
ابی حنیفه رح [illegible] امام محمد رح روایت کرده اند و وجه آن این است که هرگاه طواف الصدر
بر او واجب گشت بسبب داخل شدن وقت آن پس بعد از آن بسبب اقامت نمودن در مکه
ساقط نخواهد شد والله اعلم

فصل جنایات

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نماید بر او کفاره آن لازم می آید

پس اگر خوشبو نماید یک عضو کامل را مانند سر و ساق و امثال آن یا زیاده از آن پس یک دم لازم

می آید زیرا که جنایت کامل شود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو در عضو کامل

انتفاع حاصل میشود [illegible] لازم می آید کفاره کامل که عبارت است از دم و اگر استعمال [illegible]

نماید در کمتر از عضو کامل پس در هر روز صدقه لازم می آید بسبب قصور جنایت و محمد [illegible]

در صورت نیز واجب شود دم بقدر آن یعنی اگر خوشبو نماید حصه عضو را امثال [illegible] دم لازم

می آید بنا بر قیاس حلق ربع و در منتقی مذکور است که اگر استعمال خوشبو نماید در ربع عضو پس دم

لازم می آید بنا بر قیاس آن بر حلق موی سر و بیان فرق میان استعمال خوشبو در عضو و میان

حلق موی سر خواهد آمد انشاء الله تعالی و بعد از این بدانکه در هر جا که دم بجنایت لازم می آید در آنجا

ذبح نمودن گوسفند کفایت میکند مگر در دو موضع ذکر آن خواهد آمد در باب [illegible] انشاء الله

[illegible] چند در جنایت احرام [illegible]

واجب شود [illegible]

[illegible] لازم می آید [illegible]

خوشبو [illegible] لازم

می آید [illegible] استعمال خوشبو [illegible]

[illegible] لازم [illegible] خوشبو [illegible]

ابی یوسف [illegible] که اگر [illegible] کند سر خود را [illegible] برای علاج [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] مانند [illegible] و این صحیح است

تا بجویند که بمحرم رح [illegible] صاحب نصیر انتقاد نموده است بجهت آنکه بسر و روی [illegible] و برسر و [illegible] برد و کرده

[illegible] میکند [illegible] جنایت [illegible] ازال [illegible] نصیب [illegible] است   اگر کسی استعمال

روغن زیتون [illegible] دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که صدقه لازم

[illegible] گفته است که اگر استعمال آن نماید [illegible] موی پس بر وجه لازم نمی آید زیرا که

[illegible] در صورت اول بسبب استعمال روغن زیتون [illegible] دفع میشود نه در صورت دوم و دلیل

صاحبین [illegible] روغن مذکور از جمله مطعومات است ولکن استعمال آن در موی بسبب قتل [illegible]

[illegible] زوال [illegible] است پس استعمال آن جنایت قاصره است بنابر آن صدقه واجب خواهد شد

[illegible] و دلیل ابی حنیفه رح این است که روغن مذکور اصل خوشبوی است پس آن نیز خالی نیست از

خوشبوی [illegible] میکند موی را و دفع میکند [illegible] را و [illegible] پس استعمال روغن

زیتون جنایت کامل است بنابر آنکه [illegible] است [illegible] فواید [illegible] پس بسبب استعمال

آن دم لازم [illegible] جواب از دلیل صاحبین رح [illegible] بودن آن از قبیل مطعومات منافی

[illegible] نیست چه زعفران نیز از قبیل مطعومات است که در طعام انداخته می خورند آن را و معذلک

بسبب استعمال آن دم لازم می آید و بدانکه این اختلاف در روغن زیتون و کنجد است و فتیله

خالص باشد و اما وقتیکه آن روغن خوشبو نموده شود بگل بنفشه یا بگل یاسمین و مانند آن پس

در این صورت بسبب استعمال آن دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است و این فرق است که

استعمال آن نماید بر وجه استعمال خوشبو و اگر استعمال نماید بطریق دوا این طور که استعمال آن نماید

[illegible] قدم و جراحت برای [illegible] بر وجه کفاره لازم نمی آید [illegible] روغن مذکور

در نصفه روز پوشید پس ولیکن ... بعض ... جنایت است باین معنی که ...
ازین دم واجب است استعمال آن بمنزله پوشیدن نموده شد که استعمال آن بمنزله پوشیدن ...
جز بمنزله پوشیدن محض باشد چون ممنوع مثل ... است استعمال آن اگرچه ... دو ... است
دم لازم می آید اگر پوشید محرم جامه دوخته را یا پوشید سر خود را یک روز تمام
پس دم لازم می آید و اگر پوشید از یک روز کم پوشید جامه دوخته را یا پوشید سر خود را پس بر
وی صدقه است پس صدقه لازم می آید و از ابی یوسف رح روایت است که اگر پوشید در اکثر از نصف
روز پس بر وی دم لازم می آید و ابو حنیفه رح نیز باین قایل بود اولا و شافعی رحمه الله گفت است که
دم لازم می آید به مجرد پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل می شود و دلیل علمای ما این است
که از پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل
در آن حاصل شود و بنا بر آن دم لازم گردد و تقدیر آن بیک روز نموده شد زیرا که عادت
این است که انسان یک روز می پوشد جامه را و بعد از آن روز دیگر می کند از بدن
و جامه دیگر می پوشد پس در پوشیدن آن کمتر از یک روز جنایت قاصر است پس
آن صدقه لازم خواهد شد و لیکن ابو یوسف رح اکثر روز را قایم مقام کل اعتبار نموده است
اگر قمیص را بطور چادر پوشید محرم یا بطریقی پوشید که یک طرف ازار بر منکب
راست نهد و طرف دیگر ازار زیر بغل راست در آورده بالای منکب چپ بیندازد
یا بطور ازار پوشید سراویل را پس هیچ بر وی لازم نیست زیرا که او این را بطور جامه دوخته
نپوشیده شد و همچنین اگر قبا را ... دو دوش خود بیندازد یا بطور که در هر دو منکب را داخل کند

درقبا

در قبا و دست را در آستین داخل نکند چه در بصورت قبا را بطور پوشیدن قبا پوشیدت

نمود [illegible] بلکه مید اندازد انرا تا بیفتد و دو دلیل معنی اختلاف ز فرستاده است و بدانکه انچه

سابق مذکور شد در پوشیدن سر [illegible] آن است پوشیدن آن بود و در آن مقدار

سر مذکور نیست پس بدانکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس بر وی دم لازم می اید بالاتفاق

زیرا که آن ممنوع است و به اوان بپوشد بعض سر را پس مرویست از ابو حنیفه رح در آن اعتبار

ربع سر نموده است و ابو یوسف رح اعتبار اکثر سر نموده است چه اکثر سر در حکم تمام است و نزد

ابی حنیفه رح ربع سر در حکم کل است بقیاس احکام دیگر چون حلق و [illegible] این است

که انتفاع کرفتن بپوشیدن بعض سر مقصود است چنانچه عادت بعض مردمان است

و اگر حلق نماید محرم ربع سر را یا ربع ریش را تا ربع از ان پس بر وی دم لازم می اید و اگر حلق

نماید کمتر از ربع را لازم می اید بجز و صدقه و امام مالک رح گفته است بر وی دم لازم نمی اید مگر

بحلق کل سر و شافعی رح گفته است از سبب حلق نمودن بعض سر یا بعض ریش دم لازم

می اید اگر چه قلیل باشد بنابر قیاس آن ظاهر بنابر مقاصد حرم و دلیل علمای ما این است که حلق

ربع سر انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان با آن عادت گرفته اند چون عباسیان و زمان

و اکثر بنی هاشم پس حلق نمودن آن جنایت کامل است و حلق نمودن کمتر از آن جنایت قاصر

است بخلاف چون ننمودن ربع عضو چه آن غیر مقصود است و حلق نمودن بعض ریش در

بعض دیار متعادت چون دیار عراق و زمین عرب است اگر حلق نماید تمامی گردن را

پس بر وی دم لازم می اید زیرا که آن عضو است که حلق آن مقصود است اگر حلق

نماید محرم سر دو بغل خود یا یکی را پس بر او لازم می‌آید دم زیرا که حلق هر دو واحد از آن مقصود است

برای دفع اذا و حصول راحت مانند عانه یعنی موی زهار و ما شیکه به گوید شعر از حلق بغلها

روا نیست چنانچه صحیح است و در مبسوط بجای حلق نتف یعنی برکندن موی مذکور است

و آن سنت است و بدانکه صاحبین رح گفته اند که اگر حلق نماید یک عضو را پس بر او دم لازم آید

و اگر حلق نماید کمتر از آن صدقه طعام لازم می‌شود و مراد صاحبین رح از این عضو سینه و ساق

است و مانند آن و از این جهت که برای استعمال نوره می‌نمایند و هر گاه چنین است پس اگر حلق نماید

کل اعضا دم لازم خواهد شد نه نسبت کامل چنانچه است و اگر حلق نماید بعض را صدقه طعام لازم خواهد شد

بسبب قصور جنایت   اگر بچیند بعض شارب را پس لازم می‌آید بر او طعام بحکومت

عدل و معنی آن این است که نظر نمایند بسوی مقدار آنکه چیده است و معلوم نمایند که آن مقدار

بسوی ربع ریش چه نسبت است پس بهمان نسبت واجب خواهد شد بر او طعام یعنی اگر آن مثل

ربع ریش باشد لازم خواهد شد بر او قیمت ربع گوسفند و باید دانست که سنت این است که بچیند

از شارب آن مقدار را که لب ظاهر گردد و حلق آن بدعت است   اگر حلق

نماید موضع حجامت را پس بر او لازم می‌آید دم نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که بر او صدقه

لازم است زیرا که حلق نکرده است آن موضع را مگر برای حجامت و آن نفع نیست در حق محرم

پس محلوق مقصود نخواهد شد چیز حقیر و سبک گردانیده می‌شود برای حجامت ولیکن در آن نفع می‌شود

قدری از جهت زوال اذا پس صدقه لازم می‌آید و دلیل ابی حنیفه رح این است که حلق آن موضع

مقصود است زیرا که حجامت که مقصود است حاصل نمی‌شود مگر بحلق نمودن موضع آن پس دلیل

ازاله

۶۶

از ان جهت که می شود از بعضی کامل باعتبار حجامت پس بسبب آن دم واجب نخواهد شد
و هرگاه حلق کند سر محرم دیگر را با مزدی یا بغیر از مزدی پس بر حالق صدقه لازم می آید و بر
محلوق دم و نزد شافعی بر حالق هیچ چیز لازم نمی آید در صورتیکه حلق نموده باشند بدون امر محلوق
یا بطوریکه محلوق در حالت نوم بوده باشد زیراچه قاعده نزد شافعی صحیح این است که سبب اکراه
دیگری که مواخذه فعل نمی شود در نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای مالکیه اکراه و نوم مکره
گنهگار نمی شود و اما مواخذه بجهت حکم فعل پس آن باقی می ماند و در صورت مذکوره بسبب حلق
متحقق است که شده است جنایت محلوق تام بسبب وجوب دم که حاصل شده است از راحت و زینت پس
واجب حاصل شد بر محلوق دم و مختار نیست در اینکه ذبح نماید که شغل را باشد و در اینکه مسلی
مثل جماع کنیم را یا به روزه دار در خلاف محرمیکه مضطر باشد بسوی حلق سر بسبب بعضی از امراض
مثلا صداع پس مختار است مساله سه چیز مذکوره زیراچه در این صورت آفت آسمانی است و در صورت
اول از جانب انسان است و بعد از آن باید دانست که در صورت مذکوره محلوق نمیگیرد قیمت دم
را از حالق زیراچه دم لازم شده است مر او را بجهت راحتیکه یافته است از لبس او مانند مغرور
است در حق عقر اینست اگر خرید کند شخصی از کسی کنیزی را و وطی کند او را و بعد از آن کنیز مذکوره
مملوک غیر بایع ثابت شود پس در این صورت عقر آن لازم می آید بر شخص مذکور برای مالک کنیز
و شخص مذکور آن را نمیگیرد از بایع آن کنیز زیراچه عقر مقابل وطی است که او کرده است و اگر حالق
مذکور حلال باشد و محلوق مذکور محرم پس در این صورت نیز بر محلوق دم لازم می آید و باید دانست
که بر حالق محرم صدقه لازم است در هر دو صورت یعنی در صورتیکه حلق نموده باشد با امر محلوق و در صورتیکه

حلق نموده باشد بغیر از موی دیگر و نزد شافعی رح لغت است که در حالت صحیح چیزی لازم نمی آید لیکن
از قسم دفع اذیت [illegible] بصورتی که حلق کند محرم مرحلال را دلیل شافعی رح این است که موجب
جزا بسلف مدعی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نمودن موی سر غیر و دلیل
علمای ما این است که ازاله چیزی که نما میکند از بدن انسان از جمله آن اشیا است که
در احرام منع است چون [illegible] اما است بمنزله نباتات حرم پس فرق نیست میان
موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر این قدر که در حلق نمودن موی بدن خود کمال
جنایت است [illegible] در حلق نمودن موی بدن غیر   اگر چیند محرم از ناخنهای
حلال چیزی را یا بتراشد ناخنهای وی را باید که طعام دهد بفقیر بقدری که خواهد بنا بر آنچه
مذکور شد که آن بمنزله نباتات حرم است و از انتفاع من وجه خالی نیست چه [illegible]
ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگر چه این ایذا کم است بنسبت ایذای چرک بدن خود
پس در این صورت لازم خواهد شد براو طعام   اگر محرم ناخنهای هر دو دست و پای
خود را بتراشد براو دم لازم می آید چه آن از محظورات احرام است زیرا چه در آن
دفع چرک بدن است و هم ازاله چیزی است که نما میکند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه
ناخنهای دست و پای را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل است و باید دانست که اگر
بتراشد همه ناخنهای را در یک مجلس پس در این صورت زیاده از یک دم لازم نمی آید زیرا چه
جنایت نوع واحد است و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس در این صورت نیز نزد محمد رح
زیاده از یک دم لازم نمی آید زیرا چه بنای جمیع جنایت بر تداخل است چه آن کفارت

کفاره روزه

کفاره روزه پس هر در این صورت زیاده از یک دم لازم نمی شود مگر وقتیکه بتراشد ناخنهای یک دست
یکدست را و بعد از آن در مجلس دیگر کفاره آن ادا نماید و بعد از آن بتراشد ناخنهای دست دیگر
را در مجلس دیگر پس در این صورت دم متعدد لازم می آید بجهت آنکه جنایت اول مرتفع شود
بسبب دادن کفاره پس تداخل نخواهند شد لهذا برای تراشیدن ناخنهای دست دیگر کفاره
دیگر لازم خواهد شد و نزد شیخین رح در صورت مذکوره چهار دم واجب شود اگر بتراشد
ناخنهای هر دو دست و پای را در چهار مجلس باین طور که ناخنهای یکدست را در یک مجلس
و ناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر و همچنین ناخنهای هر دو پای را در دو مجلس زیرا چه در
تراشیدن ناخنهای دست و پای معنی عبادت غالب است پس تداخل میان آن مقید است باتحاد
مجلس چنانچه در تلاوت آیتهای سجده و اگر بتراشد ناخنهای یکدست را یا ناخنهای یک پای
را پس هم یک دم لازم می آید بجهت قایم نمودن ربع قایم مقام کل چنانچه ربع سر قایم مقام حلق تمام
سر است و اگر تراشد کمتر از پنج ناخن لیکن بمقابل هر ناخن یک صدقه لازم می آید و این در قدوری
مذکور است چون زیر ربع نقصان است که بتراشیدن سه ناخن دم لازم می آید و این قول اول امام محمد
رح است بوجه آنکه بسبب تراشیدن ناخنهای یکدست دم لازم است و سه ناخن اکثر است و اکثر در حکم
کل است و وجه آنچه در قدوری مذکور شد این است که ناخنهای یکدست اقل چیزی است که بر
تراشیدن آن دم لازم می آید و آن را قایم مقام کل نموده شده است پس سه ناخن که اکثر ناخنهای
یکدست است قایم مقام کل گردانیده نخواهد شد چرا که این [illegible] است بسوی تسلسل و اگر بتراشد پنج
ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای پس هر را صدقه لازم می آید نزد شیخین رح و محمد رح [illegible]

زیرا او دم لازم نمی آید بنابر قیاس آن هم از شکستن پنج ناخنهای بلند رسته و بر حلق نمودن مقدار ربع
از مواضع متفرقه و دلیل تشخیص ربع این است که موجب دم کامل جنایت است و آن متحقق نمی‌شود
به سبب راحت و زینت و به سبب تراشیدن پنج ناخن متفرق بطور مذکور راحت و زینت نسبت به کل
در آن ابدا و عیب است بخلاف حلق نمودن موی سر از مواضع متفرقه چه آن معتاد است بنابر آنچه
سابق مذکور شده است و هرگاه چنین شد پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرقه صدقه واجب
خواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت ولیکن باید دانست که بمقابل هر ناخن طعام یک مسکین لازم
میشود و همین حکم است اگر زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مگر وقتیکه آنقدر ناخنهای متفرق
را بتراشد که مجموع صدقه آن بقیمت دم رسد پس در این هنگام هر قدر که خواهد کم نماید تا صدقه مساوی
دم گردد اگر یکی از ناخنهای محرم شکسته معلق مانده و اگر محرم آن را بکند و دور
نماید پس بر او هیچ لازم نمی‌آید زیرا که ناخن بعد از شکستن نمو نمیکند پس آن مانند درخت خشک
است در حرم اگر استعمال خوشبو نماید محرم یا بپوشد جامه دوخته را یا حلق نماید به سبب عذر
پس او مختار است اگر خواهد ذبح کند گوسفند را و اگر خواهد سه صاع گندم را تصدق نماید بر شش مسکین
و اگر خواهد سه روز روزه دارد زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که جزاء او روزه است
یا صدقه یا ذبح کردن است و لفظ یا برای تخییر است و پیغمبر صلعم تفسیر کرده است این آیت را
به [illegible] چیز مذکور و این آیه در شأن معذوران نازل است و بعد از آن باید دانست که این
روزه داشتن در هر جا جایز است یعنی هر جا که خواهد در آن روزها را بدارد زیرا که روزه داشتن در هر
مکان عبادت است و همچنین صدقه مذکور را هر جا که بدهد به مساکین جایز است چه صدقه دادن [illegible] مکان

در بطلان

و نیز قربان از عبادتست که مشروع است و ذبح نمودن آن که بعد مذکور شد قبل مختص بحرم است بالاتفاق و نزد امام احمد
رح مختص بحرم [illegible] حیوان بذبح نمودن آن در شرع عبادت نیست مگر در زمان خاص یا در مکان
خاص و ذبح نمودن که در صدقه مذکور شد مختص نیست بزمانی اگرچه [illegible] پس مختص خواهد شد بمکان خاص که
حرم است. و اگر اختیار نماید که شش مسکین را سه صاع گندم دهد پس در این صورت جایز است زیرا که شش
مسکین را اگر دو وقت طعام خوراند نزد ابی یوسف رح جایز است بنا بر قیاس آن بر کفارهٔ یمین
و نزد محمد رح اباحت طعام خوراندن وبرا جایز نیست زیرا که صدقه نمودن عبادت است. از آنکه
مختلف آن نماید مساکین در صورت مذکوره صدقه نمودن واجب است بنا بر نصی که در این باب
آمده است و بسبب طعام خوراندن صدقه نمودن متحقق نمی شود چه تملیک یافته نمی شود والله اعلم

محرم اگر بنظر شهوت نگاه کند بسوی فرج زن خود و بسبب آن انزال شود وبرا پس در این صورت بر او هیچ
لازم نمی آید زیرا که حرام است در حق او جماع و آن یافته نشد در صورت مذکوره پس چنان
شد که خیال نماید صورت جماع را و بسبب آن انزال شود. محرم اگر بوسه گیرد بر روی زن
یا مس نماید او را بشهوت پس بر او دم لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اگر مس کند زن را
بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال
نموده باشد یا نه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در غیر فرج و از شافعی رح مرویست که
در جمیع این صورتها احرام او تباه میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال روزه فاسد میگردد بشرط
انزال و دلیل علمای ما این است که فساد احرام متعلق است بجماع و از افعال مذکوره جماع مقصود نیست

این عمل نخواهد شد زیرا که حج منعقد نمی شود جماع و دیگر محظورات فعل معذوره باستثنای الاستمتاع

از آن حاصل میشود و این منع مختص به احرام است بسبب آن که لزوم خواهد شد بخلاف روزه

زیرا چه حج صحیح در آن قضای او شده است و آن تحقق نمی شود بسبب افساد مذکوره در ولی

اگر کسی محرم جماع نماید در قبل یا در دبر پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج

او و بر او لازم است اینکه قضا کند اعنی ذبح نمودن گوسفند و لیکن باید او را که افعال حج تمام نماید

چنانچه آن کسی که حج او فاسد نشده است زیرا که مروی است که شخصی سوال کرد از پیغمبر صلعم از احوال

کسی که جماع کرده بود با زن خود را در حالیکه هر دو محرم بودند پس فرمود پیغمبر صلعم که هر دو اتمام

و هر دو افعال حج را تمام نمایند و واجب است بر ایشان در سال آینده حج نمایند و همچنین

مروی است از ... و شافعی رح گفته است که در صورت مذکوره واجب

است بر محرم ... یک شتر یا ... و گوسفند نزد ما بر قیاس آنکه بر مرد اگر جماع کند محرم بعد

از وقوف بعرفات و حدیث مذکور که دلیل علمای ماست حجت است بر وجوب آن حدیث

مطلق است و شامل است گوسفند را و دلیل دیگر نزد علمای ما این است که در صورت مذکوره

قضای آن حج واجب است بر محرم مذکور و قضای واجب نمی شود مگر برای تدارک مصلحتی

که فوت شده است بسبب فاسد شدن ادای حج و هرگاه چنین شد پس در صورت مذکوره جنایت

خفیف خواهد شد پس مرتکب شدن گوسفند کفایت خواهد کرد بخلاف آنکه اگر جماع نماید

محرم بعد از وقوف بعرفات چه در صورت قضا واجب نیست و بعد از آن باید دانست

که از آنچه مذکور شد معلوم شد که جماع نمودن در قبل و در دبر در حکم برابر است و لیکن مروی است

از ابی حنیفه

از ابی حنیفه رح که بسبب تمام نمودن در دو حج فاسد نمی شود حج یعنی جماع در این صورت وقوف

بر سایر که از ابی حنیفه رح در این صورت دو روایت است و بنا بر ذلک است که در حالت قضا نمودن

حج فاسد واجب است بر محرم مذکور مفارقت نماید از زنی که با وی جماع نموده بود در سال

اول و اینها نزد علمای ما است و امام مالک رح گفته است که بر او واجب است که [illegible]

نماید از زن مذکور [illegible] بیرون شوند از خانه خود ها برای قضا نمودن حج فاسد و زفر

رح گفته است مفارقت نماید از زود در وقتی که احرام نمایند و شافعی رح گفته است که مفارقت

بر آنها واجب است وقتی که [illegible] که در آن بام جماع نموده بود و دلیل شافعی رح این

است که اینها در وقتی [illegible] بیاد خواهند آمد [illegible] جماع کرده شده و [illegible]

باید از آن اینها را باعث شهوت خواهد شد و بار دیگر جماع [illegible]

ما این است که منشای اجتماع میان آنها که نکاح است موجود است [illegible] مفارقت نمودن

معنی ندارد چه در این مقام جماع مباح است و همچنین مفارقت نمودن بعد از احرام نیز معنی ندارد

زیرا چه اینها یاد خواهند کرد مشقت شدید [illegible] اینها بسبب لذت اندک [illegible]

باعث زیادتی احتراز و ندامت خواهند شد پس واجب کرده نشد مفارقت میان اینها معنی

ندارد هر کس جماع کند بعد از وقوف بعرفات حج او فاسد نمی شود و واجب می شود

بر او که قربانی نماید بدنه را و شافعی رح گفته است که اگر جماع نماید محرم پیش از رمی حج او

فاسد می شود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر [illegible] هر کس وقوف نماید بعرفات پس

تحقیق حج او تمام می شود و در صورت مذکور قربانی نمودن بدنه واجب نیست [illegible]

ابن عباس رضی گفته است که اگر جماع کند محرم پیش از وقوف بعرفات فاسد شود حج او و بر او دم
لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقوف بعرفات پس حج او تمام میشود و بر او واجب میشود
قربانی نمودن شتر زیرا که جماع نمودن از اعلی انواع استمتاع است پس لهذا لازم آن شتر
باید زیرا که شدید باشد   محرم اگر جماع نماید بعد از حلق پس بر او لازم می آید که قربانی نماید گوسفند
زیرا که جنایت او در حق ... نمودن بازن باقی است اگرچه باقی نیست در حق پوشیدن
جامه دوخته و مانند آن پس جماع نمودن بعد از حلق جنایت خفیف است لهذا بر او از
قربانی نمودن گوسفند کافی است   محرمیکه احرام نموده است برای عمره اگر جماع کند پیش
از انکه چهار شوط طواف نماید عمره او فاسد میگردد و باید که او تمام نماید اعمال عمره را و
قضا نماید آن را و بر او دم لازم می آید یعنی قربانی نمودن گوسفند و اگر او جماع کند بعد از چهار
شوط طواف یا زیاده از آن عمره او فاسد نمیگردد و در این صورت نیز قربانی نمودن گوسفند بر او
لازم می آید و شافعی رح گفته است که در هر دو صورت عمره او فاسد میشود و بر او قربانی نمودن
بدنه لازم می آید بنا بر قیاس آن بر حج چه عمره نیز او فرض است مانند حج و دلیل علمای ما این است که
عمره سنت است پس رتبه او از حج کمتر است لهذا در هر دو صورت قربانی نمودن گوسفند واجب است
بخلاف حج در صورتیکه بعد از وقوف بعرفات جماع نماید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت
رتبه میان حج و عمره ظاهر گردد   هر که جماع کند بفراموشی پس او مانند کسی است که عمدا جماع کند در
حق فساد احرام و عدم آن و شافعی رح گفته است که بسبب جماع نمودن بفراموشی حج فاسد نمیگردد
همچنین اختلاف است در صورتیکه جماع کند کسی زن خوابیده را یا جماع کنند زن را باکراه و شافعی رح
گفته است

بلفظ است در جماع در صورتی که بسبب عوارض مذکوره جنابت واقع نشود و دلیل علمای ما این
است که فساد حج بسبب جماع بعد از احرام باعتبار معنی استمتاع خاص است و این معنی معدوم میشود
بسبب عوارض مذکوره در حج و در معنی روزه نیست زیرا که حالت احرام باعث یاد دادن
آن است بخلاف حالت نماز بخلاف روزه والله اعلم

هر که طواف قدوم نماید بی وضو پس بر او صدقه لازم می آید و نزد شافعی رح گفته است که آن
طواف معتبر نیست زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که طواف خانه کعبه بمنزله نماز است الا اینقدر که
خدا تعالی در طواف سخن مباح کرده است پس در ... وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز
است و دلیل علمای ما این است که خدا تعالی در قرآن مجید امر کرده است بطواف خانه کعبه بغیر قید
طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد و بعد از آن باید دانست که بعضی فقها گفته اند که وضو برای آن
سنت است و اصح این است که واجب است چه جهت آنکه بسبب ترک آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت
است از صدقه و جهت آنکه حدیث آحاد وقتیکه صحیح باشد عمل بر آن واجب است پس با آن وجوب ثابت
خواهد شد و بعد از آن باید دانست که طواف قدوم از جمله سنت است و دلیل بسبب شروع واجب میگردد
چون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان در آن واقع شد پس برای جبر نقصان صدقه
واجب خواهد شد نه دم تا ملتزمی رتبه آن از رتبه طواف بیان شد ظاهر گردد چه طواف زیارت
واجب است بسبب واجب گردانیدن خدا تعالی و همین حکم در طواف نفل است اگر طواف
زیارت نماید کسی بی وضو پس بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیرا که طواف زیارت رکن
حج است و او بسبب ترک طهارت ناقص کرد آن را و این نقصان شدید است به نسبت نقصانیکه در طواف قدوم

واقع میشود و طواف بسبب ترک ... پس ... بصورت جبر نقصان بدم نموده خواهد شد و از طواف
تمام
زیارت نماید کسی که در حالت جنابت پس بر او زیارت نمودن بدنه لازم می‌آید که جنابت اشد [illegible]
از ... پس ... جنابت اشد غلیظ تر است به نسبت حدث پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بدنه
نمودن بدنه تا تفاوت میان حدث و جنابت ظاهر گردد و باید دانست که آنچه لازم می‌آید در صورتی که جمیع
اشواط طواف زیارت ... یا در حالت جنابت بدنه لازم می‌آید و در صورتی که اکثر شوط طواف نماید
بی وضو یا در حالت جنابت زیرا که اکثر شیء در حکم کل آن شیء است و در صورتی که در حالت حدث یا جنابت
طواف زیارت نموده باشد افضل این است که اعاده نماید تا ... باشد پس اگر اعاده نماید
آن را واجب نمی‌شود بر او دم و در بعض نسخه مبسوط مذکور است که بر او اعاده آن واجب است و ...
است که در صورت حدث اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت واجب است چه بسبب جنابت
نقصان شدید واقع میشود و نسبت به نقصانی که بسبب حدث واقع میشود و بعد از آن باید دانست که اگر اعاده نماید
طواف را در صورتی که طواف کرده ... بر او دم واجب نمی‌شود اگرچه اعاده نماید آن را بعد از گذشتن
ایام نحر زیرا که بعد از اعاده آن باقی نمی‌ماند مگر شبهه نقصان بسبب ... و اگر اعاده نماید طواف را و در
صورتی که طواف نموده بود در حالت جنابت پس اگر اعاده نماید آن را در ایام نحر ... لازم نمی‌آید بر او
بجهت اعاده آن ... در وقت آن و اگر اعاده آن نماید بعد از ایام نحر لازم می‌آید بر او دم نزد ابی حنیفه رح
بسبب تاخیر آن بنا بر آنچه معلوم شد از مذهب ابی حنیفه رح و اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود در حالتی که او
طواف زیارت نموده بود در حالت جنابت واجب است بر او که عود کند زیرا که نقصان در این صورت کثیر
است ... کرده خواهد شد ... اگر ... نماید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام جدید نماید

برای تدارک این نقصان در آنچه که برای او عود احرام جدید نماید. و اگر عود نکنند و فرستند بدنه را پس این نیز کفایت
میکند بنابر آنچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود ولیکن افضل همان است که عود نماید و اگر مراجعت نماید بسوی
خانه خود در حالی که جنب بوده در طواف زیارت نموده بود پس اگر عود نماید و طواف زیارت اعاده نماید
جایز است و اگر بفرستد گوسفند برای قربانی نمودن در حرم پس این افضل است زیرا که نقصان به قصور
لازم است و در فرستادن گوسفند نفع فقرا است   اگر شخصی بعد از آنکه بجا آورد طواف زیارت محدث
باشد بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نماید بدلیل احرام چه او هنوز از احرام حلال نشده است
در حق جماع تا آن زمان که طواف زیارت نماید   اگر طواف صدر نماید بی وضو پس بر او صدقه
لازم می آید زیرا که رتبه طواف صدر کمتر است از رتبه طواف زیارت اگرچه طواف صدر واجب
است در امام ابی حنیفه رحمه الله و مروی است که در صورت مذکوره قربانی نمودن گوسفند واجب است ولیکن
آنچه مذکور شد که صدقه واجب است اصح است و اگر طواف صدر در حالت جنابت کند پس بر او قربانی
نمودن گوسفند لازم می آید در این صورت نقصان اکثر است ولیکن هرگاه رتبه طواف صدر کمتر است
از رتبه طواف زیارت پس اکتفا نموده شد در این صورت بر گوسفند   و اگر ترک نماید از طواف
زیارت سه شوط را یا کمتر از آن پس بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیرا که بسبب ترک نمودن
آن نقصان اندک است لیکن این نقصان مانند آن نقصان است که لاحق طواف می شود بسبب بی وضو بجا آورده
شود پس لازم خواهد شد قربانی نمودن یک گوسفند و در این صورت اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود
پس جایز است و اگر عود نکند و گوسفندی فرستد بنابر آنچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان حاصل
میشود   و اگر ترک کند چهار شوط از طواف زیارت یا بیشتر را پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که

طواف زیارت نماید بر او واجب در این صورت بعد از آن متوجه کسی نشده است پس چنان است که ترک کرده باشد طواف

زیارت اصلا نکرده باشد هرگز نزد رفتن نماید طواف صدر را یا چهار شوط را از آن پس

بر او لازم است که قربانی نماید گوسفند را زیرا که بر او ترک واجب کرده است و واجب بر اتمام یا

انجبار او نیکی نماید است که در ترک [illegible] نموده میشود هر او را با آنکه ادا نماید طواف صدر را

تا ادای واجب در وقت خود متحقق شود هرگز نرفته نماید سه شوط را از طواف صدر

پس بر او صدقه لازم می آید هرگز طواف واجب نماید درون حطیم پس اگر [illegible]

[illegible] باید که اعاده آن نماید زیرا که طواف نمودن از ماورای حطیم واجب است بنا بر آنکه

ثابت شده که حطیم جزوی از اجزای خانه کعبه است پس در صورت مذکوره در طواف او نقصان واقع

میشود لهذا باید که تا در مکه است اعاده آن نماید تمامه تا طواف او بر وجه مشروع متحقق شود و مراد

از اعاده طواف [illegible] در حطیم فقط کفایت میکند زیرا که در این صورت نیز تدارک [illegible] میشود و طریق

آن این است که طواف شروع نماید از خارج حطیم از جانب راست خود تا آنکه برسد تا آخر حطیم و از آن

داخل شود [illegible] حطیم خانه کعبه است و بیرون شود از جانب دیگر و [illegible] هفت

بار پس اگر در اعاده نماید سوی خانه خود بی آنکه اعاده طواف نماید گرد حطیم پس بر او دم لازم می آید

زیرا که در طواف او نقصان شد بسبب ترک نمودن طواف گرد ربع خانه کعبه چه حطیم قریب ربع

خانه کعبه است و صدقه در این صورت کفایت نمیکند هرگز طواف زیارت نماید بی وضو

طواف صدر نماید در آخر ایام تشریق با وضو پس بر او دم لازم نمی آید و در این صورت اگر طواف زیارت

نماید در حالت جنابت پس بر او دم لازم می آید نزد ابی حنیفه و صاحبین رح گفته اند که

هر دو

بود بلکه دم لازم نمی آید زیرا چه در صورت اول طواف صدر منقلب می شود بسوی طواف زیارت

اطلاع طواف صدر طواف زیارت تمکر دو زیرا چه طواف صدر واجب نیست تا اعاده طواف زیارت

واجب نیست در صورتیکه بی وضو طواف زیارت نموده باشد بلکه مستحب است پس در صورت اول

طواف صدر منقلب نخواهد شد بسوی طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود طواف

صدر بسوی طواف زیارت زیرا چه در صورت اعاده طواف زیارت واجب است و در صورت

هرگاه طواف صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر طواف زیارت گشت پس لازم

آمد که طواف صدر ترک شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام نحر پس بسبب ترک نمودن

طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق و بسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد امام

نه نزد صاحبین رح و لیکن مرتکب را امر نموده خواهد شد بانکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه در مکه است

و بعد از واجب است نمودن از طواف وداع خانه اراده می شود زیرا بانکه اعاده نماید طواف صدر را بنا بر آنچه

مذکور شد اگر طواف و سعی نماید برای عمره بغیر وضو و بعد از آن حلال شود پس مادامیکه در مکه

باشد بر وی که اعاده هر دو نماید زیرا چه در طواف نقصان واقع شده است پس حدث و سعی تابع طواف است

پس اگر اعاده نماید بر او هیچ لازم نمی آید بجهت مرتفع شدن نقصان با اعاده و اگر پیش از اعاده پس

مراجعت نماید بسوی خانه خود پس بر او دم لازم می آید بسبب ترک طهارت در طواف و در صورتیکه

بجا نمود مراو را بانکه عود نماید زیرا چه حلال گشته است بسبب ادا نمودن رکن با نقصان بسبب حدث است

ست و مانع ادای رکن نیست و بجهت سعی بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه ادا سعی نموده است بعد از طوافیکه

معتبر است شرعا پس اگر اعاده نماید طواف را سعی را بر او هیچ لازم نمی آید بنا بر روایت صحیح

نز

هر که سعی نماید میان صفا و مروه پنج ترک بکند آن را در حج خود پس بر او دم لازم
نمی آید و حج او تمام میشود زیرا چه سعی نمودن میان صفا و مروه از جمله واجبات است
نزد علمای ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد نه فساد حج . هر که افاضه نماید از
عرفات پیش از امام پس بر او دم لازم می آید و شافعی رح گفته است که بر وی هیچ لازم نمی آید
زیرا چه رکن حج وقوف بعرفات است مطلق نه امتداد آن و در صورت مذکوره ترک نشده
است نه امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل علمای ما این است
که ایستاده ماندن در عرفات و دوام آن تا بغروب آفتاب واجب است چه حضرت [illegible]
فرموده است که افاضه نمایید از عرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم
خواهد شد بخلاف آنکه از امام وقوف بعرفات نماید در وقت شب و ایستاده ماند در آن
در وقت شب چه در این صورت اگر کسی پیش از امام افاضه نماید بر او هیچ لازم نمی آید
زیرا چه دوام وقوف آن واجب است بر کسی که وقوف بعرفات نماید در روز نه در شب
و در صورت مذکوره اگر آن کس بعد از افاضه عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب
ساقط نمی شود دمی که واجب شده است بر او بسبب افاضه نمودن پیش [illegible] از غروب
آفتاب و این بنا بر ظاهر روایت است و وجه آن این است که واجب مذکور ترک شده است
بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک آن نمی شود و اگر عود نماید آن کس
بعرفات قبل از غروب آفتاب پس در این صورت اختلاف است در سقوط دم مذکور
هر که وقوف بمزدلفه نماید و ترک کند آن را پس بر او دم لازم می آید زیرا چه وقوف [illegible]

از واجبات

از واجبات نیست ... هر که ترک نماید رمی جمار را در جمیع ایام آن یعنی یک روز
یا بیشتر حتی قضا نماید پس بر او دم لازم است بجهت آنکه نموده و همین است نیز ترک واجب یافته می شود
و کفایت میکند برای آن دم واحد چه بالای هر روز دم علیحده لازم نیست زیرا که
همه جنس واحد است چنانچه در حلق چند حلق متعدد واقع شود در غیر وقت آن
یک دم کفایت میکند و برای هر یک دم علیحده لازم نیست چه همه حلق جنس واحد است
و نیز دم النسبة ترک رمی متحقق نمی شود و مکرر نبود سبب آنکه در آخر ایام رمی زیرا که
رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را ایام نحر میگویند و مادامیکه آن ایام باقی است
اعاده رمی در آن ممکن است پس ترک آن متحقق نمی شود مگر بعد از گذشتن ایام مذکوره و اگر
اعاده آن نماید در آخر ایام نحر پس باید که بترتیب اعاده نماید یعنی اول رمی جمره عقبه نماید
و بعد از آن رمی نماید جمره را که متصل مسجد خیف است و بعد از آن رمی نماید جمره را که بعد از آن است
و همچنین سه بار نماید و در این صورت نزد ابی حنیفه رح بر او دم لازم می آید بسبب تاخیر نمودن آن
و نزد صاحبین رح بسبب تاخیر آن هیچ لازم نمی آید و اگر ترک نماید رمی یک روز را
پس بر او دم لازم می آید زیرا که رمی یک روز نسک تام است و هر که ترک نماید یکی
از جمره های ثلاثه را پس بر او صدقه لازم می آید زیرا که رمی سه جمره در یک روز نسک
واحد است پس در این صورت متروک اقل است لهذا صدقه لازم می آید و اگر اکثر از نصف نسک را
ترک نماید دم لازم می آید هر که ترک نماید رمی جمره عقبه را در روز عید پس بر او دم
لازم می آید زیرا که رمی نمودن جمره عقبه تمام رمی این روز است و همین است حکم اگر ترک نماید

نصف سنگریزه الخ الا ... و اگر ترک کند یک سنگریزه باید و سنگریزه ما بعد سنگریزه ... پس
در صورت مقابل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه بدهد مگر اینکه قیمت آن بمقدار قیمت
یک گوسفند برسد پس در این صورت هر قدر که خواهد کم نماید زیرا چه متروک بصورت اقل [illegible]
پس بحیثیت دفع این نقصان صدقه کفایت میکند ... اگر کسی تاخیر نماید حلق را تا آن زمان که
ایام نحر بگذرد پس بر او دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح و همچنین اگر موخر نماید طواف زیارت را
از ایام نحر و صاحبین رح گفته اند که درین هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن رمی و در هر صورتیکه نسک موخر را مقدم ادا نماید بر نسک مقدم چنانچه حلق نماید
قبل از رمی یا نحر نماید قارن قبل رمی یا حلق نماید قبل از ذبح و دلیل صاحبین رح این است که
در بعضی رسها آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از قضای آن
چیز دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ابی حنیفه رح بر این است که ابن مسعود رض گفته است که
هر که مقدم نماید نسکی را پس بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه
تاخیر نماید چیزی را از مکان آن که معین است چون تاخیر نمودن احرام از میقات آن [illegible] همچنین
دم لازم خواهد شد بسبب تاخیر نمودن چیزی از زمان آن که معین است ... هر که حلق نماید
در ایام نحر در غیر حرم پس بر او دم لازم می آید و هر که عمره نماید و بعد از آن از حرم بیرون
رفته قصر نماید پس بر او دم لازم می آید نزد طرفین رح و ابو یوسف رح گفته است که بر وی هیچ لازم نمی آید
و اینها قول ابی یوسف رح در جامع صغیر در حق عمره کننده مذکور است و در حق حج کننده مذکور نیست
و بعضی گفته اند که در حق حج کننده دم لازم است بالاتفاق زیرا چه سنت جاری شده است بانکه حج کننده

حلق پس تا بعد از ... لازم بودن حرم است و اما الجواب از ایشان که بعد از حج کنند پس اختلاف است میان
ابی یوسف رح و میان طرفین رح و ابو یوسف رح میگوید که حلق مختص نیست بحرم زیرا چه پیغمبر صلعم
و اصحاب وی چون محصور شدند بحدیبیه در حدیبیه حلق نموده بودند که غیر حرم بود و دلیل طرفین آنکه
این ثابت است که حلق در حج سبب بیرون آمدن است از احرام مانند سلام در آخر نماز پس از
واجبات حج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و چون که حلق [illegible] پس مختص خواهد بود
بحرم مانند ذبح قربانی و جواب از دلیل ابی یوسف رح این است که بعضی از اجزای حدیبیه از
حرم است پس احتمال است که پیغمبر صلعم و اصحاب وی در حدیبیه حلق کرده باشند در حرم و حاصل
کلام این است که حلق نزد ابی حنیفه رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت است از ایام نحر
دوم مکان که حرم است و نزد ابی یوسف رح هیچ از آن مقید نیست و نزد محمد رح مقید است
بمکان نه بزمان و نزد زفر رح مقید است بزمان نه بمکان و باید دانست که این اختلاف در
تقییدات در حق وجوب دم است و اختلاف نیست در اینکه بسبب حلق حلال میشود محرم
حلق و قصر در عمره موقت بزمان نیست بالاجماع زیرا که اصل عمره موقت نیست بزمان بخلاف
مکان چه آن مختص است بمکان اگر عمره کننده بعد از ادای عمره بیرون رود از حرم بدون آنکه
قصر نماید و بعد از آن بعض از قصر باز گردد بحرم و در حرم قصر نماید پس درین صورت بر او هیچ نباید
بالاتفاق زیرا چه او قصر را در مکان آن   اگر حلق نماید قارن پیش از ذبح قربانی
پس بر او دو دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح یک دم بسبب حلق نمودن در غیر وقت آن چه وقت
حلق بعد از ذبح است و دوم بسبب تاخیر نمودن ذبح از حلق و نزد صاحبین رح واجب میشود بر او

کرد و در احدیکه بهائم انعام است و لیکن باحیز خوردن ذبیح از حلق حیوانی انعام [illegible]
مطابق مذکور شده والله اعلم

صید بر محرم حرام است و صید بحر حلال است مراد از حرام آنچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است
احل لکم حلال کردانیده شده است برای شما صید بحر تا آخر آیه و باید دانست که صید بر عبارت است
از جانوری که تولد و زندگانی آن در بر باشد و صید بحر عبارت است از جانوری که تولد و زندگانی
آن در آب باشد و صید عبارت است از جانوری که وحشت نماید از انسان و بکریزد ازو
باعتبار اصل خلقت و پیغمبر صلعم از آن مستثنی نموده است پنج جانور بد را یکی کلب عقور
دوم زاغ و سیوم غلیواز و چهارم موش که آن را بعربی غراب میگویند و پنجم مار و کژدم
این جانورها ابتدا قصد ایذای انسان می نمایند و مراد از غراب در بیان آن غراب ابقع
است که جیفه میخورد و همین مرویست از ابی یوسف رح اکر محرم قتل کند صیدی را
یا دلالت کند بر آن کسی را که او کشد آن را پس بروی جزای آن لازم می آید و دلیل حرمت
قتل این آیت است که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل مکنید صید را در حالیکه شما محرم
باشید و کسیکه از شما قتل کند آن را عمداً پس جزای آن مثل آن است [illegible] تا آخر
آیه و در صورت دلالت اختلاف است چه شافعی رح میگوید که درین صورت جزای لازم
نمی آید زیرا چه تعلق جزا بقتل است و دلالت غیر قتل است پس دلالت محرم مانند دلالت حلال
غیر محرم است بر صید حرم و دلیل علمای ما یکی حدیث ابی قتاده رض است که سابق مذکور شد
[illegible] از عطاء رح که یکی از علمای تابعین است گفته است که بر وجوب جزا بر [illegible]

احتیاج نیست و سیوم آنکه نیست که دلالت هر دو از محظورات احرام است زیرا که چه صید و امن
نیست به سبب وحشت و از جهت دور شدن و پنهان شدن از چشم انسان و لیکن به سبب دلالت مذکوره
دایم آن امن و امان زایل میگردد پس دلالت مانند اتلاف است و چهارم آنکه
محرم خود التزام ترک تعرض صید نموده است پس به ضامن خواهند شد به سبب شکستن این چیز که
خود التزام آن نموده است مانند مودع وقتیکه ترک نماید محافظت ودیعت را یا منظور که دلالت
نماید به آن هر دو صورت بخلاف غیر محرم که دلالت کند بر صید حرم چه او التزام ترک تعرض آن نموده
است و علاوه آن دلیل آنست که اگر او هم جزای آن لازم شد بنا بر آنچه مروی است از ائمه علیهم السلام
و باید دانست که دلالت مذکوره موجب جزا است با شرط آنکه شخص مدلول مطلع نباشد بر محل صید
و مدلول تصدیق او نماید در دلالت و قول او را باور کند حتی اگر مدلول تصدیق او نماید و قول
او را باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس در این صورت بر او ضمان و جزای آن لازم نمی آید
اگر دلالت کند حلال بر صید حرم پس بر وی هیچ لازم نمی آید بنا بر آنچه مذکور شد
چه او التزام ترک تعرض آن نکرده است در صورتیکه جزا لازم نمی آید پس در آن
عائد زیرا که موجب جزا اتلاف است و آن در هر دو صورت یافته نمی شود و پس
در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد مانند ضمان مال و نیز اگر شخصی رد صید نماید ابتدا و بعد از آن
زد آن را شخصی دیگر پس اول را مبتدی میگویند و دوم را تابع و نیز باید دانست که چنانکه
به سبب قتل کردن صید جزای آن لازم می آید بر محرم مبتدی همچنین لازم می آید جزای آن
بر تابع زیرا آنچه موجب جزا است در بار دوم متحقق است چنانچه متحقق است در بار اول

جزا نزد شیخین رح این است که قیمت نموده شود صید در مکانی که در ان کشته شد
است یا در مکانیکه قریب است از ان و حکم آن صید در بر و بیابان یکسان باشد پس بعد از
قیمت آن صید نمودن دو مرد عادل و بعد ازان محرم مذکور مختار است در اینکه اگر خواهد بآن قیمت
خرید کند هدی را و ذبح کند آنرا اگر بآن قیمت خریدن هدی ممکن باشد و اگر خواهد بآن خرید
کند طعام را و تصدق نماید آن را باین طور که بهر مسکین ازان نصف صاع گندم یا یک صاع از خرما و جو
بدهد و اگر خواهد روزه دارد بطوریکه ذکر آن خواهد آمد و محمد و شافعی رح گفته اند که واجب است در
صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد پس در آهو و کفتار گوسفند واجب میشود و در خرگوش
عناق واجب است یعنی بزغاله و در یربوع یعنی موش دشتی جفره واجب است یعنی بزغاله
چهار ماهه و در نعامه یعنی شتر مرغ بدنه واجب است و در گور خر گاو واجب است زیرا چه
خدا تعالی در قرآن مجید خبر فرموده است که پس جزای آن مثل آن جانوریست که کشته است
محرم آن را از جنس نعم یعنی چارپایه و مثل صید مقتول از جانور چیزیست که مشابه مقتول باشد
بصورت زیرا چه قیمت نعم یعنی چارپایه گفته نمیشود و اصحاب رض واجب گردانیده اند
نظیر را باعتبار خلقت و صورت در صورتیکه قتل کند محرم نعامه را یا آهو را یا گور خر را یا
خرگوش را چنانکه بیان کرده شد و همچنین پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع یعنی کفتار صید است و
در آن گوسفند واجب است و در صورتیکه نظیر آن نباشد چون عصفور و کبوتر و مانند آن پس
در این صورت نزد محمد رح قیمت آن واجب میشود و هرگاه نزد محمد رح قیمت واجب شد پس قول
او درین هنگام مانند قول شیخین رح است و شافعی رح میگوید که در کبوتر گوسفند واجب است

نمی‌شود که ماهی باشد بیشتر مثلاً نیست و نوشیدن باعتبار خوردن است و آواز چه نیکوتر بلکه دم است خورد
مانند گوسفند بخلاف بر نمی‌دارد در بعضی جاها دم آواز کبوتر مشابه آواز گوسفند است و دلیل شتر مرغ
بیع الحیات سبب که مثل مطلق عبارت است از مثل صورت و معنی و حمل کردن آن است که مثل
مطلق ممکن نیست چه بعضی حیوان مثل حیوان دیگر نیست اگرچه برسد از یک جنس باشد پس گونه
مثل آن خواهد شد در صورت یکی خلاف جنس دیگر باشد و هرگاه حمل آن بر مثل مطلق ممکن نیست پس
حمل نموده خواهد شد بر مثل معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است در شرع
چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد است بالاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام
است یعنی در جمیع انواع جانور یافته می‌شود و مثل باعتبار صورت خاص است یعنی در جمیع انواع
جانور یافته نمی‌شود و بجز این هم حدیث نادر از قول پیغمبر صلعم که در ضبع گوسفند است تقدیر جزا که گوسفند
مراد است نه تعیین آن و بعد از آن باید دانست که در اختیار نمودن هدی یا اطعام یا روزه اختلاف
است بر این وجه که شیخین رح میگویند که این اختیار مر قاتل راست و هر کدام از این سه چیز را که
خواهد اختیار نماید و محمد و شافعی رح گفته اند که این اختیار مر حکمین راست و از حکمین حکم نمایند
به هدی واجب می‌شود نظیر آنها آنچه که در شده یا اگر حکم نمایند به طعام یا به روزه پس همان واجب خواهد شد
موافق قول شیخین رح و دلیل شیخین رح اینست که تخییر یعنی اختیار دادن در چیزی مشروع
برای آسانی در حق کسیست که آن چیز بر او واجب است پس اختیار به طرف او خواهد شد چنانچه در
کفاره یمین و دلیل محمد و شافعی رح اینست که در قول او تعالی فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل
منکم هدیا بالغ الکعبة لفظ هدیا منصوب است بجهت آنکه تفسیر است برای قول او تعالی یحکم به یا مفعول حکم

حکم است و بعد از ان خورد طعام و صیام بگردد . هر چند بدانید که الفاظ او مذکور است [illegible]

مکلفین را مخیر انجه بجواب [illegible] علمای ما اینست که لفظ کفاره معطوف بر جزا است یعنی لفظ

[illegible] کفاره مرفوع است . و بعد با منصوب و اطراف معطوف بر معطوف علیه

محذوف یعنی [illegible] قول الله تعالی او عدل ذلک صیاما مرفوع است پس [illegible] مذکوره

با اختیار [illegible] در ان نیست که رجوع بسوی [illegible] و حکم لازم است در قیمت کردن [illegible]

[illegible] است و بعد از ان اختیار کسی را است که جزا بر او واجب شده است .

مکلفین را باید که قیمت ان صید [illegible] در موضعیکه کشته است زیراچه در قیمت ان [illegible]

میشود باعتبار تفاوت مکان پس دران موضع بر و بیابان باشند در انجا [illegible] میشود

صید را در بعضورت اعتبار نموده میشود در نزدیکتر موضعیکه [illegible] میشود و در فقها الحنفیه

که برای قیمت نمودن ان صید یک شخص عادل کافی است و اگر دو کس باشند اولی است چه [illegible]

احوط است و از اقوال علماء [illegible] همچنین است در حقوق عباد و بعضی گفته اند که اینجا دو کس معتبر

است بنابر نص [illegible] زیراچه در قران مجید چنین مذکور است

و طعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جائز است [illegible] مسکین [illegible] نیز در غیر مکه جائز است

بنابر قیاس ان بر [illegible] بسبب انکه مقصود از ان [illegible] مشترک

است میان هدی و طعام و علمای ما میگویند که [illegible] هدی عبادت [illegible] غیر معقول المعنی خلاف

قیاس [illegible] است پس ان مختص [illegible] و اما

[illegible] پس این عبادت معقول است در [illegible] جائز است

نیز ... زیرا که روزه عبادت است ... پس اگر هدی را ذبح کند در حرم و بخوراند مسکینان را
طعام واجب ادا میشود لیکن قیمت آن هدی برابر قیمت طعام واجب باشد زیرا که [illegible]
آن قایم مقام طعام نمی شود و نیز محرم مذکور اختیار نماید هدی را باید که هدی [illegible] چیزی را
[illegible] اضحیه جایز است زیرا که از مطلق اسم هدی این فهمیده میشود و محمد و شافعی رح گفته اند که کفا[illegible]
میکند هدی [illegible] آن جایز [illegible] زیرا که اصحاب رض واجب گردانیده اند در [illegible]
[illegible] نزد [illegible] ذبح [illegible] جایز است [illegible] طعام [illegible] آن را ذبح کند و مسکینان
اگر محرم مذکور اختیار نماید طعام را قیمت نموده شود آن صید
تصدق نماید واجب ادا میشود.
بطعام نزد علمای ما زیرا که واجب [illegible] جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نموده خواهد شد
قیمت آن صید و بعد از آن [illegible] خرید شد بقیمت آن طعام را باید که تصدق نماید بر آن [illegible] بطوریکه
مسکین را نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو بدهد و جایز نیست که بدهد هر یکی از مسکینان
کم از نصف صاع زیرا که [illegible] محمول میشود بر طعام [illegible] معهود است در شرع
اگر اختیار کند محرم مذکور روزه را پس در این صورت قیمت نموده میشود آن صید بطعام
بعد از آن باید که بمقابل هر نصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما و جو یک روزه دارد زیرا که اندازه نمود
قیمت آن صید [illegible] پس اندازه نموده خواهد شد بطعام و اندازه نمودن روزه بر وجه مذکور
[illegible] اختیار نمودن یک روزه بعوض نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو معهود و معلوم است
[illegible] پس اگر بعد از اندازه نمودن روزه [illegible]
[illegible] مذکور کم از نصف صاع از گندم باقی ماند پس در این صورت آن شخص مختار است در اینکه اگر خواهد تصدق

تمام آن را بخورد و اگر خواهد عوض آن یک روزه روزه دارد چه روزه که از یک روز و نیم روز بیشتر نیست و همچنین

همچنین اگر واجب شود طعام کمتر از طعام یک مسکین مختار می‌شود که اگر خواهد به مقدار واجب طعام به مسکین

یا عوض آن یک روزه روزه دارد بنا بر آنکه مذکور شد.   اگر مجروح کند صیدی را یا برکند موی

آن را یا ببرد عضوی از اعضای او پس او ضامن آن می‌شود به قدر نقصان بنا بر قیاس بعض مسائل که در باب

در حقوق عباد   اگر برکند پر طایری را یا ببرد پای صیدی را باین وجه که آن صید و طایر

از رفتن نتواند پس در این صورت تمام قیمت آن لازم می‌آید زیرا که بر او ثابت است که رفتن آن

را شکسته و دور کرد ازان امن مانده از جمله بگیرد آن را پس جزای آن بر او لازم خواهد شد

هر گاه شکسته بیضه شتر مرغ را پس بر او قیمت آن لازم می‌آید به جهت آنکه این مروی است از

امیرالمؤمنین علی و ابن عباس رضی الله عنهم به جهت آنکه بیضه اصل صید است و قابلیت این دارد که صید گردد پس

بیضه مادامی که فاسد نباشد به منزله صید اعتبار نموده می‌شود احتیاطا پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده برآید

از آن پس بر او قیمت بچه زنده لازم می‌آید و این بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس این است

که بر او سوای قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نمی‌شود زیرا که حیات آن بچه غیر معلوم است و وجه

استحسان این است که بیضه معد و آماده است برای آنکه از آن بچه زنده برآید و شکستن بیضه پیش از

وقت برآمدن بچه سبب مرگ آن بچه است پس بنای حکم بر سبب مذکور نموده خواهد شد بنا بر احتیاط

لهذا اگر کسی عصایی و مثلی زند بر شکم آهو و بیندازد آن آهو بچه مرده را و خود هم بمیرد پس بر او قیمت آن

آهو و بچه هر دو لازم می‌آید   اگر قتل کند غرابی یا غلیواژ یا گرگ یا مار یا کژدم یا موش

یا کلب گزنده را پس جزای آن لازم نمی‌آید زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که پنج چیز از جمله موذیات

است

است پس کشتن آن بنا روا است در حل و حرم بغیر جزا و آن پنج چیز این است غلیواز و باز و کژدم و مار

موش و کلب گزنده و نیز فرموده است که محرم در کشتن این پنج چیز جایز است و در بعضی روایات

ذکر گرگ آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزنده در این حدیث گرگ است و جایز است

که گفته شود که گرگ در معنی سگ گزنده است و مراد از غراب آن است که جیفه می خورد و

خلط میکند جنس او با طاهر در تناول پس نه هر زاغی می خورد چه این جانوران ابتدا میکنند بایذای

انسان و اما عقعق پس آن را علماء میگویند پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه

ابتدا میکند بایذای انسان و نزد امام ابی حنیفه رح مروی است که کلب گزنده و غیر آن و کلب اهلی

و غیر اهلی همه برابر است زیرا چه معتبر در آن جنس است و همچنین موش خانگی و موش دشتی و اهلی

همه برابر است و نصب اعینی کرده مار و پرنده از جمله پنج فواسق که مستثنی شده است نیست چه آن

هر دو ابتدا میکنند بایذای انسان — بسبب کشتن پشه و زنبور و کیک و کنه و کک جزا

لازم نمی آید چه این چیزها از جمله صید نیست و هم از بدن انسان متولد نیست و موذی است

باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور آن مور است که ایذا رساند خواه سیاه باشد یا زرد

و اما موریکه ایذا نمیرساند پس کشتن آن مباح و روا نیست چه اگر بکشد آن را محرم جزای

از محرم قتل — آن لازم نمی آید زیرا چه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن است

کند پس بیش را لازم است مراد از آنکه صیغه هر قدر که خواهد چون ملتفت نمیشود کند زیرا چه پیش

متولد میشود از چرک بدن او در جامع صغیر مذکور است که محرم اگر بکشد شپش را چیزی دهد و این دلالت

میکند بر آنکه قاتل شپش ... میکند که محرم ... چیزی بر سبیل اباحت ...

قربانی یا [illegible] باطل شود و مسکین را نامند [illegible] المحرم قتل الصید [illegible] الاحرام می‌باید که صدقه

دهد [illegible] خواه [illegible] اند [illegible] صید [illegible] چرا که صید آن [illegible] که گرفته نمی‌شود مگر بحیله و

تدبیر [illegible] گرفتن آن مقصود وی است و هرگاه قیمت آن لازم است زیرا که

[illegible] آن [illegible] خواهد بود

محرم [illegible] لهذا [illegible] او لازم می‌آید زیرا که [illegible] از جمله [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible] است [illegible] گرفتن آن مقصود و [illegible] می‌شود

[illegible] قیمت آن لازم می‌آید

[illegible] صید است [illegible] مانند صید خواهد بود [illegible] هرگاه باشد صیدی [illegible] اگر

[illegible] چون [illegible] پس [illegible] جزای آن لازم می‌آید [illegible]

[illegible] از [illegible] چون [illegible] جزای آن

لازم می‌آید [illegible] مثلاً جزا بلا لزوم [illegible]

زیرا که آن مقتضای طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی نموده شده

است و [illegible] مستثنی است و [illegible] است [illegible]

و دلیل علمای ما این است [illegible] صید است [illegible] وحشی است که بغیر حیله گرفتن آن ممکن

نمی‌شود و گرفتن آن مقصود [illegible] برای [illegible] برای شکار کردن آن یا برای

قطع ایذای آن و قیاس آن به پنج جانور [illegible] چرا که [illegible] قیاس نموده شود بر آن

[illegible] پنج [illegible] مذکور است باطل می‌شود [illegible] و بر آن [illegible]

[illegible]

واقع [illegible] بوده باشد بالعوض [illegible] و [illegible] است و [illegible] و دلالت بر جزا بکند

لازم [illegible] که [illegible] با [illegible] زیاده تفاوت در قیمت بکسر [illegible]

بقیمت [illegible] جزای آن لازم نمی آید هر قدر که باشد چنانچه [illegible] حکم [illegible] قول [illegible] و

دلیل علمای [illegible] این است که [illegible] موذی است که [illegible] صید [illegible] آن [illegible]

[illegible] قیمت آن بجهت انتفاع است بحرام آن [illegible]

آنکه موذی و درنده است که حمله میکند بر انسان و [illegible] مذکور [illegible] قیمت آن

زیاده نمی شود از قیمت [illegible] اگر درنده حمله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس

در صورت جزا [illegible] لازم نمی آید و در [illegible] در این صورت نیز جزای آن لازم نمی آید

بنابر قیاس آن بر شیر که حمله نماید و بکشد آن را محرم و دلیل علمای [illegible] این است [illegible]

است درنده را [illegible] ساخت [illegible] را [illegible] النشیم آن [illegible]

معلوم شد که اگر [illegible] جانب آن [illegible] جزای لازم نمی آید و [illegible] که محرم را [illegible]

آن [illegible] و دفع نمودن ایذا از ذات خود [illegible] لهذا او از جانب [illegible]

است که دفع نماید از ذات خود ایذای را که موهوم است چنانچه [illegible]

دفع نمودن ایذای متحقق [illegible] اولی [illegible] بود [illegible] شرع و با وجود اذن شارع

جزا لازم نخواهد شد برای حق شارع [illegible] محرم [illegible]

اول از جانب صاحب حق [illegible] اگر محرم بسبب مخمصه مضطر گردد [illegible]

کشتن صید [illegible] جزای آن لازم می آید [illegible] در این صورت اگرچه [illegible]

ری یا اهلی گشتن است مثل شتران و بعضی از آنها از دل منع ... باعتبار نفس

حبا... کران بالدرقت   بلکه نیست حیوان را ... که ذبح کند ... یا ... یا

الیان ... زیرا که اینها ... از جمله صید نیست چه اینها وحشت ورم نمیکنند از انسان

و از ... کرده ... باشند زیرا که آن ... اصل خلقت ...

محرم اگر ذبح کند کبوتر ... را ... میخورد ... براو جزای آن لازم ...

... براو ... لازم نمی آید زیرا که کبوتر ... از انسان وحشت ندارد و ... گشتن

ی نتواند ... از خود ... بطی الحرکت است در وقت پرواز و بزودی پرواز نمیکند ...

میگویند که کبوتر باعتبار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد و ... میگریزد ... پرواز

... اگر چه بطی الحرکت باشد در وقت پرواز ... از انسان و انس گرفتن او ...

... پس این معتبر نیست   محرم اگر قتل کند آهوی را که مانوس است با انسان مثل

... براو جزای آن لازم می آید زیرا که آهو در اصل صید است ... بسبب مانوس شدن آن با انسان

... شمرده نمیشود چنانچه شتر که اهلی است در اصل خلقت اگر رم نماید از انسان و وحشت کند صید

شمرده نمیشود در حق محرم   محرم اگر ذبح کند صیدی را پس آن ذبح مردار است ... نیست

... ذبح کند ... حلال است ... ذبح کند از محرم ... محرم ...

... میکند جزای ... او ... منسوب ... شمرده میشود که آن ...

... و دلیل ... این است که ذبح کردن فعلی مشروع است و ذبح کردن محرم ...

حرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست ... ذبح ...

مشروع [illegible] است که قایم مقام رگهای جدا کردن خون از گوشت است برای آسانی اهل الاسلام

نفی که از مسلم [illegible] محرم ذبح کند و از ذبیحه [illegible] بر آید و از گوشت جدا شود خوردن آن

حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم غیر محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن است و از [illegible]

شده محرم بسبب خوردن آن حلال است اگر چه خون بر آید و از گوشت جدا نشود بجهت آنکه ذبح او مشروع قایم

مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه است پس اگر ذبح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت

است معدوم شود پس بسبب محرم بودن ذابح [illegible] جدا کردن خون از گوشت معدوم خواهد شد پس ذبیحه محرم حلال

نخواهد شد [illegible] اگر خورد [illegible] ذبیحه خود چیزی را لازم می آید بر او قیمت آن چیز نزد

ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند بر او قیمت خوردن آن هیچ لازم نمی آید و اگر بخورد از ذبیحه

محرم دیگر پس بر وی هیچ لازم نمی آید بالاتفاق و دلیل صاحبین رح این است که ذبیحه مذکور مردار است پس

لازم نیست بسبب خوردن آن مگر استغفار چنانچه لازم نمی آید بر محرم دیگر بسبب خوردن آن مگر

استغفار و دلیل ابی حنیفه رح این است که حرمت آن باعتبار این است که آن ذبیحه از محظورات احرام

است زیرا چه آن ذبیحه بسبب احرام ذبح کننده آن از حلت بیرون شده است و هم بسبب احرام

ذبح کردن در حق محرم باقی نمانده است پس حرمت خوردن آن بسبب این واسطه منسوب و مضاف است

بسوی احرام آن ذبح کننده و از محظورات احرام او گشته است و هرگاه چنین [illegible] بر محرم مذکور بسبب

خوردن چیزی از آن جزای آن لازم خواهد آمد بر وی بخلاف محرم دیگر [illegible] از محظورات

احرام او نیست بر [illegible] محرم را از خوردن [illegible] بر جا [illegible] گردد است از احلال

ذبیحه غیر محرم [illegible] ذبح کردن است از احلال [illegible] دلالت کرده باشد بر آن محرم و نه امر کرده باشد

آن حلال را مباح کرد و خوردن آن صید و امام شافعی گفته است خوردن آن حلال است محرم را در صورتیکه

شکار کرده باشد آن را حلال برای محرم زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که باکی نیست محرم را در خوردن

گوشت صیدیکه حلالی شکار کرده باشد آن را و نه شکار کرده باشد برای او پس این خبر ... محرم و حلال

مطلقا ... دلالت ... کرده ... گوشت صید در حق محرم ...

چنانچه پیغمبر صلعم ... درین ... جواب از دلیل امام مالک رحمه الله آنست که در حدیثیکه دلیل آورده

اند آن را امام مالک رحمه الله لام تملیک مذکور است پس مراد از آن این است که تعیین صید را

هدیه دهد محرم را ... گوشت آن را یا مراد از آن این است که صید کرده شود برای او و بعد از آن

بدانکه آنچه مذکور شد در خوردن گوشت صید مذکور مر محرم را باکی نیست بشرطیکه دلالت نکرده باشد

بر آن ... دلالت ... بر آن محرم پس او را خوردن گوشت آن

حرام است و فقها الله اندر در آن دو روایت است بنا بر یک روایت حرام است و برای خوردن

گوشت آن صید ... که دلالت کرده باشد بر آن و دو حرمت حدیث ابو قتاده رضی الله

عنه است که سابق ذکر شده در باب احرام اگر ذبح کند صید حرم را حلال پس جزا و لازم

می آید که قیمت آن را تصدق نماید بفقرا زیرا چه صید حرم مستحق امن است بسبب حرم چه پیغمبر صلعم در

حدیثیکه در ... مروی است که ... صید حرم را ... در حق او ... نمیکند زیرا چه

لزوم قیمت آن ... بر حلال مذکور بطریق تاوان است نه بطریق کفاره پس باشند تاوان مال

شده و سر آن این است که قیمت واجب می شود بسبب تعرض وصف امن در محل

و آنچه بر محرم واجب می شود آن بطریق کفاره و جزای فعل اوست زیرا چه حرمت آن باعتبار

نیست در محرم نشسته وان احرام اوست و روزه صلاحیت این ندارد که جزای افعال واقع
نموده تا وان عمال و نذوره گفته است که در صورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند
در حق حلال مذکور بنا بر مسایل اصل که صید تعلق واجب شود بر محرم و لیکن هرگاه فرق میان آنها و آن
میان آن نموده شد ظاهر گشت که این مثال سر انتفار است و بدانکه بدی کفایت میکند در حق
حلال مذکور بنابرین در ان شد و روایت است   اگر غیر محرم صید احل شود در حرم پس
واجب است بر او که بگذارد آن را در حرم زیرا که آن صید در دست او باشد حقیقة نه در قفص یا
لجاوه و نه فی بیع ملک بر گذاشتن آن بر او واجب نیست چه آن صید مملوک وی باشد
حق الشرع ظاهر نمی شود در مملوک عبد جهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علمای ما این است حکم
آن صید هرگاه داخل شد در حرم واجب گشت ترک تعرض آن بجهت تعلیم حرم چه صید درین
هنگام از صید حرم گشت پس مستحق امن شد بنا بر انچه مرویست پس اگر بفروخت آنرا مالک آن
که داخل کرده است در حرم پس آن بیع رد نموده میشود اگر آن صید موجود باشد زیرا چه بیع [illegible]
نیست بجهت آنکه در آن تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض آن حرام است و اگر آن صید موجود
نباشد پس بر بایع مذکور جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید است بایں
طور که امن را از آن زایل گردانیده است و حال آنکه صید درین هنگام مستحق امن شده است و همین حکم است
در صورتیکه بفروشد محرم صید بری را بدست محرم دیگر یا بدست حلال بنا بر وجهی که مذکور شد
اگر شخصی احرام نماید و حال آنکه صید در قفص دارد همراه خود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بگذارد
آن صید را و شافعی گفته است که واجب است بر او که بگذارد آن صید را زیرا چه اگر نگذارد [illegible]

پس لازم می آید که تعرض آن نموده بسبب بازداشتن آن در ملک خود پس [illegible] ذکر کرده شده
از حقیقت باشد و دلیل علمای مالکی این است که اصحاب سبقت احرام می نمودند و حال آنکه در خانها
صیدها و دواجن یعنی کبوتر و بز و غیره می بود و منقول نیست که آنها را رها میکرد از قفسها و خلاف
و همین سان عمل عادت جاری است و این یک حجت است و دوم این است که واجب بر محرم ترک
تعرض صید است و در صورت مذکوره تعرض آن از جانب محرم یافته نمی شود بلکه آن جانور در صورت
مذکوره محفوظ است بخانه یا بالقفص نه بدست محرم و جز این نیست که آن جانور در ملک وی است
و در آن مضایقه نیست چه اگر بگذارد آن را در صحرا و بیابان ملکیت او در آن باقی می ماند پس بقای
ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اگر قفص آن جانور بدست محرم باشد لازم است بر او
که بگذارد آن را بطوریکه ضایع نگردد یا بهم طوری که بگذارد آن را در خانه خود اگر بگیرد حلال
صید را و بعد از آن احرام نماید و رها کند کسی آن را از دست محرم مذکور پس آن کس ضامن آن میشود
نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که ضامن نمی شود زیرا چه آنکس در صورت امر معروف
و نهی عن المنکر نموده است و این را احسن گفته میشود و بر محسن چیزی لازم نمی آید و دلیل ابی حنیفه
این است که محرم مذکور مالک آن صید شده است بسبب گرفتن آن در حالیکه او حلال بود و این ملک
محترم است پس اضاعه این ملک بسبب احرام آن شخص زایل نمی شود و هرگاه چنین است پس آن کس
بسبب رها کردن آن از دست محرم مذکور ضامن آن خواهد شد چه او تلف کرد مملوک غیر را بخلاف
آنکه اگر بگیرد محرم صیدی را در حالت احرام پس در این صورت اگر رها کرد آن را کسی از دست او آن کس
ضامن آن نمی شود بالاتفاق زیرا چه صید بدست محرم مالک آن نمیشود بجهت آنکه صید [illegible]

[illegible] است که محرم [illegible] صید [illegible] [illegible]

[illegible] حرمت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محرم [illegible] صید الکلب [illegible] و باید دانست که [illegible] اختلاف

[illegible] است [illegible] [illegible]

اگر بکشد محرم

[illegible] [illegible] نزد [illegible]

صید [illegible] بکشد [illegible] محرم دیگر پس بر هر واحد از ان دو محرم جزا لازم [illegible]

کند [illegible] [illegible] کنند

مذکور [illegible] [illegible] بمنزلهٔ [illegible]

[illegible] قبل [illegible] نصف

[illegible] و بعد از ان باید دانست [illegible] صید [illegible]

[illegible] از ان کشنده [illegible] [illegible] کشنده مذکور [illegible]

[illegible] جزا لازم [illegible] پس مواخذه [illegible] [illegible]

[illegible] علمای [illegible] است که گرفتن صید بسبب ضمان وجزا میشود در حق محرم [illegible]

گرفتن [illegible] کشنده مذکور بسبب کشتن ان [illegible] محرم [illegible]

جزا [illegible] کشنده [illegible] پس ضمان وجزای ان بر

[illegible] حرم را اگر [illegible] یا ببرد [illegible] را اگر مملوک کسی نیست

واجب جزا میشد

حرم [illegible] نباشد [illegible] درخت مذکور [illegible] نباشد که انسان [illegible]

علاوه بر حرمت [illegible] الحرم [illegible] تعالی [illegible] حرم [illegible] و [illegible]

[illegible] حرمت [illegible] حرم [illegible] و لنا الا ما [illegible]

گیاه آنچه [illegible] آن [illegible] و آن است که [illegible] و دانستن [illegible] قیمت آن گیاه

درخت که قیمت [illegible] آن گیاه و درخت [illegible] حرمت حرم [illegible]

احرام است قیمت ندارد [illegible] و [illegible] را [illegible] و چنین [illegible]

کرده و در جزای فعل است و باید که قیمت مذکور را تصدق نماید و صدقه بفقرا و بعد از اداء

قیمت آن گیاه و درخت او مالک آن میشود چنانچه این حکم است در حقوق عباد و باید دانست

که فروختن آن گیاه و درخت بعد از بریدن آن و اگر مکروه است نزد امام او مالک آن شده است

بنابر سبب محظور [illegible] شرع پس اگر جایز داشته شود بیع آن [illegible] را [illegible]

جرأت خواهند نمود در بریدن و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است با کراهیت بخلاف

صید حرم بیع آن اصلا جایز نیست و بیان فرق میان گیاه و درخت و میان صید در حکم بیع خواهد

آمد ان شاء الله تعالی و درختی که بنشانند آنرا انسان از روی عادت پس آن مستحق

امن نیست بنابر اجماع و بنابر آنکه حرمت بریدن آن گیاه و درخت حرام است که منسوب بحرم باشد

و منسوب بوجه کامل بحرم نشود مگر وقتیکه منسوب بسوی غیر نباشد و درختی که بنشانند آنرا

انسان از روی عادت منسوب است بسوی [illegible] انسان است بجهت نشانیدن او

پس درختی که نشانده است آنرا انسان در زمین حرم منسوب بحرم نیست بوجه کمال و باید دانست

که درختیکه نشانند از انسان از روی عادت اگر نشانند از انسان پس آن بمنزله آن درخته

رش

و خشکیده نباشد آنرا

شتر و یا شیر و مکید بشکند آن را الصال اگر در ضمان است

را قیمت

الشتر اگر از خود روییده بود در حرم و از جنس که مملوک کسی است پس در این صورت قیمت آن را ضامن شود

لازم می آید یکی برای حرمت حرم و دوم برای مالک چنانچه و قیمت لازم می آید برگ که بکنند

اگر سبز کسی در حرم گیاه خشک یا درخت خشک را بشکند

و علوم مید برای مملوک کسی است

روا است چرانیدن دواب در گیاه

حلال و جزای آن لازم نیست چه آن نامی نیست

حرم نزد امام ابو حنیفه و محمد رح و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است

در چرانیدن دواب در گیاه حرم باکی نیست زیرا چه در آن ضرورت و حاجت است بجهت انتهابه

داشتن دواب از آن متعذر است و دلیل طرفین رح این است از روایت که نبی صلعم فرموده است

که بریده نشود گیاه او یعنی بلند نشود مانند بریدن داس است و جواب از دلیل ابی یوسف رح این است

که برداشتن گیاه برای علف دواب از حل ممکن است پس در چرانیدن آن در گیاه حرم ضرورت

نیست بخلاف اذخر چه رسول خدا صلعم آن را استثنا نموده است پس جایز است بریدن آن و چرانیدن

در هر صورت ایجاد

الا بخلاف کمات یعنی سماروغ چه آن از جمله نباتات نیست

جنایات مذکوره بر مفرد یکدم لازم می آید پس در این بر قارن دو دم لازم می آید یکی بجهت حج و دیگر

بجهت عمره و شافعی رح گفته است که در صورتهای مذکوره بر قارن نیز یک دم لازم می آید بنا بر

آنکه قارن محرم است باحرام واحد نزد شافعی رح و نزد علمای ما او محرم است بدو احرام پس برای او دو

دم لازم خواهد شد مگر در صورتیکه تجاوز نماید از میقات بدون احرام حج و عمره یعنی احرام یکی از آنها

واجب نیست بر او در میقات

بیاید از میقات پس در این صورت بر او یک دم لازم می آید نه دو

مگر احرام واحد بود هرگاه یک احرام هم نکرده در میقات پس لازم نیست ابتدا غیر و بعضی گفته‌اند اگر نیت فاسد

نماید پس واحد لازم است چنانچه هر جزای او واجب و در بعضی از فقها قسمت متعدد است اگر به غیر گروه یک شوند

دو محرم یک کشتن صید پس هر دو را جزا تمام لازم است چه جزای کامل بر هر یک واجب بود و در بعض صور جنایت

کرده است و تداخل نیست پس لازم خواهد شد جزای متعدد به سبب تعدد جنایت اگر زن یک

بشوند و عقل دیگر کشتن صید حرم پس بر ایشان دو جزای واحد لازم است و جزای هر جزا در بعض صور صحیح

محل جنایت است مقابل جنایت و محل در بعض صور واحد است پس جزای واحد بود بر ایشان لازم

خواهد شد چنانچه اگر دو کس قتل کنند قتل پس قتل نماید پس بر هر دو واجب شود بر ایشان دو کس و است واحد و بر هر

واحد نصف از آن مال دیه علیحده لازم نمی‌آید اگر پیدا شود بچه صید یا جزو که آن مال پس بیع

در بعض صور صورت باطل است زیرا چه محرم اگر صید را زنده پیدا کرد پس بیع آن باطل است و اگر پیدا شود

آن را بعد از کشتن آن پس در این صورت فروختن آن فروختن مردار است چه صید که بکشد آن را محرم مردار

است پس بر طور بیع آن جایز نیست هر که بیرون کند آهوی را از حرم و بعد از آن بچه‌ها آن

آهو بچه‌ها را و بمیرد آن آهو و بچه‌های آن پس بر او جزای هر واحد از آنها لازم است زیرا چه صید حرم بعد

از اخراج از حرم مستحق امن است شرعاً لهذا رد آن واجب است بسوی امن آن که حرم است و این استحقاق

صفت شرعی است پس سرایت خواهد کرد بسوی اولاد و لهذا در این صورت مذکوره بر کیست از آهو و بچه‌های

آن جزای علیحده لازم خواهد شد و اگر بعد از اخراج آن جزای آن ادا نماید و اخراج کند و بعد از آن بچه

تولید آن آهو پس در این صورت لازم نمی‌آید بر او جزای بچه آن زیرا چه آهو مذکور بعد از ادای جزای آن

مستحق امن باقی نمی‌ماند لهذا در این شکل روان است آن که حرم است بر او واجب نیست زیرا چه آن

از بدل آن لازم است بلکه تعیین آنست و در صورت ادای جزای آن نمود است پس بعد از آن چیزی
دیگر لازم نخواهد شد والله اعلم
و در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام نموده اگر داخل شود مکه ...
بی احرام و بعد از آن احرام نماید برای عمره پس اگر باز گشت نماید بسوی ذات عرق که میقات
اهل کوفه است و در آنجا تلبیه بگوید پس ساقط میشود از او دم که واجب شده بود بر انسان بسبب
تجاوز نمودن او از میقات خود و اگر بعد از باز گشت نمودن او بذات عرق تلبیه نگوید
تا آنکه مکه داخل شود و طواف نماید برای عمره پس بر او دم لازم آید و این نزد امام ابی حنیفه
است و صاحبین رح گفته اند که اگر بسوی میقات مذکور بعد از احرام نمودن از بستان بازگشت نماید
بذات عرق در حالیکه محرم است پس بر او هیچ لازم نخواهد شد تلبیه بگوید بعد از رسیدن بذات عرق
یا نگوید و فرق در گفتن آنست که دم بر او لازم است حال بعد از رسیدن بذات عرق
تلبیه نگوید یا بگوید برابر ... او ... در سبب عود نمودن او بذات عرق
حجیکه اگر افاضه نماید از عرفات پیش از ایام و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب
آفتاب پس بسبب عود نمودن او حاجت ... در ... و لیکن تلافی ...
بیش ... گویند از میقات تجاوز نموده بود بغیر احرام پس ... نموده بود احرام را از میقات
و بعد از آن تدارک آن نمود در وقت آن چه پیش از شروع نمودن در افعال عمره یا حج
هم وقت آن است پس ساقط خواهد شد دمیکه بسبب تجاوز نمودن از میقات بدون احرام
لازم شده بود بخلاف آنکس که افاضه نماید از عرفات و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب

آفاقیست زیرا که او تولد کرده منزل کسب نمود است و تحقیق آن بنا بر آنچه سابق مذکور شد [illegible]

و لیکن مذکور است که منزل او در صورت مذکوره نزد صاحبین رحمهما الله حاصل میشود لیکن [illegible]

[illegible] مذکور نشده عرفه در حالت احرام حج و [illegible] میقات از وقت [illegible]

جنانچه در صورت مخالفت احرام بگذرد از میقات [illegible] باز [illegible]

تدارک آن حاصل میشود بسبب عود نمودن او بذات عرق در حالت احرام [illegible] تلبیه بگوید

در ذات عرق زیرا که عزیمت در احرام این است که از خانه خود احرام کند و هرگاه تاخیر آن جایز داشته شد تا میقات پس واجب است تاخیر نکند مذکور [illegible]

با احرام حج و بعد از رسیدن بذات عرق تجدید تلبیه نماید و بعضی اختلاف است در صورتیکه احرام

حج نماید کوفی بعد از تجاوز نمودن از میقات و بعد از آن تا باز گشت نماید بسوی میقات که ذات

عرق است بطریکه در صورت عمره باز گشت نموده بود و اگر کوفی مذکور عود نماید بسوی ذات عرق

بعد از شروع نمودن او در طواف خانه کعبه و استلام حجر الاسود پس درین صورت دم از و ساقط نمیشود

بالاتفاق و اگر عود کند از بستان مذکور بسوی ذات عرق [illegible] پیش از احرام پس درین صورت دم

ساقط میشود بالاتفاق و اینهمه که مذکور شد وقتیست که کوفی مذکور اراده حج یا عمره نداشته و اگر

داخل شود در بستان بنی عامر برای حاجتیکه او را میرسد و برای که داخل شود در مکه بغیر احرام و در بعضی روایات

[illegible] اگر بعد از رسیدن به بستان مذکور اراده حج یا عمره شود پس میقات او بستان مذکور است [illegible]

و صاحب بستان هر دو برابر اند زیرا که بستان مذکور واجب التعظیم نیست پس [illegible]

بستان مذکور احرام واجب نیست و هرگاه داخل شد در آن [illegible] ملحق شد باهل البستان [illegible]

از آنجا

... ولیکن ... را جایز نیست برای بی حاجت بمکه بدون احرام داخل شدن ... کرده باشد

نیز جایز نیست رفتن بمکه برای حاجت بدون احرام و باید دانست که ... کرده

میقات ... است پس مراد از آن جمیع زمین حل است که واقع است میان ... و میان حرم چنانچه سابق

مذکور شد ... اگر ... مذکور یکی از اهل بستان احرام نماید از حل و وقوف ... میقات نماید پس

... لازم نیست ... چنانچه احرام نموده اند از میقات خود ... آفاقی اگر داخل شود در

مکه بدون احرام ... بعد از آن خارج شود از مکه در آن سال و برود بسوی میقات خود و از میقات

احرام حج فرض نماید پس بسبب این احرام جنایتی که بسبب داخل شدن در مکه بدون احرام بوقوع آمده بود

مرتفع میگردد و چنان میشود که گویا او بدون احرام در مکه داخل نشده است و ... است که آن

جنایت مرتفع نمیگردد ... موافق ... چنانچه در صورت نذر ... اگر نذر کند کسی ... بطور

که ... بیت الحرام پس ادا کرد احرام از میقات برای حج فرض نماید و بعد از آن داخل شود

در مکه پس ... مذکور بسبب رفتن با این احرام بسوی مکه ادا میشود ... لازم شده بود او را اگر با احرام مستقل رود

بسوی مکه چنانچه آفاقی مذکور اگر بعد از گذشتن آن سال در سال دیگر بسوی میقات رفته احرام حج نماید

در مکه رود پس بسبب رفتن بمکه با احرام حج در سال دیگر مرتفع نمیشود جنایتی که بوقوع آمده بود بسبب داخل

شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علمای ما این است که آفاقی مذکور تلافی ... نمود ...

آن نمود در وقت آن زیرا که واجب بر او این است که تعظیم این بقعه نماید باین طور که با احرام داخل

شود در آن و لازم نیست تخصیص برای داخل شدن در مکه احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره

در داخل شدن در مکه با احرام یافته شد پس کفایت خواهد کرد چنانچه اگر داخل میشد در مکه با احرام حج فرض ...

ابتدا کفایت می‌کند بخلاف آنکه سال دیگر در ایام حج بی‌احرام داخل شده بحکم باحرام [illegible]
در او واجب می‌شود به قضا و پس آن ادا نمی‌شود مگر بایین طور که باحرام مستقل داخل شود در مکه چنانچه
اگر نذر کند کسی بآنکه اعتکاف خواهم نمود در ماه رمضان در این سال پس اعتکاف مذکور ادا می‌شود
بروزه رمضان مذکور و برای آن اعتکاف روزه علیحده سوای روزه رمضان در کار نیست و اگر در
رمضان مذکور اعتکاف ننماید پس بعد از آن واجب می‌شود بر او که اعتکاف نماید در ماه دیگر سوای
رمضان بروزه مستقل و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید بروزه رمضان
مذکور صحیح نمی‌شود   هر که بعد از گذشتن از میقات احرام عمره نماید و بعد از آن عمره مذکور را فاسد
کند باید که افعال آن عمره را تمام کند و بعد از آن آن را قضا کند زیرا که احرام لازم می‌شود و لیکن اگر چنان
شود فاسد کند حج را بعد از احرام و در این صورت بر او واجب نمی‌شود دم بسبب تجاوز نمودن او از
میقات بدون احرام زیرا که بر او قضای آن حج و عمره لازم شده و در قضا احرام آن از میقات
خواهد کرد و بسبب آن این جنایت مجاوزت نمودن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
بسبب احرام نمودن از میقات در قضای آن حج و عمره حق میقات که فوت شده بود نیز قضا خواهد شد
و هرگاه قضای آن خواهد شد پس سوای آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول امام زفر رح دم
مذکور از او ساقط نمی‌شود چنانچه همین اختلاف است در حق کسی که حج او فوت شود و ایام حج باقی مانده
باشد بغیر احرام تجاوز نماید از میقات و در حق کسی که تجاوز نماید از میقات بغیر احرام و بعد از آن احرام
حج ببندد و بعد از آن آن حج را فاسد کرداند اگرچه در این صورت نزد زفر رح دم مجاوزت از میقات
بغیر احرام بر او لازم می‌آید و بسبب قضا نمودن آن حج و عمره ساقط نمی‌شود و نزد علمای ما ساقط می‌شود

عمره فرمع این جنایت را قیاس میکنند بر محظور است دیگر و در ان دمی واجب نمی شود لسبب قضا نمودن

ان حج و عمره که در ذات محظور است اما اقامت میکنند بعد ان که دم لسبب ان نمیشود و بلکه ساقط میشود دیگر

واجب نمی شود لسبب تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام و علمای ما میگویند که قیاس ان بر محظور دیگر

معقول نیست زیرا که لسبب احرام نمودن از میقات در وقت قضای ان حج و عمره حق میقات بر قضا

نموده میشود لیس جنایت تجاوز است که نقص میکردد بخلاف محظور باشد دیگر چه لسبب قضا نمودن ان حج

عمره مرتفع نمیکردد در ان فرق واضح شد یعنی اگر خارج شود از حرم و بعد از ان اراده حج نماید و احرام

کند و عوده نکند بحرم و در وقوف بعرفات نماید پس بر او یک گوسفند لازم میشود زیرا که میقات او حرم است

و او از ان تجاوز نموده است بغیر احرام اما اگر عوده کند بسوی حرم و تلبیه گوید یا نگوید پس در ان اختلاف

است متمتع نیست که احرام عمره از خارج شود از حرم و فرق مذکور شد در حق آفاقی

احرام حج نماید و وقوف بعرفات کند پس بر او دم لازم می آید چرا که او از مکه داخل شد در ان و افعال

عمره ادا نموده بجز از میقات که حرم است و او تجاوز نموده است از میقات خود بغیر احرام

پس دم لازم خواهد شد بر او پس اگر باز آید بحرم پیش از انکه در وقوف بعرفات نماید و تلبیه بگوید در حرم

پس بر وجه صحیح چیزی لازم نیست و در این صورت نیز اختلاف است چنانچه مذکور شد در حق آفاقی

والله اعلم

در بیان اضافت احرام بسوی احرام دیگر یعنی اگر احرام عمره نماید و یک شوط طواف

نماید برای آن و بعد از ان احرام حج نماید پس امام ابو حنیفه رح گفته است که در این صورت که مذکور شد لازم

میشود که بالفعل ترک کند حج را و بر وی دم واجب میشود لسبب ترک نمودن ان حج و جزا لازم میشود که

در صورت مذکوره در احصار عمره بنابر مذهب ما واضح است تا بلا وقت کند اینجا جبر او دم و قضا واجب
میشود واجب است ترک عمره و دلیل ابی یوسف و محمد این است که چون ترک نمودن یکی از حج و عمره
لازم است زیرا جمع نمودن میان حج و عمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است چه
آن ادنی است از حج در رتبه و اعمال آن قلیل است به نسبت اعمال حج و قضای آن آسان است
جهت آنکه عمره موقت نیست بلکه عمره نمودن در هر وقت روا است و اگر احرام عمره نماید مکی و بعد
از آن احرام حج نماید پس آنکه از افعال عمره چیزی بعمل آورده باشد پس حکم او نیز همان حکم است
که در صورت اول مذکور شد بنابر وجهی مذکور شد پس اگر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و بعد
از آن احرام حج نماید پس در این صورت لازم است و نیز اگر ترک نمود حج را بالاتفاق زیرا چهار شوط
اکثر اجزای طواف است و اکثر شی بمنزله کل آن است پس در این صورت ترک نمودن عمره متعذر است چه
ترک آن متعذر است در صورتیکه فراغت نماید از عمره و دلیل ابی حنیفه بر یکی این است که در صورت
مذکوره احرام عمره موکد شده است بسبب ادا نمودن چیزی و موکد آسان است به نسبت ترک نمودن موکد
و دوم این است که در ترک نمودن عمره بعد از شروع در آن ابطال عمل لازم می آید و در ترک
نمودن حج ابطال عمل لازم نمی آید چه کسی که در آن باز مانده از عمل است و بنابر دلائل که
بر او دم لازم می آید هر کدام را ترک نماید زیرا چه او حلال گشته پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شد
تمام نمودن افعال آن بسبب او و در حینی محصر گشته ولیکن در صورت ترک نمودن عمره بر او قضای
عمره است فقط و در صورت ترک نمودن حج قضای حج و ادای عمره لازم می آید زیرا چه او مانند
کسی است که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عمره لازم می آید و اگر مکی مذکور ترک ننماید هیچ یکی از حج و عمره

را بلکه

[illegible] و عمره را باطل کرده [illegible] افعال الحج [illegible] تمام

ان [illegible] بوده لیکن بجا آوردن [illegible] مقتضی [illegible] و بعد از آن [illegible] دوباره آورده [illegible] بوده

زیرا که [illegible] تحقق فعل نیست بنابر قاعده علمای ما مقرر است در موضع خود در این صورت بر او

دم لازم می آید بسبب جمع نمودن حج و عمره نقصان راه می یابد [illegible]

دو بایستی دانست که این دم در حق مکی برای جبر نقصان است و در حق آفاقی برای ادای شکر

[illegible] . . . اگر احرام حج نماید و بعد از آن دو روز بعد احرام حج دیگر نماید پس اگر بعد از احرام

دوم حلق نموده باشد نسبت احرام اول واجب می شود بر او حج [illegible] بر او لازم نمی آید و اگر

از احرام حلق نموده باشد نسبت احرام اولی حج دیگر بر او واجب می شود و در این صورت اجماع

دو احرام حج لازم می آید و آن بدعت است [illegible] اگر حلق نماید بعد از احرام دوم بر او دم لازم می آید

بالاجماع زیرا که این حلق نمودن اگرچه منسکی از مناسک احرام اول است لیکن آن جنایت است

در حق احرام دوم زیرا که این حلق به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شده است

و اگر حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در این صورت دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح زیرا که

[illegible] در این صورت تاخیر کرده است حلق را از وقت آن در حق احرام اول و بسبب تاخیر حلق از وقت

آن او دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح و نزد صاحبین رح در این صورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید

بنا بر آنچه مذکور شد در باب جنایت در حج و هرگاه چنین است پس بنا بر مذهب ابی حنیفه

رح حلق کردن بعد از احرام دوم و نکردن آن هر دو برابر است و بنا بر مذهب صاحبین رح حلق نمودن

[illegible] بعد احرام دوم شرط لزوم دم است . . . هرکه فراغت نماید از افعال عمره مگر حلق و مشغول [illegible]

حلق نمودن از احرام حج باید برای عمره [illegible]
پیش از وقت [illegible] مطلق [illegible] خواهد بود
دم برای جبر و کفاره ... هرکه احرام حج نماید و بعد از آن احرام عمره نماید پس مطلقا لازم میشود
برای او زیرا جمع نمودن میان حج و عمره مشروع است لیکن فی کلام در حق وی است ... بر عکس
قارن میکرد ... طریق سنت را مرعی نداشت لهذا گنهگار میشود و اگر احرام عمره بعد از وقوف به
عرفات نماید چنانکه افعال عمره بجا نیاورده است پس عمره متروک میگردد زیرا که ادا نمودن عمره
بطوری که افعال عمره را بعد از حج بعمل آرد غیر مشروع است ولیکن باید دانست که عمره متروک شدن
او بسوی عرفات رفتن عمره متروک نمی شود بلکه وقتی متروک میشود که او وقوف بعرفات نماید
هرکه طواف قدوم نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید پس همان عمره را در اینجا
آرد پس بر وی لازم است و بر او دم لازم می آید چه جمع نمودن میان حج و عمره برای او
نمودن میان حج و عمره مشروع است بنابرآنچه سابق مذکور شد پس در صورت مذکوره احرام عمره
صحیح است زیرا که طواف قدوم سنت است و رکن حج نیست لهذا اگر ترک کند آن را ترک چیزی از حج
لازم نمی آید پس بیش از اینجا آوردن رکن حج ممکن است زیرا که افعال عمره بجا آرد و بعد از آن افعال حج نماید
لهذا اگر در صورت مذکوره هر دو را ادا نماید جایز است و بر او دم لازم می آید برای جمع نمودن
میان حج و عمره و باید دانست که این دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا که ... بصورت
بنا نمودن افعال عمره را بر افعال حج من وجه و مستحب است و برای ... بصورت ترک ...
زیرا که احرام حج موکد شده است بسبب بجا آوردن بعض اعمال حج چه طواف قدوم را ...

کمانه

بخلاف سنت انکه طواف قدوم ننموده باشد بعد برای سعی حج پس اگر ترک نماید عمره را چنانچه مسنون است باید که

قضا کند از برای شروع در آن صحیح شده است و در این صورت بر او دم لازم نمی آید برای ترک [illegible] نمودن

عمره. اگر آفاقی احرام عمره نماید در روز عید یا در بعد از او یا ایام تشریق پس آن عمره لازم می شود

و او را بعد از احرام جمع نمودن میان حج و عمره مشروع است در حق آفاقی ولیکن لازم است و اگر ترک نماید پس

[illegible] ادا نموده است رکن حج را پس در عمره مذکوره بنای افعال عمره بر افعال حج لازم می آید که

و نیز عمره نمودن در این ایام مکروه است بنا بر آنچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس لازم است و برا

که ترک نماید این عمره را پس اگر ترک نماید آنرا بر او دم لازم می آید بجهت ترک آن واجب است و

که قضای آن نماید بجهت آنکه جمع نمودن میان حج و عمره در حق او مشروع است و بعد از آن در وسط

بجا آورد بر وجه ادا میشود و بر وجه [illegible] است در آن عمره است و آن این است که او در این ایام مشغول

میباشد بادای باقی افعال حج پس ضرور است که از وقت خالی باشد برای باقی افعال بجهت تعلیم حج

و بر او دم لازم است بجهت آنکه او جمع نموده است حج و عمره را در احرام یا در باقی افعال حج و بعضی گفته اند

که این دم نیز برای جبر نقصان است زیرا که جمع نمودن میان حج و عمره بطور مذکور خلاف سنت است

و بعضی گفته اند که اگر پیش حلق نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید ترک نکند آن عمره را بنا بر آنچه فهمیده

میشود از ظاهر روایت مبسوط و بعضی گفته اند که ترک کند عمره را برای احتراز نمودن از جمع کردن منهی شده و

فقیه ابو جعفر گفته است و مشایخ ما در این باب فتوی داده اند — اگر فوت شود حج شخصی و بعد از آن

[illegible] عمره نماید آن شخص پس شاید که ترک کند از این [illegible] که حج او فوت شده میشود لازم است [illegible]

[illegible] او حلال شود بنا اگر احرام نماید برای عمره بنا بر آنچه ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی [illegible]

شود بسبب حصر [illegible] احرام حج یا عمره [illegible]

[illegible] بآن عمره [illegible]

[illegible] از احرام حج یا عمره باشد لازم نیست [illegible] اعتبار احرام [illegible]

[illegible] حج [illegible] نیست [illegible]

از حج یا عمره [illegible] مشروع [illegible]

سبب [illegible] حلال شدن [illegible]

در بیان احصار و آن عبارتست از اینکه محرم [illegible] از ادای حج [illegible] بسبب آن [illegible] راه

حج رفتن نتواند چون عدو و بیماری مثلا و [illegible] محرم را احصار [illegible] محصر گفته میشود

بسبب عدو یا بیماری [illegible] مانع است و یا از ادا نمودن حج [illegible] حلال [illegible]

لغت است [illegible] احصار مختص [illegible] نشود بسبب عدو و [illegible] حلال شدن بفرستادن هدی [illegible] مشروع

نیست [illegible] رسیده محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو و بسبب حلال شدن [illegible] نجات

می یابد از دست عدو و نه از بیماری و دلیل علمای ما این است که لفظ احصار [illegible]

اطلاق آن بر احصار بسبب بیماری صحیح است باجماع اهل لغت [illegible] گفته

میشود و بسبب عدو حصر گفته میشود و جواب [illegible] که حلال شدن [illegible] پیش از وقت

آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال شدن جایز نباشد [illegible]

احرام بماند و این [illegible] حرج است و حلال شدن پیش از وقت [illegible] مشروع [illegible]

[illegible] احرام [illegible] حرج است در حق بیمار و هرگاه جایز [illegible] محصر [illegible]

[illegible] است که [illegible] نیست برای [illegible] حرم و میگویند این شخص محرم است در حلال

نمیشود تا ذبح نکند [illegible] چون این شخص [illegible] و بعد از ان هرگاه ان تاریخ [illegible]

[illegible] اگر [illegible] فرستاده [illegible] ذبح کرد ان تاریخ گوسفند قربانی است و عبادت

است و ذبح کردن [illegible] قربانی میشود [illegible] خاص و معلوم

خاص [illegible] پس [illegible] ان زمان [illegible] خاص ذبح ان قربانی است و عبادت

[illegible] میشود [illegible] ذبح ان قربانی [illegible] حلال شدن بسبب ان متحقق نخواهد شد چنانچه

قران مجید [illegible] مطلق [illegible] هدی [illegible] بمحل خود برسد بر ان

دلالت میکند [illegible] ان [illegible] فرستاده شود [illegible] حرم [illegible] گفته است در ذبح

[illegible] گوسفند [illegible] واجب است و تقیید و مخصوص بحرم نیست زیرا چه ان تصریح شد

[illegible] برای تخفیف [illegible] ذبح کردن ان بحرم تخفیف حاصل نمیشود و علمای

در جواب این میگویند که مقصود از ان مطلق تخفیف نیست [illegible] تخفیف و بسبب حلال شدن

بفرستادن هدی مطلق تخفیف حاصل است و بعد از انکه محصر را فرستادن هدی لازم است چراه ان هدی گوسفند

باشد یا شتر یا گاو و حاصل از فرستادن گوسفند نیز حاصل نیست زیرا چه نص قران ذکر هدی آمده است و ان

شامل است مر گوسفند را نیز و بعد از انکه مراد [illegible] ان گوسفند این نیست که گوسفند معین را بفرستد چه این

کافی متعذر میشود بلکه جایز است و بعد از انکه قیمت [illegible] قیمت گوسفند برا خریده در حرم ذبح کند

شخص مذکور و باید دانست که بر محصر واجب نیست که حلق یا قصر نماید برای حلال شدن و این قول ابی حنیفه

محمد است و ابو یوسف [illegible] واجب است بر او زیرا چه پیغمبر صلعم حلق نمود [illegible] در سال حدیبیه

احصار بحج و عمره [illegible] و بعد از آن سال [illegible] محصر بود [illegible] قضا کند [illegible]

لازم نمیشود بر او نزد ابی یوسف رح و دلیل طرفین رح [illegible]

[illegible] بر [illegible] حج [illegible] عمره [illegible]

[illegible] برای آن [illegible] قارن را

اگر محصر شود پس لازم است [illegible] حلال [illegible] احرام [illegible]

[illegible] قارن [illegible] حلال [illegible] احرام حج [illegible] احرام عمره [illegible]

[illegible] از دو احرام [illegible] حلال شدن [illegible] مشروع است جایز نیست [illegible]

هدی احصار مگر در حرم و جایز است ذبح نمودن آن پیش از روز عید نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که

جایز نیست ذبح نمودن دم احصار مر محصر را مگر در روز عید [illegible] احصار [illegible] باشد و اگر احصار [illegible] عمره

باشد [illegible] جایز است [illegible] ذبح نمودن آن [illegible] دلیل صاحبین رح این است که دم احصار [illegible] مانند دم

تمتع و قران است و ذبح نمودن دم تمتع و قران جایز نیست پیش از روز عید و نیز ذبح نمودن دم احصار

سبب حلال شدن است مانند حلق و حلق جایز نیست پیش از روز عید و دلیل ابی حنیفه رح این است که دم احصار

واجب است بطریق کفاره و جبر نقصان [illegible] جایز نیست محصر را پس ذبح نمودن آن [illegible]

خواهد شد [illegible] کفاره بخلاف دم تمتع و قران چه آن دم کفاره نیست و بخلاف [illegible]

چه حلال شدن [illegible] در وقت خود است و معظم افعال حج [illegible] وقوف بعرفات است [illegible]

حلال شدن [illegible] ذبح نمودن دم احصار پیش از [illegible] قیاس این [illegible] الفارق است

محصر از حج اگر حلال شود پس بر او لازم می شود حج و عمره [illegible] روایت [illegible] از ابن عباس و ابن عمر رض

حج واجب می‌شود بطریق قضا برای آنکه بجهت شروع در آن عمره واجب می‌شود بر او بجهت آنکه او داخل شده است

که حج او فوت شده باشد بعد از عمره واجب نیست و قضای آن و به آنکه احصار از عمره [illegible]

بلکه علمای ما و امام مالک [illegible] محمول بر متحقق نمی‌شود زیرا که عمره موقت نیست و دلیل علمای ما این است

که پیغمبر صلعم و اصحاب وی محصر شده بودند در حدیبیه و آنجا احرام عمره نموده بودند فقط و دوم این است که در

ضرورت احصار از حج حلال شدن [illegible] به سبب دفع حرج و این سبب موجود است در احرام عمره و [illegible] واجب

ثابت شد که احصار از عمره متحقق می‌شود [illegible] در صورتی که احصار از آن متحقق شود در حق کسی قضای آن بر او [illegible]

[illegible] حلال شود چنانچه در صورت احصار از حج قضای حج واجب می‌شود قارن اگر

محصر گردد [illegible] بر او یک حج و دو عمره لازم می‌آید اما لزوم یک حج و یک عمره از آن بنابر روایت [illegible]

[illegible] و اما لزوم عمره دیگر بسبب آن است که از حج و عمره بیرون شده است بعد از آنکه شروع نموده

[illegible] قارن [illegible] صحیح شده بود

[illegible] احصار [illegible] این قدر

[illegible] بر او لازم نیست [illegible] متوجه شود برای ادای

[illegible] تا آن زمان که حلال گردد

[illegible] در صورت حاصل نشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمان که حلال گردد

[illegible] افعال عمره بجا آورده حلال خواهد شد

[illegible] و کسی که حج او فوت می‌شود افعال عمره بجا آورده حلال می‌شود و اگر

[illegible] در آن ادای حج [illegible] لازم می‌شود [illegible] متوجه شود

[illegible] ادای حج [illegible] عاجز [illegible] ادای حج عارض شده بود [illegible]

تحلل او بوده باشد پس درین صورت هرگاه تحلل نشوده و هدی خود را بعد رسیدن بیابد پس الظاهر جواز ... زیرا که
... ملک او است و انرا برای مقصودی معین نموده بود که استغنا از ان حاصل گشت و اگر احصار
او زایل گردد در وقتیکه در ان ادراک هدی نتواند کرد و ادای حج لیکن درین صورت تحلل خواهد کرد بسبب
عجز از ادای افعال حج و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه در ان ادای حج تواند کرد نه ادراک هدی
با این طور که وعده گرفته باشد از برنده هدی که ذبح کند از ابتدای تاریخ هفتم شهر ذی الحجه پس درین صورت نیز جایز
است و برا که حلال شود بنابر استحسان و در زبده گفته است که درین صورت توجه جایز نیست که حلال شود و
همین موافق قیاس است زیرا که او درین صورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل کردن مقصود
از بدل و فعل نباشد و باید دانست که این تقسیم و ترتیب که مذکور شد بنابر قول صاحبین است در [illegible]
در حق آنکه محصر باشد از حج زیرا که ذبح نمودن دم احصار حج نزد ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس
هرگز خواهد یافت حج را خواهد یافت هدی را نیز و جز این نیست که تقسیم مذکور درست میشود در حق محصر مذکور
بنابر قول ابی حنیفه رح و در حق محصر از عمره درست است بالاتفاق چه ذبح نمودن دم احصار از عمره موقت
نیست بروز عید بالاتفاق و باید دانست که وجه استحسان این است که در صورت مذکوره اگر لازم کرده
شود بر او که متوجه شود برای ادای حج هر اینه مال او ضایع خواهد شد زیرا که شخصی که بدست او هدی را فرستاده است
ذبح خواهد کرد آن را بی فایده چه مقصود از آن حاصل نخواهد شد و حرمت مال مانند حرمت ذات انسانی
است و باید دانست که در صورت مذکوره محصر مذکور مختار است اگر خواهد صبر کند در مکانی که محصر شده است
[illegible] تا آن زمان که هدی ذبح کرده شود از جانب او پس او درین هنگام حلال گردد و اگر خواهد متوجه
شود بسوی ادا نمودن عبادتی که التزام آن نموده بود بسبب احرام و ادا نماید آن را و این افضل است

درین

دین وفا نموده باشد چیزی باشد که وعده آن نموده بود و نزد بعد از وقوف بعرفات عاجز گردد

که او در حقیقت محصر نیست زیرا چه در این احکام بسبب احصار حج او فوت شود که او محصر نشود

در دیگر بسبب احصار طواف خانه کعبه و وقوف بعرفات نتواند کرد پس او محصر است زیرا چه در حق او متعذر است

با تمام حج پس او مانند کسیست که محصر شود در زمین حل و اگر او قادر باشد بر یکی از طواف و از وقوف بعرفات

پس در این دو صورت او محصر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه فایت الحج حلال میشود بسبب طواف

و در صورتیکه قادر باشد بر طواف پس در تمام افعال میشود و در این صورت بسبب دم حلال میشود و اصل

بنابر آن طواف است در حق او و هرگاه او بر طواف قادر باشد محصر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنابر

بجهت آنکه در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند که در این مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان

ابی یوسف رح باین طور که امام ابوحنیفه رح میگوید که محرم محصر میشود در حرم و ابو یوسف رح میگوید که

محصر نمیشود مگر وقتی که حاصل شود عدو میان محرم و میان خانه کعبه پس در این صورت احصار متحقق شود و لیکن

بنابر این اختلاف صحیح نیست و صحیح همان است که اول مذکور شد والله اعلم بالصواب

در بیان فوت شدن حج

ذکر انواع حج باید بیان از آن اتفاق و وقوف بعرفات تا فجر

روز عید فوت میشود بجهت آنکه سابق مذکور شد که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید است پس حج او فوت شود و در این

صورت طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه نموده حلال شود و در سال

آینده قضای حج نماید و بر او دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده است که هر کرا وقوف بعرفات

فوت شود حج او فوت شود و بر او لازم است که طواف و سعی نماید و قضا بعد ازین نماید باتفاق

دیگر عمره نموده حلال شود و در سال آینده حج نماید و عمره مبادرت نکند از طواف [illegible] بجهت آنکه
هرگاه احرام صحیح منعقد گردد پس خروج از آن متصور نیست مگر باداء حج یا عمره چنانکه اگر کسی احرام کند
و در تلبیه گوید اللهم لبیک و تعیین حج و عمره ننماید و در دل هم نیست [illegible] پس خروج از
احرام متصور نمی شود مگر باداء یکی از دو و لیکن در صورت مذکوره اداء حج متصور نیست پس [illegible]
عمره بر او لازم است و بر او دم لازم نیست زیرا چه او حلال شد بعد از افعال عمره و افعال عمره در حق او که فائت
الحج است بمنزله دم است در حق محصر پس جمع نموده نمی شود میان آن مرد و میان افعال عمره و دم
عمره فوت نمی شود چه آن جایز است در جمیع ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال چه آن پنج روز عرفه و روز
عید اضحی و سه روز از ایام تشریق است چه درین روزها عمره مکروه است بجهت آنکه مروی است که [illegible]
مکروه داشته است عمره را درین روزهای پنجگانه و بجهت آنکه این روزها ایام حج است پس این روزها [illegible]
حج متعین است و از ابی یوسف مروی است که او مکروه نمیداشت عمره را در روز عرفه پیش از زوال
زیرا چه وقت رکن حج میرسد بعد از وقت زوال در روز عرفه نه قبل از زوال و مذهب ظاهر آنست که اول
مذکور شد ولیکن معهذا اگر عمره کند کسی درین روزها صحیح میشود و او محرم میماند برای عمره درین روزها زیرا چه
کراهیت ذات آن درین روزها نیست بلکه بجهت تعظیم امر حج است [illegible] که این ایام [illegible]
برای حج باشند پس شروع او با کراهیت صحیح خواهد بود [illegible] عمره سنت است [illegible]
زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره فریضه نیست [illegible]
دیگر نقل است [illegible] عمره موقت نیست [illegible]
[illegible] عمره می نماید [illegible]

ولاله مکه

[illegible] بکنید بر انکه عمره نفل است ... [illegible] لازم است و عمره فرض است با منع از خواندن [illegible]

[illegible] آورده اند که فرض است و بدین جواب [illegible] فرضیت [illegible]

[illegible] مالک و حنفیه علمای [illegible]

[illegible] الناس [illegible] فرض است تقدیر [illegible] در حدیث [illegible] اعمال عمره مقدر است

[illegible] افعال عمره عبارت است از طواف خانه کعبه و سعی نمودن میان صفا و مروه چنانچه مذکور شد

در بیان

باب [illegible] والاسلام

حج نمودن انسان از جانب غیر

قاعده نزد اهل سنت و جماعت این است که جایز است مر انسان را که بگرداند ثواب عمل خود را برای غیر خواه آن عمل روزه باشد یا نماز یا صدقه باشد یا غیر آن و دلیل جواز آن این است که پیغمبر صلعم قربانی نمود دو گوسفند ابلق یکی را از جانب ذات خود و دیگری را از جانب امت خود [illegible] و هر حالت پیغمبر صلعم [illegible] معلوم شد که انسان [illegible] ایمان آورده باشند [illegible] قربانی نمودن گوسفند که عمل وی است ثواب عمل خود برای غیر جایز است [illegible]

و باید دانست که عبادات بر چند نوع است یکی عبادت مالی فقط چون ادای زکات مال و دوم عبادت بدنی فقط چون نماز و سیوم عبادتی است که به بدن و به مال هر دو تعلق دارد چون حج و در نوع اول نیابت جایز است در هر دو حال [illegible] در حالت ضرورت و بیماری زیرا که مقصود از عبادت [illegible] و در نوع دوم نیابت جایز نیست در هیچ حال [illegible] و در نوع سیوم نیابت [illegible] زیرا که مقصود از این [illegible] جاری میشود در وقت عجز و ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت زیرا که [illegible] اول [illegible] جهت [illegible] محقق است پس در آن در حالت عجز نیابت جاری خواهد شد [illegible]

نخواهد شد و در حالت قدرت نیز بنابر جهت [illegible] و [illegible] والنیت [illegible] از جانب خود [illegible]

از جانب غیر یعنی نیابت [illegible] حاجز باشد تا [illegible] حج نمودن [illegible]

نیابت پس در وقت آن [illegible] پس [illegible] آن [illegible] حالت عجز [illegible]

[illegible] و حج [illegible] نیابت [illegible] و دلالت [illegible] قدرت [illegible] زیرا [illegible] و در باب [illegible]

[illegible] و بعد از آن باید دانست [illegible] حج [illegible] النیابه از جانب [illegible] حج

واقع میشود [illegible] حج کننده [illegible] ثواب [illegible] میشود [illegible] امر [illegible] آن [illegible] حج

نمودن از جانب او [illegible] از جانب آن غیر واقع نمیشود [illegible] حج [illegible] است

[illegible] الف [illegible] حج [illegible] قدم [illegible] حج [illegible] پس ساقط

میشود حج از ذمه امر کننده و ظاهر روایت این است [illegible] حج واقع میشود از جانب آن غیر

زیرا که احادیث بر این دلالت میکند احادیثی که در این باب وارد شده است چون حدیث خثعمیه که علیه السلام

فرموده است خثعمیه را که حج بکن از جانب پدر خود و عمره بکن از جانب او [illegible] اگر شخصی دو امر

کند دو کس را باید از جانب هر واحد از ایشان حج فرض بجا آورد و از جانب هر دو کس احرام حج نماید پس

در این صورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج کننده از جانب [illegible] یکی از ایشان زیرا که هر واحد

از ایشان امر کرده بود مر آن شخص را با نیت حج [illegible] از جانب او فقط و بگرداند آن حج را برای [illegible]

[illegible] اگر [illegible] شخص [illegible] مخالفت ایشان نموده و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب [illegible]

[illegible] پس حج یکی اولی نیست از دیگری پس بالضرورت از جانب مأمور واقع خواهد شد [illegible]

خواهد آن شخص که بگرداند آن حج را برای یکی از آن دو کس پس آن نیز ممکن نیست بخلاف [illegible]

شخص [illegible]

[illegible] حج نماید از جانب [illegible] آن شخص [illegible] حج [illegible] از ما در

[illegible] این شخص حج کنند [illegible] معلوم [illegible] دانسته [illegible] عمل خود

[illegible] پس او [illegible] عمل خود را [illegible] از ما در

[illegible] تحقق عمل که بجهت [illegible] است و در صورت [illegible]

[illegible] نموده [illegible] مخالفت [illegible] لبس الحاج

[illegible] از جانب [illegible] و در صورت [illegible] شخص مذکور ضامن نفقه [illegible]

[illegible] او خرج کرده [illegible] مال امر کننده [illegible]

حج [illegible] شخص مذکور احرام [illegible] باین طور احرام حج نماید از جانب [illegible] تمیز

[illegible] احرام حج از جانب [illegible] در صورت [illegible] احرام [illegible] حج [illegible] از جانب

[illegible] از جانب [illegible] اولی نیست [illegible] نماید

حج [illegible] در صورت

حج [illegible] از جانب آن شخص [illegible] از جانب [illegible] موافق قیاس است [illegible] احرام

شخص مذکور [illegible] حج نمودن برای معین [illegible] مخالف [illegible] شخص مذکور [illegible]

[illegible] لبس الحاج از جانب [illegible] مخالف [illegible] شخص احرام مبهم نماید [illegible]

[illegible] احرام خود تعیین حج [illegible] در صورت آن شخص [illegible] احرام [illegible] نماید

[illegible] حج [illegible] در صورت [illegible] آن شخص [illegible]

[illegible] کلام در آن [illegible] مجهول [illegible] احرام [illegible]

کرده باشد اقوال [illegible]

[illegible]

و بعد از آن بخواهد که همین [illegible] بیان کند برای یک کس [illegible] و لکن [illegible]

[illegible] بعد از آن همین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر ادعی دم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که این دم [illegible]

[illegible]

[illegible] این است [illegible]

[illegible]

[illegible] کرد و لیس محصر کردد و لهذا از جانب میت [illegible] بنا [illegible] و لهذا [illegible]

و لهذا از ثلث [illegible] رح و بر خلاف قول ابی یوسف رح [illegible] نزد [illegible] مال میت [illegible] وصیت [illegible]

مانند [illegible] بر اجبال [illegible] می شود داده [illegible] مال میت [illegible] مذکور [illegible] کرده باشند

داده [illegible] کفته اند [illegible] کفاره و نذر چون [illegible] بغیر [illegible] مال ازدواج [illegible] تمام است

شده [illegible] مامور [illegible] مستحق [illegible] مال میت [illegible] داد [illegible] از مال میت [illegible] بجمیع [illegible]

دم [illegible] مامور حج از جانب غیر [illegible] احرام [illegible] از جمیع مال [illegible] میت [illegible]

[illegible] باختیار خود [illegible] مامور [illegible] حکم [illegible]

[illegible] از وقوف بعرفات [illegible] ضامن نفقه می شود [illegible] مامور [illegible]

[illegible] حج صحیح [illegible] مامور [illegible] جماع [illegible]

[illegible] باختیار او [illegible] ضامن نفقه می شود [illegible] او ضامن نفقه نمی شود [illegible] بغیر اختیار [illegible] فوت شود حج [illegible]

[illegible] نفقه می شود او ضامن [illegible] و لهذا در صورت [illegible] شود [illegible] بعد از وقوف بعرفات [illegible] جماع نماید

و همچنین [illegible] مذکور [illegible] مامور [illegible] و لیکن [illegible] حاصل است در صورت [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] شد [illegible] مذکور برانچه [illegible] کفاره جنایت [illegible] می شود [illegible] بر مامور [illegible]

[illegible] انکه حج نماید [illegible] برای [illegible] و از ثلث [illegible] از جانب [illegible] حج [illegible] وصیت کرد [illegible] هرکه

[illegible] اجرا [illegible] برای حج [illegible] داده [illegible] یا [illegible] شخص [illegible] او [illegible]

[illegible] برای حج [illegible] دیگر [illegible] شخص [illegible] صورت [illegible] از مال [illegible]

[illegible] حنیفه [illegible] نزد ابی [illegible] داده شود از ثلث مال میت [illegible]

اما اگر در صورت مذکوره وارثان میت قبول کنند [illegible] نمودن [illegible] نمودن [illegible]

[illegible] برای حج نمودن از جانب میت نکرده [illegible] برای حج [illegible] مالیکه [illegible]

[illegible] میت و لیکن نزد محمد رحمه الله [illegible] مالیکه [illegible] ماموراول [illegible]

از [illegible] مال [illegible] ماند [illegible] مال [illegible] در صورت [illegible] مذکوره

مال [illegible] در صورت [illegible] معین نماید مقدار مال [illegible] حج [illegible]

[illegible] در صورت وصیت او مال [illegible] نمودن [illegible] مال [illegible]

[illegible] میت [illegible] حج [illegible] مالیکه باقی مانده [illegible]

مال میت [illegible] حج [illegible] مامور اول [illegible] ثلث جمیع مال [illegible]

ابی حنیفه [illegible] قسمت نمودن [illegible] مال میت [illegible] علیحده نمودن مقدار [illegible] برای حج نمودن

[illegible] وصی میت [illegible] نماید [illegible] مقرر نموده بود [illegible]

مال [illegible] قبض کند [illegible] در صورت مذکوره آن مقدار مال که [illegible] مامور اول [illegible] حج [illegible]

موصی [illegible] مقرر نموده بود [illegible] مال [illegible] علیحده نماید [illegible] حج [illegible]

صورت حج نموده [illegible] از جانب میت از ثلث مالیکه باقی [illegible] حج [illegible]

ثلث مال میت که باقی [illegible] مامور اول [illegible] حج [illegible]

[illegible] اختلاف میان علمای ما [illegible] ثلث مال [illegible]

[illegible] از آنجا برای حج [illegible] مامور دویم و اختلاف [illegible] حج [illegible]

[illegible] قول ابی حنیفه [illegible] دویم [illegible] مامور اول [illegible]

بسبب بیرون رفتن او باطل گشت و بعضی از فقهای اعلام در نهایه ... صلعم فرموده است که هرگاه میرد انسان منقطع شود عمل

او مگر سه چیز صدقه جاریه ... الی آخر الحدیث و ... صحیح ... پس وصیت کرده بود باینکه حج ... از جانب

او بنماید ... شخص را برای حج از وطن او ... باطل نمیشود ... صورت مذکور ... برای حج نمودن از جانب او

اصلا نرفته است و همین موافق ... است ... و در مقام دوم این است که آن مقدار از سفر که مامور

اول نموده بود باطل نگشته ... خدا تعالی فرموده است هر که بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه

هجرت نماید بسوی خدا و رسول خدا صلعم و بعد از آن بمیرد پس اجر او بر خدا است و ... آنکه ... مسلم ...

است که هر که بمیرد در راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در هر سال ... باطل نشد مقدار سفر

مذکور پس اعتبار نموده خواهد شد و بسبب مذکوره ... رسیده بود در آن مامور اول و این احتمال

و باید دانست که این اختلاف در صورت مذکوره مبنی است بر اختلاف ... انسان احرام حج نماید برای

خود و بعد از آن در ... رسیده بمیرد ... صورت ابوحنیفه میگویند که از جانب او حج نموده شود از خانه او

باین طور که شخصی را فرستاده شود از خانه او تا حج نماید از جانب او و صاحبین ... میگویند فرستاده میشود شخصی

از آنجا که در آن مرده است تا آن شخص حج نماید از جانب او — هر که احرام حج نماید از جانب پدر

و مادر خود پس جایز است و اگر بگرداند برای یکی از پدر و مادر زیرا که هر که حج می نماید از جانب غیر

بعد از وی پس جز این نیست که او میگرداند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب متحقق میشود بعد از

ادای حج پس نیت هر دو پدر و مادر که پیش از ادای حج نموده بود لغو است و بعد از ادای ثواب ...

... که بخشد صحیح است بخلاف مامور بنا بر آنکه ... والله اعلم

الا در وقت نذر یا [illegible] اول [illegible]

[illegible]

گوسفند را اول هدیها کرد [illegible] ارسال خواهد بود [illegible]

مانند وشتر نیست و جهت آنکه هدیها [illegible] شود [illegible] محرم [illegible] ذبح [illegible]

و [illegible] یافته شود در [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] مذکور مگر چیزی که بر اضحیه نمودن آن جایز نیست [illegible] ذبح نمودن [illegible]

[illegible] مانند اضحیه [illegible] مختص [illegible] مخصوص [illegible]

ذبح نمودن [illegible] جایز نیست در هر صورتیکه دم لازم [illegible] حج [illegible]

طواف زیارت نماید در [illegible] جایز نیست و [illegible] نماید [illegible]

در صورتیکه جایز نیست [illegible] میان نمودیم [illegible]

کسیکه ذبح کند هدی [illegible] پس جایز نیست و [illegible] خوردن گوشت [illegible] اگر ان هدی نفل [illegible]

یا هدی تمتع یا هدی قران زیرا که این هدیها [illegible] جایز است [illegible] خوردن

گوشت آن چنانچه [illegible] نماید [illegible] جایز است و [illegible] خوردن گوشت [illegible] منقول

آمده است که پیغمبر صلعم خود دست گوشت و شوربای هدی خود را بلکه مستحب است [illegible]

[illegible] گوشت هدی خود چیزی بخورد [illegible] آنکه مذکور شد از عمل پیغمبر صلعم [illegible]

و دیگر تصدق نماید گوشت هدی خود را بر وجهیکه بیان نموده [illegible] تصدق [illegible]

[illegible] جایز نیست و [illegible] خوردن گوشت هدیها سوای هدیها که مذکور شد [illegible]

دیگر

یا برای کفاره جنایت است و مثال آنچه اهدا کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنگاه که محصر شده بود در حدیبیه

هدیها که فرستاده بود بدست ناجیه اسلمی بطرف مروه بود و دیگر که نزد او رفیقانش از جنایت

ذبح کردن هدیهای نذر و هدیهای تمتع و قران جایز نیست مگر

بعد از نیت آن نیاورده

روز عید اضحی و در مبسوط آورده ... ذبح نمودن هدیهای نفل پیش از روز عید نیز جایز است

ذبح کردن آن در روز عید افضل است و مثل ... است زیرا که معنی عبادت در هدیهای نفل

باعتبار آنست که آن هدیه است و این معنی متحقق می شود بر سانیدن آن در حرم و هرگاه باز خود

رسانیدن پس جایز است ذبح او در غیر روز عید لیکن ذبح کردن آن در ایام نحر افضل است

زیرا که معنی عبادت در ذبح کردن آن در این روزها ظاهر است و ذبح نمودن هدیهای تمتع و قران

جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه در قرآن مجید حق تعالی ... زیرا که حق تعالی فرموده است

که بخورید از آن و بخورانید فقیر را ولیقضوا تفثهم ادا کنید تفث خود را یعنی ستر الطبخ ... حلق

و ادای تفث مختص است بروز نحر و هدیهای تمتع و قران در تفث داخل است

... و مثل آنکه هر دو هدیها هدیهای نسک است پس ذبح کردن آن مختص بروز عید خواهد شد مانند

قربانی روز عید ... نمودن هدیهای دیگر در هر وقت جایز است و شافعی گفته است که ذبح نمودن

هدیهای ... جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس آن بر هدی تمتع و قران زیرا که هدیهای

تمتع و قران نزد ما جبر نقصان است نزد شافعی ... دلیل علمای ما این است که هدیهای

تمتع و قران ... برای کفاره جنایت است پس ذبح کردن آن مختص بروز عید خواهد

... واجب شده است برای جبر نقصان پس تعجیل اولی باشد تا سبب آن نقصان ...

هدیها تلف شود بلا تأخیر بخلاف هدی تمتع و قران چه آن دم شکر است نه برای کفاره جنایت

... ذبح نمودن هدیها مگر در حرم بجهت آنکه خدا تعالی در قران مجید فرموده است هدیا بالغ

جزای صید باید که هدیها برسد بکعبه و این امر است و از اینجا معلوم شد که هر هدی ... بالغ الکعبه شود

برای کفاره جنایت از آنها بحرم باید برد بجهت آنکه هدی نام چیزی است که برده شود بسوی مکانی

و مکان آن حرم است چه پیغمبر صلعم فرموده است منا تمامه مکان نحر است و راههای مکه همه مکان نحر است

جایز است بر صاحب هدی را که تصدق نماید گوشت از او بمساکین حرم و غیر حرم زیرا چه تصدق

عبادت معقول است یعنی موافق عقل است و صدقه دادن بر فقیر عبادت معقول است ... [illegible]

آن ملحوظ ... تعریف هدیها واجب نیست زیرا چه هدیها ... میدهد از برای آن ... [illegible]

حاصل شود ... قول در آن ... میدهد از تعریف آن پس تعریف آن واجب ... [illegible]

آنکه دلیل ... تعریف نماید هدی تمتع را ... این حسن است بجهت آنکه ذبح

کردن آن مختص ... بروز ... بود ... پس ... بجهت ... [illegible]

آن محتاج ... بجهت آنکه هدی تمتع هدی ... است ... واشتهار ... [illegible]

هدیها دیگر برای کفاره جنایت است ... ذبح نمودن آن ... [illegible]

بیشتر سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای آن ... [illegible]

و آنکه ... کردن زیرا چه ... [illegible]

... برای پروردگار ... [illegible]

... کنید ... [illegible]

جزء

نماید لیکن [illegible] برای ذبح بالنیح [illegible] چنانچه امده است که پیغمبر صلعم نحر نموده است شتر را و ذبح نموده

است گاو و گوسفند را و بعد از ان [illegible] اگر [illegible] هدی [illegible] نحر کند شتر را با [illegible]

زانو [illegible] شتر را و [illegible] بود [illegible] اگر [illegible] نماید [illegible] نحر نماید [illegible] بطوری که [illegible]

نماید و این هردو طور حسن است ولیکن بیان [illegible] اولی و افضل است بجهت انکه مرویست که پیغمبر صلعم بطور

اول نحر نموده است [illegible] اصحاب [illegible] اول نحر نموده اند و نباید که گاو و گوسفند را ذبح نماید در حالتیکه

ایستاده باشند زیراچه در حالت غلطانیدن [illegible] موضع ذبح است واضح [illegible] میشود و هم ذبح

کردن در حالت غلطانیدن [illegible] بنسبت حالت قیام و ذبح نمودن گاو و گوسفند سنت است

اولی این است که [illegible] خود ذبح یا نحر کند [illegible] بشرطیکه ذبح نمودن را داند بجهت انکه

مرویست که پیغمبر صلعم در حجة الوداع صد هدی [illegible] اورده بود و [illegible] شصت و چند هدی را بدست مبارک خود

نحر نموده بود و در باقی علی رض را فرمود و بجهت انکه ذبح نمودن هدی عبادت است و عبادت را

بذات خود بجا آوردن اولی است چه در ان زیاده خشوع متحقق می شود و لیکن گاه باشد که انسان

[illegible] را جایز داشته اند که امر کند غیر را بذبح نمودن آن [illegible] باید که تصدق نماید جل و مهار

[illegible] و باید که جزوی از اجزای هدی را در اجرت [illegible] پاک کننده [illegible] پیغمبر صلعم علی را نهی فرمود

که جل و مهار [illegible] تصدق نما و اجرت [illegible] ازان [illegible] و هرگاه هدی نماید شتر را و در اثنای راه

محتاج و مضطر شود بسوی سوار شدن بران جایز است و برا که سوار شود بران و اگر محتاج نباشند

[illegible] سوار شود بران نیز [illegible] و آن هدی را خالص برای خدا گردانیده است پس سزاوار نیست [illegible]

[illegible] ایذا [illegible] یا از [illegible] نماید برای [illegible] تا ان [illegible] بر سر محل خود [illegible]

[illegible] سوار شدن بر آن [illegible]

[illegible] سوار شدن بر آن و تا بعد [illegible] سوار شدن [illegible]

[illegible] نشود چیزی [illegible] پس [illegible] نقصان [illegible] لازم [illegible]

[illegible] باید که [illegible] شیر [illegible] اولی آنست پس باید که [illegible]

[illegible] آب سرد [illegible] پستان آن حیوان تا شیر آن منقطع گردد و این عمل کفایت [illegible]

را نفع [illegible] نبود [illegible] باشد پس اگر [illegible] باشد آن و [illegible] جایز [illegible] که شیر [illegible] تصدق [illegible]

بسبب [illegible] شدن [illegible] پستان آن ضرر رسد بآن [illegible] باید [illegible]

[illegible] شیر را یا قیمت [illegible] ضمان آن شیر [illegible] واجب است [illegible] اگر [illegible]

[illegible] آن هدی در اثنای راه هلاک گردد پس اگر آن هدی نفل باشد بر او لازم نیست که بجای

آن هدی دیگر را هدی نماید [illegible] و [illegible]

[illegible] در حق او [illegible] بود [illegible] آن [illegible] و اگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن

هدی دیگر نماید [illegible] واجب [illegible] باقی [illegible] و همچنین اگر [illegible] شود [illegible] بسبب [illegible]

هدی دیگر نماید [illegible] معیوب بعیب کثیر واجب ادا نمی شود پس [illegible] که بجای آن

[illegible] آن نماید و آن معیوب [illegible] خواهد بکند [illegible]

[illegible] در اثنای راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن هدی [illegible] شتر باشد [illegible]

[illegible] آن و [illegible] گردانند [illegible] باید که [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] اگر کرده بود [illegible]

[illegible]

و گفته‌اند هدیهایی که از هدی جنایت است [illegible] نخورند لکن [illegible] فقرا نه اغنیا و سر آن اینست [illegible]
[illegible] معنی [illegible] بشرط رسیدن آنها بمحل آن که حرم است پس سزاوار است که [illegible]
[illegible] رسید بمحل آن اصلا که آنرا تصدق بر فقیران افضل است از آنکه ضایع گذاشته شود [illegible]
[illegible] و [illegible] عبادتست [illegible] مقصود است و از آن هدی [illegible] هدی واجب است بجای [illegible]
[illegible] نماید و آن مذبوح [illegible] بخوابانند چه آن از جمله محظورات [illegible] — باید که قلاده ببندد
[illegible] هدی [illegible] تمتع و قران [illegible] این هدی ها [illegible] و لیکن قلاده بستن در
گردن آن اشتهار [illegible] لایق آنست و باید که قلاده [illegible] در گردن هدی [illegible] الاسرار
[illegible] آن جنایت است پس مستور [illegible] الالیق
واجب [illegible] شود بسبب جنایت [illegible]
است که دوم احصار برای جبر نقصان [illegible] خواهد شد [illegible] برای جبر نقصان [illegible]
برای جبر نقصان جنایت [illegible] مسئله [illegible] در
[illegible] که قلاده بسته [illegible] در گردن آن [illegible] نزد علمای
[illegible] والله اعلم
[illegible] بستن قلاده در گردن آن فایده [illegible] چنانچه سابق مذکور شد [illegible]

[illegible] در [illegible] انکه [illegible] در روز [illegible] باید [illegible] بعرفات [illegible]
[illegible] بعرفات برده [illegible] روز عید
[illegible] مقبول [illegible]
[illegible]

[illegible] که آن [illegible] مکر [illegible] آن [illegible] ملک [illegible]

[illegible] وقف بر وفات جایز نیست زیرا [illegible] وقف [illegible]

[illegible] فاسق [illegible] پس [illegible] از [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکوره قایم [illegible]

[illegible] حکم قاضی داخل نمی شود زیرا که مقصود [illegible] قوم از گواهی مذکور [illegible]

[illegible] که داخل نمی شود تحت حکم قاضی پس این گواهی مقبول نخواهد بود و [illegible]

در صورت مذکوره عموم بلوی است بجهت آنکه احتراز از [illegible]

تدارک آن در صورت مذکوره ممکن نیست پس ضرورت که اکتفا نموده شود بر [illegible]

مذکور در صورت اشتباه بخلاف آنکه اگر وقف بر وفات نمایند شایع [illegible]

تدارک آن در صورت ممکن است فی الجمله بایطور که اشتباه زایل گردد [illegible]

چرا که چیزی که موخر شود از وقت خود نظیر آن موجود است در شرع و [illegible]

بر وقت آن [illegible] نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته نشده است [illegible]

[illegible] گواهان که وقف بر وفات واقع شده است [illegible] گواهی مقبول [illegible]

[illegible] گواهی [illegible] وقف بر وفات [illegible]

[illegible] شایع [illegible]

[illegible] گواهی [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

که وقت [illegible] شام [illegible] در روز دیگر تا روز هشتم است [illegible] امام گواهی دهند [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] روز تاریخ مذکور در روز عرفه سبب می‌شود پس در صورت [illegible] بلکه

[illegible] حاکم زیرا که در صورت مخالفت مثل [illegible] اثم [illegible] در بقیه [illegible]

[illegible] و مال پس در شنیدن گواهی مذکور [illegible] مشوش می‌شود [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] جمره اول را رمی ننماید پس از او رمی نماید جمره اول [illegible] باید

[illegible] جمره دوم و سیوم [illegible] این حسن [illegible] زیرا که او رعایت کرد ترتیب [illegible]

[illegible] جمره اول را رمی نماید [illegible] زیرا که او [illegible] کرد متروک [illegible] وقت آن

[illegible] نیست که ترک کرد ترتیب را که مسنون است و از ترک مسنون چیزی لازم نمی‌آید

[illegible] صحیح گفت است که اینجا [illegible] نیست بلکه ضرورت است که اعاده کل نماید زیرا که [illegible]

آن جمره‌ها به ترتیب [illegible] بوده [illegible] است پس این چنان است که سعی نماید میان صفا و مروه پیش

از طواف نمودن خانه کعبه یا ابتدا نماید در سعی نمودن از مروه نه از صفا [illegible]

[illegible] نمودن هر جمره عبادت علیحده است پس چیزی از آن متعلق نیست [illegible] بعض [illegible]

[illegible] بخلاف سعی نمودن میان صفا و مروه زیرا که آن [illegible]

[illegible] از طواف خانه کعبه و معلوم شده است از نص که مروه منتهای [illegible] است [illegible]

هر که بطریق [illegible] واجب گرداند [illegible] را [illegible] حج خواهد کرد

[illegible] لازم است و اگر سوار شود [illegible] طواف زیارت [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] کامل [illegible] لازم [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] مشتری لازم نمی شود [illegible] و تمام نمی شود بطواف زیارت [illegible]
پس [illegible] که طواف زیارت [illegible] خواهد رفت و اینکه مذکور شد [illegible]
[illegible] بجهت آنکه کلام در ابتدا [illegible] این است که بعضی گفته اند [illegible]
احرام [illegible] بعضی گفته اند که از خانه خود بیاید [illegible] زیرا که خطا را [illegible] و همین است اگر
[illegible] لازم نمی آید زیرا که بسبب [illegible] نقصان واقع نمی شود در آن و بعضی
گفته اند که [illegible] شود و دیگر وقتیکه مسافت بعید باشد [illegible] رفتن شاق باشد بر او و اگر مسافت
قریب باشد [illegible] رفتن شاق نباشد بر او بلکه عادت [illegible] او باشد پس سزاوار این است که ساقط
نشود [illegible] در بعضی نسخ جامع صغیر مذکور است که هر که بخرد کنیزی را که احرام نموده است باذن مالک
پس می رسد مشتری را که حلال گرداند آن کنیز را [illegible] جماع کند آن را و زفر گفته است که این نمی رسد
او را زیرا که کنیز مذکوره عقد احرام نموده است پیش از آنکه مشتری مذکور مالک او شود پس او را نمی رسد
که احرام آن را فسخ نماید چنانچه اگر خرید کند کسی کنیزی را که منکوحه کسی است نمی رسد او را که فسخ نماید نکاح
آن را و دلیل [illegible] این است که مشتری قایم مقام بایع است و بایع را جایز بود که حلال گرداند آن را
پس همچنین مشتری [illegible] لیکن بایع را حلال گردانیدن آن مکروه است زیرا که در آن خلاف وعده
لازم می آید و این معنی یافته نمی شود در حق مشتری بخلاف نکاح چه بایع را نمی رسد که فسخ آن نماید
الا که نکاح متحقق شده باشد باذن او پس همچنین مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید [illegible]
[illegible] هرگاه در صورت مذکوره مشتری [illegible] حلال گرداند آن کنیز را پس نمی رسد [illegible]
[illegible] بسبب عیب احرام نزد علمای ما و نزد زفر می رسد او را [illegible] آن را بسبب عیب [illegible]

زیرا که

بپراه [illegible] زرد زمرریح [illegible] اوز [illegible] زرد [illegible] [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] صورت

[illegible] مشتری را [illegible] هلال [illegible] [illegible] جماع [illegible] [illegible] [illegible] زحل

[illegible] مجامعت چه مجامعت خالی [illegible] باشند [illegible] مقدم [illegible] [illegible] نمود [illegible]

منعقد می شود [illegible] دل [illegible] [illegible] اول ان [illegible] [illegible]

[illegible] موی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] والله اعلم

تمام [illegible] [illegible]